النطق زين والسكوت سلامة
فاذا نطقت فلا تكن مكثارا
ما ان ندمت على السكوت مرة
لكن ندمت على الكلام مرارا

النطق زين والسكوت سلامة
فاذا نطقت فلا تكن مكثارا
ما ان ندمت على السكوت مرة
لكن ندمت على الكلام مرارا

النطق زين والسكوت سلامة
فاذا نطقت فلا تكن مكثارا
ما ان ندمت على السكوت مرة
لكن ندمت على الكلام مرارا

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله
الطاهرین پوشیده نماند که روز
سه شنبه عاشور شهر جمادی الاولی سنه
ثمان وستین بعد الالف در مجلس شریف
ومحفلی منیف محتوی بر فضلا وصلحا رساله
بنظر رسید از تصانیف بعضی از فضلاء
معاصرین وهو الفاضل المعروف المشهور
مولانا حسن علی بن مولانا عبد الله المغفور
در تحریم نماز جمعه ورد دلایل قائلین بوجوب

آن

آن بوجوه ضعیفه واعتراضات سخیفه پس
در نوشتن جواب ازان متردد خاطر شده
باستخاره رجوع نمود استخاره نوشتن خوب
ونوشتن بد آمد بنا برین بنوشتن مبادرت
نمود والله المستعان بدانکه چون مدار استدلال
صاحب رساله بر حرمت نماز جمعه بر دعوی
اجماعست وبر متواتر نبودن احادیث کتب از بعد
وعدم جواز عمل بخبر واحد پس مناسب آنست
که قبل از شروع در مقصود وبیان اقوال علما
درباب نماز جمعه وبیان مذهب حق در چند
فصل واقع شود وبعد ازان عبارات صاحب
رساله را نقل نموده ضعف وبطلان انرا بیان
نماید اول در بیان خبر متواتر بدانکه
خبر متواتر خبری را گویند که جماعتی بدان اخبار
نمایند که عقل بحسب عادت تجویز اتفاق

ایشان بر کذب نماید ولیکن از برای آن یقین
عددی نموده اند پس گاه باشد که از قول صد کس
علم حاصل نشود و این در صورتیست که عقل
تجویز اتفاق ایشان بر کذب نماید عددی نموده
اند پس گاه باشد که از قول صد کس علم حاصل
نشود و این در صورتیست که عقل تجویز اتفاق
ایشان بر کذب و گاه باشد که از قول سه کس
علم بهم رسد و این در صورتیست که آن سه کس
بدیانت و صیانت و صدق و راستی معروف
و مشهور بوده باشند بحیثیتی که عقل تجویز توافق
ایشان بر کذب نماید بنا برین است که بعضی
از احادیث کتب اربعه که سندهای بسیار
نقل شده نزد ما متواتر است و قلّت عدد طبقه
اخیره سبب انتفاء تواتر نمیشود زیرا که مصنفان
این چهار کتاب که در طبقه اخیرند و مسمّی

بمحمد و مکنی بابو جعفر اند در امانت و دیانت
و صیانت بمرتبه مشهور و معروفند که عقل بحسب
عادت تجویز اتفاق ایشان بر کذب نمیکند
و بنا برین است که احادیث نماز جمعه را ما متواتر
میدانیم و چون مصنّف این رساله تجویز اتفاق
این سه دین دار بر کذب مینماید و احتمال این
راه میدهد که ایشان باهم اتفاق نموده احادیث
کتب خود را وضع کرده باشند بنا برین احادیث
نماز جمعه را متواتر نمیدانند ذلک ظنّ الّذین
لا یوقنون و اگر کسی اعتراض کند که عدد معتبر
در تواتر زیاده از سه است و علمی که از خبر این
سه کس حاصل میشود از جهت قراین احوالست
و خبر واحد محفوف بقرینه نیز افاده علم میکند
در جواب میگوییم که بر تقدیر تسلیم غرض ما اثبات
که بیان کنیم که خبر این سه کس افاده علم میکند

ودرین مضایقه نداریم که خبر واحد محفوف
بقرینه گویند وخبر متواتر نگویند وبدانکه در
تواتر شرط است که انچه اخبار ازان واقع
میشود محسوس باشد که اگر محسوس نباشد
وعقلی ونظری باشد متواتر نشود وعلم ازان
حاصل نگردد واگرچه ناقلانش بسیار باشند

دوم در بیان خبر واحد چون خبر متواتر
را دانستی پس بدانکه هر خبری که متواتر نباشد
انرا خبر واحد میگویند واگرچه صد کس انرا
روایت نموده باشند وبدانکه خبر واحد که
راویش ثقه ومعتمد باشد بدان عمل میتوان
نمود ودلیل برین قول حق سبحانه وتعالی است
فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی
الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم
لعلهم یحذرون ومضمون آیه اینست که چرا

از هر طایفه نمیروند که در دین فقیه ودانا شوند
وچون برگردند بیم نمایند وبترسانند قوم خود را
شاید که ایشان حذر نمایند وطایفه را بر جماعت
اندك که از قول ایشان علم حاصل نشود اطلاق
میکنند پس ازین آیه فهمیده میشود که هرگاه
طایفه از طلب علم رجوع نمایند وقوم خود را
از واجب وحرام خبر نمایند واز ترك واجب
وفعل حرام بترسانند بر ایشان لازم باشد
که بترسند وبواجب عمل نمایند واز حرام اجتناب
کنند وبر تقدیری که طایفه موضوع باشد
از برای جماعت بسیار جماعت اندك صادق
نباشد باز مدعی ما حاصلست زیرا که از اطلاق
آیه مستفاد میشود که بر هریك از قوم بر انذار
هریك از طایفه حذر لازم است وچون تواند
بود که بخبر واحد عمل جایز نباشد وحال انکه

اهل مشارق ومغارب مکلفند کہ بجمیع احکام
عمل نمایند وشك نیست کہ اهل بلاد بعیده
را تحصیل احکام الله تعالی از طریق تواتر
متعذر است واگر فرض کنیم کہ متعذر نباشند
وممکن باشد بی شبهه حرج وعسر خواهد بود
وحق سبحانه وتعالی نفی حرج وعسر نموده
وفرموده کہ وما جعل علیکم فی الدین من حرج
یعنی نگردانیده است حق تعالی بر شما در دین
حرج وتنگی وگفته کہ انما یرید الله بکم الیسر
ولا یرید بکم العسر یعنی جز این نیست کہ میخواهد
الله تعالی بشما آسانی ونمیخواهد دشواری
وتنگی وشیخ طوسی رحمة الله علیه در کتاب
عده چند وجه از برای وجوب عمل بخبر واحد
گفته کہ از ملاحظه ان کمال جمعیت واطمینان
خاطر حاصل میشود وما مضمون آن وجوه را

بر وجه اختصار ذکر مینمائیم اینست مضمون
کلامش اتفاق طایفه محقه است بر عمل باحادیثی
کہ روایت کرده اند در تصانیف واصول خود
ودر آن خلافی ندارند تا آنکه اگر احدی فتوی
میداد از وی سؤال میکردند کہ از کجا این
فتوی میدهی پس رجوع میکرد بکتاب معروفی
یا اصل مشهوری وراویش ثقه بود قبول
قولش وتسلیم امرش مینمودند واین طریقه
ایشان بود از عهد نبی صلی الله علیه وآله وائمه
علیهم السلام پس اگر عمل باین اخبار جایز
نمیدانستند اجماع برین نمیکردند وانکارش
میکردند ودر اجماع ایشان معصوم داخلست
کہ بر وی سهو وغلط روا نیست وانچه کاشفست
از انچه گفتیم اینست کہ چون عمل بقیاس در
شریعت نزد ایشان جایز نیست بدان عمل

نکرده اند پس اکر کسی بر سبیل ندرت در بعضی
مسایل بدان عمل کرده باشد ترک قولش نموده
اند و بروی انکار کرده اند و از وی تبری نموده
اند تا انکه تصانیف در روایات همچنین کسی
رد کرده اند پس اکر عمل بخبر واحد مثل قیاس
می بود با عاملان خبر واحد ان کار میکردند
که با عاملان قیاس کردند و از انجمله چیزهای
که دلالت میکند بر جواز عمل بخبر واحد اختلافیست
که ظاهر شده در میان فرقه محقه پس بدرستی
که یافته ام این فرقه را مختلف المذاهب در احکام
در جمیع ابواب فقه از طهارت تا دیات
و ذکر کرده ام انچه وارد شده است از ایشان
از احادیث مختلفه فقیه در کتاب استبصار
و تهذیب الاحکام زیاده بر پنج هزار حدیث
ذکر کرده ام در اکثر ان اختلاف لها بقدرا

در عمل بدان و این از ان مشهورتر است که
مخفی بماند تا انکه اکر تامل نمایی اختلاف ایشان را
درین احکام زیاده از اختلاف ابی حنیفه و شافعی
و مالکی خواهی یافت و یافته ام ایشان را با این
اختلاف عظیم ترک دوستی یکدیکر نکرده اند
و تفسیق و تضلیل یکدیکر ننموده اند پس اکر عمل
باین اخبار جایز نمی بود اینچنین نمی بود و از انجمله
چیزهایی که دلالت بر جواز عمل بخبر واحد میکند
اینست که یافته ام این طایفه را که تمیز رجال
ناقلان اخبار نموده توثیق ثقات و تضعیف
ضعفاء کرده اند و فرق میان معتمد و غیر معتمد
کرده اند و ممدوح را مدح و مذموم را مذمت
نموده اند و کفته اند که فلان در حدیث متهم است
و فلان کذابست و درین باب کتابها تصنیف
نموده اند پس اکر عمل باخبار احاد جایز نمی بود

این عمل را فایده نمی بود پس هر که با دیده بصیرت
وسلامت فطرت ملاحظه وجوه مذکوره نماید
در جواز عمل بخبر واحد جزم کند و شکش نماند
سیوم در بیان اجماع بدانکه اجماع نزد
اهل سنت اتفاق آراء مجتهدین است بر حکمی
از احکام واجماع نزد اهل سنت حجت است
واما در پیش شیعه حجت نیست وتحقیق آنست
که اتفاق جمیع اراء مجتهدین با اختلاف طبایع
وافهام محال است وبر تقدیری که ممکن باشد
علم بحصول ان محال است زیرا که میتواند بود
که مجتهدی در محلی باشد وخود را بمردمان
نشناساند ومردم ویرا بشناسند وبر تقدیر
که مجتهدین را تمام توان شناخت چگونه علم
باتفاق اراء ایشان توان بهم رسانید وحال
انکه در مردم احتمال میرود که رای ایشان

تغیر

تغیر یابد پس اگر کسی باصفهان برود واتفاق
مذاهب مجتهدین انجا را مشخص نماید بعد از ان
متوجه شیراز شود که مذاهب مجتهدین انجا را
مشخص نماید ممکن است که هنوز بشیراز نرسیده
رایهای مجتهدین اصفهان تغیر یافته باشد
پس علم بحصول اجماع ممکن نباشد وظهور این معنی
در مرتبه ایست که جماعتی از اصولیین وفقهاء
اهل سنت نیز دعوی امتناع ان نموده اند
تا انکه شارح مختصر که از بزرگان اهل سنت است
از احمد بن حنبل که یکی از ائمه اربعه اهل سنت
نقل کرده که من ادعی الاجماع فهو کاذب
یعنی هر که دعوی اجماع کند پس او دروغ گوست
وبر تقدیری که ممکن باشد اهل سنت دلیلی
معقولی بر حجیت آن ندارند وما در کتاب
اربعین شبهات ایشانرا باطل نموده ایم واما

اجماع نزد شیعه اتفاق علماست بر حکمی از احکام
بشرطی که ما را علم بهم رسد که امام از جملهٔ ایشانست
پس اجماعی که اینچنین باشد شیعه از جهت حجت میدانند
از جهت قول امام علیه السلام نه از جهت اتفاق
آراء مجتهدین و شک نیست که تحقق اجماع باین معنی
در زمان غیبت امام علیه السلام ممکن نیست
زیرا که حضرت صاحب الامر علیه السلام
باذن ملک علام غایب و پنهانست و از معاشرت
اهل دنیا گریزان نه کسی را بویش راهیست
و نه احدی را از خبرش آگاهی و آنچه شیخ طوسی
در کتاب عده ذکر نموده بغایت ضعیف است
و حاصل کلامش اینست که چنانچه مردمان
در زمان حضور ائمه مکلف بوده اند در زمان
غیبت نیز مکلفند پس با وجود بقای تکلیف
قبیحست که امام زمان حق را ظاهر نسازد و نا

برین

برین قاعده حکم کرده و اعتقاد نموده که اگر
قولی درمیان شیعه ظاهر باشد و خلاف آن
معلوم نباشد آن قول موافق قول امام است
که اگر مخالف باشد بر امام واجبست که حق را
ظاهر سازد و اگر در مسئله قول شیعه مختلف
باشد و بر هیچکدام دلیلی از کتاب خدا و سنت
متواتره نبویه نباشد پس اگر یک قول قایلانش
معلوم النسب باشد که بر هیچکدام امام نیستند
و قایلان قول دیگر معلوم النسب نباشند
و هر کدام از ایشان احتمال داشته باشد
که امام معصوم باشد درین صورت حق
با قایلان این قول خواهد بود که قایلانش
مجهول النسب باشند و اگر چنانچه هر دو قول
مجهول النسب باشند دلیلی بر حقیقت هیچ یک
از دو قول از کتاب خدا و سنت متواتره نبویه

نباشد درینصورت شیعه مخیر باشند بهر قول
که خواهند عمل نمایند که اگر یک قول حق باشد
بر امام زمان لازمست که اظهار حق نماید
وبعد ازان از سید مرتضی رحمه الله اعتراضی
نقل نموده که حاصلش اینست که وقتی بر امام
واجبست که ظاهر شود واظهار حق نماید
که ماخود سبب غیبتش نباشیم که اگر در نفس
ما چیزی باشد که در غیبت امام علیه السلام
دخلی داشته باشد بر او واجب نخواهد بود
که ظاهر شود واظهار حق نماید زیرا که ماخود
سبب محرومی از منافع وجود امام شده ایم
وبعد ازانکه شیخ این اعتراض را نقل نموده در
جواب گفته که این قول صحیح نیست زیرا که
لازم می آید که اجماعات شیعه حجت نباشد
وشک نیست که این جواب که شیخ گفته از

اعتراض سید مرتضی بغایت ضعیف است
زیرا که شیعه محتاج باجماع بی دلیل نیستند بلکه
کتاب خدا واحادیث ائمه ایشانرا کافیست
وتحقیق مقام اینست که بر تقدیری که شیعه
سبب غیبت امام زمان نباشند بلکه سبب
غیبتش همین کفار وفجار اهل سنت باشند
بر امام زمان لازم نیست که نزد اهل جهل
ظاهر شود واظهار حق نماید واگرچه تکلیف
باقی باشد زیرا که تکلیف اهل زمان غیبت
امام علیه السلام غیر تکلیف اهل حضورست
چرا که اهل زمان غیبت امام علیه السلام
غیر تکلیف اهل حضور است چرا که اهل زمان
غیبت امام مکلف بجمیع احکام واقعی نیستند
بلکه مکلفند که انچه دلیل از کتاب خدا وسنت
متواتره بران بوده باشد بدان عمل نمایند

واگر نباشد باحادیثی که ثقات وعدول از ائمه
روایت کرده باشند عمل نمایند واگر مسئله
باشد که هیچ دلیل از کتاب خدا وسنت واحادیث
ائمه بر آن نباشد مردمان توقف کنند وباحتیاط
عمل نمایند واین حدیث نبوی متواتر منقول
در کتب شیعه وسنی دلیلست بر این مدعی
حلال بیّن وحرام بیّن وشبهات بین ذلك
فمن ترك الشبهات نجا من المحرّمات ومن
اخذ بالشبهات نجا من المحرّمات ومن اخذ
بالشبهات ارتكب المحرمات هلك من حيث
لا يعلم وقول صادق مصدّق علیه السّلام
انما الامور ثلثة امر بيّن رشده فيتبع وامر بيّن
غيّه فيجتنب وامر مشكل يرد علمه الى الله ورسوله
واز آنچه گفتیم معلوم شد که بر امام زمان
واجب نیست که نزد جهل ظاهر شود واظهار

حق نماید وبدانکه سیّد مرتضی رحمة الله علیه
درجواب مسائل الشّریف محمد بن الناصر در بیان
طریق علم بدخول قول امام علیه السّلام در اقوال
علما گفته وكيف يجوز ان يكون للامام مذهب
او مذاهب يخالف مذاهب الامامية ولا يكون
معروفا مشهورا بين الامامية وهو يعلم انّ
المرجع في انّ اجماع هذه الطايفة حجّة الى ان قوله
في جملة اقوالها فاذا اجمعوا على قول هل له مندوحة
عن اظهار خلافه واعلانه حتى يزول الاعتداد
بانه اجماع على خلافه ولهذا قلنا في مواضع من كتبنا
انّ ما اختلف قول الاماميّة من الاحكام
لا يجوز ان يحتجّ فيه باجماع الطّايفة لانّها
مختلفة الى آخر كلامه وحاصل كلام سید اینست
که چگونه جایز است که امام را مذهبی باشد
برخلاف مذاهب امامیه وبا این حال مشهور

ومعروف درمیان امامیه نباشد وحال انکه امام
میدانند که شیعه اجماع را حجت ودلیل میدانستند
ازین جهت که قول امام درمیان اقوال ایشانست
پس هرگاه که امامیه اجماع کنند بر قولی که
مخالف قول امام باشد درین صورت امام را
چاره نیست از اینکه ظاهر سازد قول خود را
تا انکه کسی برخلاف قول امام عمل ننماید وعذر
خود این بسازد که امامیه برخلاف آن اجماع
نموده اند وشك نیست که این شبهه شل شبهه
شیخ طوسی رحمة الله علیه ضعیف است زیرا که
در نظر عقل محال نیست که قولی درمیان شیعه
بنا بر شبهه ظاهر ومشهور شود با انکه برخلاف
قول امام باشد ودرین صورت بر امام لازم نیست
که قول خود را ظاهر سازد بنا بر خوف وتقیه
وبا وجود این احتمال کسی را جایز نیست که بنا

قول مشهور عمل نماید وعذر خود این بسازد که
اجماع امامیه است زیرا که اجماع امامیه وقتی
حجت است که ما را علم بهم رسد که قول امام داخل اقوال
ایشان داخلست پس درصورتی که علم بدخول
قول معصوم حاصل نشود طریقه آنست که رجوع
بکتاب وسنت نمائیم پس اگر دلیلی یابیم که دلالت
کند بر قول مشهور بدان عمل کنیم واگر دلیلی
نیابیم دران توقف کنیم واحتیاط نمائیم وابن
زهره در کتاب غنیه درمیان علم بدخول قول امام
طریق دیگر اختیار نموده وگفته فان قیل کیف
یمکنکم القطع علی ان قول الامام الغایب
فی جملة اقوال الامامیه مع عدم تمیزه ومعرفته
ومع استتاره وغیبته قلنا قد بینا فیما مضی
ان امام الزمان علیه السلام عندنا موجود العین
فینا وبین اظهرنا فنقلناه ولقیانا وان کنا لانعرفه

بعينه ولا تميّزه عن غيره ومعنى قولنا انّه غايب
انّه مجهول العين غير متميّز الشخص ولا نريد
بذكر الغيبة انّه بحيث لا يرى شخصه ولا يسمع
كلامه وما منزلته عندنا في حال الغيبة الّا
منزلة كلّ ما لا نعرفه بنسبه من جملة الاماميّة
واذا كنّا نعرف اجماع المسلمين على المذهب
الواحد ونقطع عليه واكثرهم لا نعرفهم ولا نلقاهم
ولا نشاهده فما المنكر من معرفة اجماع الاماميه
والامام من جملتهم على مذهب بعينه وهل الامام
من جملة الاماميه الّا اماميه بمنزلة من لا نعرفه
من جملة المسلمين انتهى كلامه ومضمون اين كلام
اينكه اگر گفته شود كه چگونه شما را ممكن است
كه جزم كنيد كه قول امام غايب در ميان اقوال
اماميه است با آنكه پنهان وغايبست واو را
نمی شناسيم گوئيم كه در پيش بيان كرديم كه امام زمان

نزد

نزد ما موجود است ودرميان ماست ما با وی
ملاقات ميكنيم واو با ما ملاقات ميكند واگر
چه او را نمی شناسيم پس هرگاه كه اماميه اجماع
نمايند بر مذهبی كه ميدانيم كه امام از جمله ايشانست
وشك نيست كه اين قول بی صورتست زيرا كه
محلّی محتملست كه امام در ميان ما نباشد ودر بعضی
از جزاير ها باشد وما را اطّلاع بر مذهب او نباشد
وبنا بر خوف وتقيّه بروی لازم نباشد كه بر ما
ظاهر شود واظهار حق نمايد پس با وجود اين
احتمال چگونه ما را علم بمذهب امام عليه السلام
بهم رسد مخفی نماند كه شيخ طوسی وسيد مرتضی
وابن زهره بنا بر شبهه مذبوره دعوی اجماع
بسيار نموده اند بلكه مدار استدلال شيخ در كتاب
خلاف وسيد مرتضی در انتصار وابن زهره
در غنيه بر دعوی اجماعست پس از آنچه گفتيم

ظاهر شد که دعاوی ایشان و اتباع ایشان
از درجهٔ اعتماد و اعتبار ساقط و هابط است
و از امور عجیبه اینکه سیّد مرتضی رحمه الله در
بسیاری از مسایل دعوی اجماع نموده که خلافش
درمیان شیعه کمال شهرت دارد دعوی اجماع
نموده بر وجوب پنج تکبیر تکبیر رکوع و سجود و قیام
از رکوع و سجود و بر وجوب رفع یدین از برای
تکبیر رکوع و سجود و بر اینکه خیار حیوان ثابتست
از برای بایع و مشتری و بر اینکه شفعه ثابتست
در هر مبیع از حیوان و عروض و منقول و غیره
و بر اینکه اکثر حمل یکسال است و بر اینکه هبه
جایز است مادامی که عوض داده نشود و اگرچه
متهب ذی رحم باشد و بر اینکه مهر صحیح نیست
که زیاده از پانصد درهم باشد پس اگر زیاده
از پانصد درهم کسی مهر نماید برگردانیده میشود

بمهر سنت و بر اینکه عقیقه واجبست و شیخ طوسی
رحمة الله علیه در کتاب خلاف در سی و چهار
مسئله دعوی اجماع نموده و در کتابهای دیگر
برخلاف آن فتوی داده و شیخ زین الدین
بتفصیل در رساله خود نقل نموده از کتاب نکاح
تا دیات در نکاح پنج مسئله و در طلاق چهار
و در ظهار دو و در ایلاد دو و در عتق یک و در
میراث دو و در قضا سه و در شهادت یک
و در حدود دو و در قصاص دو و در دیات
پنج و کفته که ذکر اینها نموده ایم از برای اینکه
آگاه نماییم مردم را تا کسی مغرور و فریفته دعوی
اجماع نشود و چون دانستی که تحقق اجماع در
زمان غیبت امام علیه السلام ممکن نیست
پس اگر اجماعی متحقق تواند شد در زمان حضور
ائمه علیهم السلام متحقق خواهد شد و طریق معرفت

ما بدان منحصر است در نقل بخبر واحد یا خبر متواتر
اما متواتر در نقل اجماع متصور نیست زیرا که
ذکر کردیم که از جمله شرایط تواتر آنست که آنچه
از آن خبر داده میشود محسوس باشد و شک
نیست در اینکه اجماع غیر محسوس است پس متواتر
نتواند شد پس ازین لازم آمد که جمیع اجماعات
منقوله منقول بخبر واحد باشد و دلیلی بر جواز
عمل باجماع منقول بخبر واحد نیست بلکه تحقیق
اینست که اجماع منقول بخبر واحد در مرتبه واپس
تر از خبر مرسل است اگر پرسند که شما جمیع طرق
اجماع را باطل نمودید پس از چه راه شما را علم
باجماع ممکن است که حاصل شود میگوییم که هرگاه
قولی در میان امامیه مشهور و معروف بوده
باشد و احادیث بر طبق آن از ائمه علیهم السلام
روایت شده باشد و برخلافش قولی وحدیثی

نباشد

نباشد ما را علم جزم بهم میرسد که آن قول اجماعیست
و موافق قول ائمه علیهم السلام است زیرا که
بحسب عادت محالست که قول ائمه علیهم السلام
برخلاف آن باشد و با این حال اثری از آن ظاهر
نباشد با آنکه مدار شیعه در احکام در هر زمان
بر عمل بقول ائمه علیهم السلام بوده مثل حلیت
متعه و وجوب عصمت امام و امثال آن و ما
این نوع مسائل را اجماعی و ضروری دین میگوییم
چهارم در بیان اقوال علما و فقهاء امامیه
در باب نماز جمعه و بیان مذهب حق بدانکه علما
اتفاق نموده اند بر وجوب نماز جمعه عینا با حضور
امام معصوم علیه السلام یا نایب خاص او و اختلاف
کرده اند در زمان غیبت جمیع علما نماز جمعه را
در زمان غیبت مشروع میدانند الا جماعت
قلیلی که او را مشروع نمیدانند اما آنجماعتی که در

که در زمان غیبت مشروع میباشد اختلاف
نموده اند جماعتی را اعتقاد اینست که واجب
عینیست و وجود امام و نایب خاص امام شرط
نیست و وجود نایب عام که مجتهد جامع الشرایط است
نیز واجب نیست و این مذهب جماعتی از متأخرین
وظاهر جمیع قدماست زیرا که مدار قدمای شیعه
بر عمل باحادیث است واحادیثی که دلالت
صریح برین مدعی دارند نقل نموده اند وخلافش
را نقل نکرده اند ومذهب جماعتی از متأخرین
اینست که واجب تخییری است یعنی در روز
جمعه مردم اختیار دارند در جمعه وظهر اگر
خواهند جمعه میگذارند واگر خواهند ظهر
اما جمعه را افضل دانسته اند وظاهر قول ایشان
اینست که وجود مجتهد جامع الشرایط را در
مشروعیت نماز جمعه شرط میدانند وجماعت

قلیلی

قلیلی از متأخرین را مذهب اینست که نماز جمعه
واجب تخییر نیست و وجود مجتهدین جامع الشرایط
دران شرطست اما مذهب حق اینست که نماز
جمعه در زمان غیبت امام واجب عینیست و وجود
مجتهدین جامع الشرایط دران شرط نیست ودلیل
برین مطلب کتاب خداست واحادیث صحیحه
متواتره اما اول قول حق سبحانه وتعالی است
در سوره جمعه یا ایها الذین امنوا اذا نودی
للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله
وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون
ومفسرین اتفاق کرده اند براینکه مراد از
ذکر الله نماز جمعه است یا خطبه بر حاصل معنی
آیه اینست که ای جماعت مؤمنان در وقتی که
ندا که اذانست در روز جمعه واقع شود سعی
کنید وبروید بسوی ذکر الله ووا گذارید بیع را

این از برای شما بهتر است اگر بدانید و وجه
دلالت آیه بر مدّعی ظاهر است و مصنّف رساله
بر این آیه اعتراضات کرده ان شاء الله تعالی
نقل عبارات او را خواهیم کرد و جواب از
اعتراضات او خواهیم گفت و در سوره منافقین
فرموده یا ایّها الّذین امنوا لا تلهکم اموالکم
ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک
فاولئک هم الخاسرون ترجمه آیه اینست ای کسانی
که ایمان آورده اید مشغول نسازد و باز ندارد
شما را مالهای شما و نه فرزندان شما از ذکر الله
و هر که این کار کند از زیانکاران است و دانسته
که تعبیر کرده اند ذکر الله را بنماز جمعه یا خطبه
آن و چون این دو سوره مشتملند برین دو آیه
بنابرین مقرر شده که در نماز جمعه خوانده شوند
بآواز بلند تا مؤمن و منافق انرا استماع نمایند

و امّا دلیل دوم که احادیث متواتره است
از انجمله حدیثیست که محمّد بن یعقوب کلینی
در کتاب کافی و شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب
تهذیب بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق
علیه السّلام روایت نموده اند قال انّ الله
عزّ وجلّ فرض فی کلّ سبعة ایام خمسا و ثلثین
صلوة منها واجبة علی کلّ مسلم ان یشهدها
الّا خمسة المریض والمملوك والمسافر
والمراءة والصّبی و ترجمه اش اینست که
حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام گفت
که بدرستی خدای عزّ وجلّ فرض کرده است
در هفته سی و پنج نماز و از جمله این سی و
پنج نماز یک نماز است که بر مسلمین واجبست
که حاضر شوند او را مگر پنج کس بیمار و بنده
و مسافر و زن و کودک و شک نیست که

این حدیث دلالت میکند بر وجوب عینی نماز
جمعه در زمان حضور وغیبت واز انجمله این
حدیث است که ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب
من لا یحضره الفقیه بسند صحیح از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده انما
فرض الله عز وجل علی الناس من الجمعة الی
الجمعة خمسا وثلثین صلوة منها صلوة واحدة
فرضها الله عز وجل فی جماعة وهی الجمعة
ووضعها عن تسعة عن الصغیر والکبیر
والمجنون والمسافر والعبد والمرءة والمریض
والاعمی ومن کان علی رأس فرسخین الی
آخر الخبر وترجمه این حدیث اینست که حضرت
امام محمد باقر گفت که جز این نیست که فرض
گرداننده است خدای عز وجل بر مردمان
از جمعه تا جمعه سی وپنج نماز واز انجمله یکنماز است

که فرض گرداننده است الله تعالی او را در جماعة
وآن نماز جمعه است ووضع کرده است آنرا
از نه کس از کودک وپیر پرسال ودیوانه ومسافر
وبنده وزن وبیمار واعمی وکسی که دو فرسخ
دور باشد واین حدیث در کتاب کلینی بدو سند
نقل شده یکی صحیح ویکی حسن واز انجمله این
حدیث است که ابن بابویه از زراره بسند صحیح
روایت نموده قال قلت لابی جعفر علیه السلام
علی من یجب الجمعة قال یجب علی سبعة نفر
من المسلمین ولا جمعة لاقل من خمسة من المسلمین
احدهم الامام فاذا اجتمع سبعة ولم یخافوا
امهم بعضهم وخطبهم وترجمه این حدیث
اینست که زراره گفت که بحضرت امام محمد باقر
گفتم که بر چه کس واجب میشود نماز جمعه
حضرت فرمود که واجبست بر هفت نفر از مسلمین

و جایز نیست نماز جمعه از برای کمتر از پنج کس
از مسلمین که یکی از ایشان امام باشد پس
هرگاه جمع شوند هفت کس و نه ترسند بعضی
از ایشان امامت کنند از برای ایشان و خطبه
خوانند از برای ایشان و از آنجمله این حدیث
که شیخ ابوجعفر طوسی از منصور بسند صحیح از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
نموده قال یجمع القوم یوم الجمعه اذا کانوا خمسة
فما زادوا فان کانوا اقل من خمسة فلا جمعة
لهم والجمعه واجبة على كل واحد لا یعذر الناس
فیها الا خمسة المراة والمملوك والمسافر
والمریض والصبی و ترجمه این حدیث اینست
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که جمعه میگذارند قوم در روز جمعه
هرگاه که پنج کس یا زیاده باشند پس اگر کمتر

بلکه

باشند از پنج کس جایز نیست ایشان را نماز جمعه
و نماز جمعه واجبست بر هر کسی و مردمان
معذور نیستند در نماز جمعه مگر پنج کس زن
و بنده و مسافر و بیمار و کودک و از آنجمله این
حدیث است که شیخ ابوجعفر رحمة الله علیه
بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت نموده قال من ترك الجمعة ثلث جمع
متوالیات طبع الله على قلبه ترجمه اش اینست
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت که
هرکه ترك کند نماز جمعه را در سه جمعه
متوالی مهر میکند خدا دل او را و پوشیده
نیست که طبع و ختم درین کتاب خدا و احادیث
نبوی نسبت داده میشود بجماعت کفار
که ایمان در دلهای ایشان قرار نگیرد و دلیل
و برهان در ایشان اثر ننماید و نصیحت و موعظه

در ایشان تأثیر نکند و از انجمله این حدیث است
که شیخ ابوجعفر طوسی رحمة الله علیه بسند
صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
نموده قال ابوجعفر علیه السلام الجمعة واجبة
علی من صلّی الغداة فی اهله ادرك الجمعة
وکان رسول الله صلی الله علیه وآله انّما
یصلّی العصر فی وقت الظهر فی سایر الایام
کی اذا قضوا الصّلوة مع رسول الله صلی الله
علیه وآله رجعوا الی رحالهم قبل اللیل وذلک
سنّة الی یوم القیمة ترجمه اش اینست که حضرت
امام محمّد باقر علیه السلام گفت که جمعه واجبست
بر کسی که اگر نماز صبح کند در اهل خود دریابد
نماز جمعه را و حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله میکردند نماز عصر را در وقت ظهر
در باقی ایام تا آنکه چون بگذارند نماز را

با حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله برگردند
بسوی اسباب و متاع خود پیش از شب و این
سنّت است تا روز قیامت و از انجمله این
حدیث است که محمد بن یعقوب کلینی بسند
حسن از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام
روایت نموده فقال یجب الجمعة علی من کان
منها علی فرسخین ترجمه اش اینست که واجبست
جمعه بر کسی که دور باشد از موضعی که نماز
جمعه گزارده میشود در آن بمقدار دو فرسخ
و از انجمله است این حدیث که محمد بن یعقوب
کلینی بسند حسن از محمّد بن مسلم روایت نموده
است قال سالت اباعبدالله علیه السلام
عن الجمعة فقال یجب علی من کان منها علی فرسخین
فان زاد علی ذلك فلیس علیه شیٔ ترجمه اش
اینست که پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق

علیه السّلام درباب جمعه پس آنحضرت گفت
که واجبست بر هرکس که مقدار دو فرسخ دور
بوده باشد پس اگر زیاده از دو فرسخ باشد
برو واجب نیست و از انجمله این حدیث است
که روایت کرده است شیخ طوسی از عبد الملك
بسند موثق از حضرت امام محمد باقر علیه السّلم
قال مثلك يهلك ولم يصلّ فريضة فرضها الله
عزّ وجلّ قال قلت فكيف اصنع قال قال صلّوا
جماعة يعني الجمعة ترجمه اش اینست که آن
حضرت گفت که مثل تو هلاك میشود و نگزارده
است فریضه که انرا فرض کرده است خدای
عزّ و جلّ گفت که گفتم پس چون کنم حضرت گفت
بگذارید جماعت را یعنی جمعه را و از انجمله
این حدیث است که شیخ طوسی رحمة الله علیه
بسند موثق از حضرت امام محمد باقر علیه السّلم

روایت نموده قال يجب الجمعة على من كان منها
على فرسخين و از انجمله این حدیثست که شیخ ابو جعفر
رحمة الله علیه بسند موثق از فضل بن عبد الملك
روایت نموده قال سمعت اباعبد الله علیه السّلم
يقول اذا كان قوم في قرية صلّوا الجمعة اربع
ركعات فان كان لهم من يخطب جمعوا اذا كانوا
خمسة نفر وانّما جعلت ركعتين لمكان الخطبتين
ترجمه اش اینست گفت که شنیدم که حضرت
امام جعفر صادق علیه السّلام میگفت هرگاه
که باشند قومی در قریه میگذارند نماز جمعه را
چهار رکعت و اگر باشد ایشانرا کسی که خطبه
بخواند نماز جمعه بگذارند هرگاه که پنج نفر باشند
و گردیده است نماز جمعه دو رکعت بواسطه وجود
دو خطبه و از انجمله است این حدیث که روایت
کرده است شیخ طوسی رحمة الله علیه از محمد بن

مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام یا امام
جعفر صادق قال سالته عن اناس فی قریة
هل یصلون الجمعة جماعة قال نعم یصلون اربعا
اذا لم یکن من یخطب ترجمه اش اینست که گفت
پرسیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که جماعتی از مردمان در قریه هستند آیا نماز
جمعه را بجماعت بجا می آورند حضرت گفت آری
نماز را میگذارند چهار رکعت در وقتی که
نباشد کسی که خطبه بخواند و از انجمله این حدیثست
که شیخ طوسی بسند صحیح روایت کرده قال حثنا
ابو عبد الله علیه السلام علی صلوة الجمعة حتی
ظننت انه یرید ان ناتیه فقلت نغدوا علیک
فقال لا انما عنیت عندکم ترجمه اش اینست
که زراره گفت که تحریص کرد ما را حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم بر نماز جمعه

تا آنکه

تا آنکه گمان کردم که آنحضرت میخواهد که بخدمت
او بیاییم پس آنحضرت گفت که نه قصدم این بود
در پیش خود نماز بگذارید و از انجمله حدیثیست
که کلینی روایت نموده از سماعه بسند موثق
قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الصلوة
یوم الجمعة فقال اما مع الامام فرکعتان
و اما من یصلی وحده فهی اربع رکعات بمنزلة
الظهر یعنی اذا کان امام یخطب فاما اذا لم یکن
امام یخطب فهی اربع رکعات وان صلوا جماعة
ترجمه اش اینست سماعه گفت که پرسیدم از
حضرت امام جعفر صادق از نماز در روز جمعه
پس آنحضرت گفت اما با امام دو رکعت است
اما کسی که تنها نماز گذارد پس چهار رکعت است
بمنزلهٔ ظهر یعنی هرگاه که باشد امامی که خطبه
بخواند اما هرگاه که نباشد امامی که خطبه بخواند

پس آن نماز چهار رکعت است واگرچه گذارند
آنرا با جماعت واز انجمله قول رسول الله است
صلی الله علیه وآله در خطبه طویله ان الله
قد فرض علیکم الجمعه فمن ترکها فی حیوتی او بعد
موتی استخفافا بها او جحودا لها فلا جمع الله شمله
ولا بارك الله فی امره الا ولا صلوة له الا ولا
زکوة له الا ولا حج له الا ولا صوم له الا ولا
بر له حتی یتوب ترجمه اش اینست که بدرستی که
الله تعالی فرض کردانیده است بر شما جمعه را
پس هر که ترکش نماید در حیات من یا بعد از
موت من از روی استخفاف یا انکار پس خدا
جمع نکرداند پراکندکی اورا پس خدا برکت
ندهد در امر او وکار او ونه اوراست نمازی
ونه اوراست زکوتی ونه اوراست حجی ونه
اوراست صومی ونه اوراست بری ونیکوئی

ای عزیز من هر که از اهل بصیرت وانصاف بوده
باشد وملاحظه این احادیث که اکثرش در سند
صحیح ودر دلالت واضح است نماید جزم نماید که
نماز جمعه واجب عینیست بی انکه وجود امام
یا نایب خاص او یا نایب عام او در شرعیت وجوب
ان دخلی داشته باشد   پنجم در ذکر بعضی
از عبارات قائلین بوجوب جمعه بی اشتراط
وجود امام یا نایب خاص وی یا مجتهد از علما
متاخرین ومتقدمین صاحب مدارك بعد از
نقل احادیث دال بر وجوب عینی گفته فهذه
الاخبار الصحیحه الطرق الواضحة الدلاله
علی وجوب الجمعه علی کل مسلم عدا ما استثنی تقتضی
الوجوب العینی اذ لا اشعار فیها بالتخییر بینها
وبین فرد آخر خصوصا قوله من ترك الجمعه ثلث
جمع متوالیات طبع الله علی قلبه فانه لو جاز

تركها الى بدل لم يحسن هذا الاطلاق وليس فيها
دلالة على اعتبار حضور الامام عليه السلام
او نايبه بوجه بل الظاهر من قوله ع فان كان
لهم من يخطب جمعوا وقوله واذا اجتمع سبعة ولم
يخافوا امهم بعضهم وخطبهم خلافه كما سيجى تحقيقه
ان شاء الله تعالى قال جدى قدس سره فى رسالته
الشريفة التى وضعها فى هذه المسئلة بعد ان
اورد نحو ما اوردناه من الاخبار ونعم ما قال
وكيف يسع المسلم الذى يخاف الله اذا سمع
مواقع امر الله ورسوله والائمة بهذه الفريضة
وايجابها على كل مسلم ان يقصر فى امرها
ويهملها الى غيرها ويتعلل بخلاف بعض العلماء
فيها وامر الله تعالى فيها ورسوله وخاصته
عليهم السلام احق ومراعاته اولى فليحذر
الذين يخالفون عن امره ان يصيبهم فتنة

او يصيبهم عذاب اليم ولعمرى لقد اصابهم الامر
الاول فليرتقبوا الثانى ان الله يعف الله
ويسامح نسال الله العفو والرحمة بمنه وكرمه
انتهى كلامه صاحب المدارك واز شيخ جليل شيخ حسين
بن عبد الصمد پدر شيخ بهاء الدين محمد رحمة الله
عليه عبارتى نقل شده كه بعضى ازان اينست
نا الذى يصلى الجمعة يكون قد برئت ذمته وادى
الفرض بمقتضى كلام الله ورسوله وائمة الهادين
عليهم السلام وجميع العلماء وخلاف سلار وابن
ادريس والشيخ على لا يقدح فى الاجماع لما تقرر
من قواعدنا ان خلاف الثلثة والاربعة بل العشرة
والعشرين لا يقدح فى الاجماع اذا كانوا معلومى
النسب وهذا من قواعدنا الاصولية الاجماعية
والذى يصلى الظهر يصح صلوته على مذهب
هذين الرجلين والمتاخرين لانهم ذهبوا الى

التخيير ولا يصح بمقتضى كلام الله ورسوله والائمة
المعصومين والعلماء المتقدمين فاى الفريقين
احق بالامن ان كنتم تعلمون نعم لو اراد احد تمام
الاحتياط للخروج من خلاف هذين الرجلين
صلى الظهر بعدها وليهيئ تاركها الجواب لله تعالى
لو سأله يوم القيمة لم تركت صلوة الجمعة وقد
امرت بها فى كتابى العزيز على ابلغ وجه وامر
رسولى الصادق على اكد وجه وامر بها الائمة
الهادون واكدوا فيها غاية التاكيد ووقع
اجماع المسلمين على وجوبها فى الجملة فهل يليق
من العاقل الرشيد ان يجيب بقوله تركتها لاجل
خلاف سلار وابن ادريس ما هذا الا تحمى
او مقامى وتعصب مضر بالدين اجارنا الله
واياكم منه وجميع المسلمين انتهى كلامه وثقة
الاسلام ابوجعفر محمد بن يعقوب كلينى رحمة الله

عليه

عليه در كتاب كافى كه از براى ارشاد طالبان
علم دين وهدايت متحيرين تاليف نموده ودر كتاب
صلوة كفته باب وجوب الجمعة وعلى كم تجب
وبعد از ان احاديث صريحه در وجوب عينى
بى اشتراط وجود نبى يا نايب ذكر نموده وصدوق
الطايفه محمد بن على بن بابويه رحمه الله عليه
در كتاب من لا يحضره الفقيه تصريح نموده
كه هر حديثى كه ذكر نموده صحيحست وحجتست
ميان او وخدا وبدان فتوى ميدهد وبعد از ان
احاديث صريحه در وجوب عينى بى اشتراط وجود
امام يا نايب او نقل نموده ودر كتاب مقنع
در باب نماز جمعه كفته وان صليت الظهر
الامام بخطبة صليت ركعتين وان صليت
بغير خطبة صليتها اربعا وقد فرض الله
من الجمعة الى الجمعة خمسا وثلثين صلوة منها

صلوة واحدة فرضها الله فی جماعة وهی الجمعه
وضعها عن التسعه عن الصغیر والکبیر
والمجنون والمسافر والعبد والمریض والاعمی
ومن کان علی راس فرسخین ومن صلاها
وحده فلیصلها اربعا کصلوة الظهر فی سایر
الایام ووجه دلالت این کلام بر مدعی ظاهر است
ودر کتاب امالی در وصف دین امامیه گفته
والجماعة یوم الجمعه فریضه واجبة وفی سایر
الایام سنة فمن ترکها رغبة عنها وعن جماعة
المسلمین من غیر علة فلا صلوة له ووضعت
الجمعه عن تسعة عن الصغیر والکبیر والمجنون
والمسافر والعبد والمراءة والاعمی ومن کان
علی راس فرسخین وشك نیست که حکم بوجوب
نماز جمعه عینا که درین کلام واقع شده شامل
زمان حضور وغیبت است وشیخ معظم

محمد بن محمد بن النعمان المفید در کتاب اشراف
باب عدد ما یجب به الاجتماع فی الصلوة الجمعه
عدد ذلك ثمانی عشر خصلة الحریة والبلوغ
والتذکیر وسلامة العقل وصحة الجسم والسلامة
من العمی وحضور المصر والشهادة للنداء وتخلیة
السرب ووجود اربعة نفر بما تقدم ذکره من
هذه الصفات ووجود یؤمهم له صفات
یختص بها علی الایجاب ظاهر الایمان
والطهارة فی المولد من السفاح والسلامة
من ثلثة ادواء البرص والجذام والمعرة بالحدود
المشینه لمن اقیمت علیه فی الاسلام والمعرفة
بفقه الصلوة والافصاح فی الخطبه والقران
واقامة فرض الصلوة فی وقتها من غیر تقدیم
ولا تاخیر عنه بحال والخطبه بما یصدق فیه
من الکلام فاذا اجتمعت هذه الثمانی عشرة

خصلة وجب الاجتماع فى الظهر يوم الجمعة
على ما ذكرناه وكان فرضها على النصف من فرض
الظهر للحاضر فى ساير الايام و در كتاب مقنعه
كفته واعلم ان الرواية جاءت عن الصادقين
عليهم السلام ان الله عز وجل فرض على عباده
من الجمعة الى الجمعة خمسا وثلثين صلوة لم يفرض
فيها الا الاجتماع الا فى صلوة الجمعة خاصة
فقال جل من قائل يا ايها الذين امنوا اذا نودى
للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله
وذروا البيع ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون
وقال الصادق عليه السلام من ترك الجمعة
ثلثا من غير علة طبع الله على قلبه ففرضها وفقك
الله الاجتماع على ما قدمناه الا انه بشريطة
حضور امام مامون على صفات يتقدم الجماعة
ويخطبهم خطبتين يسقط بهما وبالاجتماع

عن

عن المجتمعين فى اربع ركعات ركعتان واذا
حضر الامام وجبت الجمعة على ساير المكلفين
الا من عذره الله تعالى منهم وان لم يحضر الامام
سقط فرض الاجتماع وان حضر امام يخل بشرايطه
من يتقدم فيصلح به الاجتماع فحكم حضوره حكم
عدم الامام والشرايط التى تجب فيمن يجب معه
الاجتماع ان يكون حرا بالغا طاهرا فى ولادته
مجنبا من الامراض البرص والجذام خاصة
فى خلقته مسلما مومنا معتقدا للحق باسره فى ديانته
صادقا فى خطبته مصليا للفرض فى ساعته فاذا
كان كذلك واجتمع معه اربعة نفر وجب الاجتماع
ومن صلى خلف امام بهذه الصفات وجب
عليه الانصات عند قرائته والقنوت فى الاولى
من الركعتين فى فريضته ومن صلى خلف امام
بخلاف ما وصفناه رتب الفرض على المشروح

فیما قدمناه و یجب حضور الجمعه مع من وصفناه
من الائمه فرضا و یستحب مع من خالفهم
تقیه و ندبا روی هشام بن سالم عن زرارة بن
اعین قال حثنا ابو عبد الله علیه السلام علی
صلوة الجمعه حتی ظننت انه یرید ان ناتیه
فقلت نغدوا علیک فقال لا انما عنیت عندکم
انتهی کلامه و این کلام صریحست در وجوب
عینی بی اشتراط امام یا نایب سوی امام جماعت
و ظاهر شیخ ابوجعفر در تهذیب موافق است
با مفید زیرا که عبارات او را نقل کرده و احادیث
داله بر وجوب عینی نقل نموده و متعرض
تاویل نشده و قاضی ابو الفتح کراجکی در کتاب
تهذیب المسترشدین بعد از آنکه ذکر پاره
از احکام جمعه نموده گفته و ان عدد المعتبر فیها
خمسة و اذا حضرت العدد التی یصح ان ینعقد

بحضور الجماعه یوم الجمعه و کان امامهم مرضیا
متمکنا من اقامة الصلوة فی وقتها و ایراد الخطبه
علی وجهها و کانوا حاضرین آمنین ذکورا بالغین
کاملین العقول اصحاء وجبت علیهم فریضة
الجمعه جماعة و کان علی الامام ان یخطب بهم
خطبتین و صلی بهم بعدهما رکعتین و شیخ عماد
الدین الطبرسی در کتاب نهج العرفان الی
هدایة الایمان بعد از نقل خلاف در میان
مسلمین در وجوب جمعه گفته ان الامامیه اکثر
ایجابا للجمعه من الجمهور و مع ذلک یشنعون علیهم
بترکها حیث انهم لم یجوزوا الایتمام بالفاسق
و مرتکب الکبایر و المخالف فی العقیدة الصحیحه
انتهی و وجه دلالت ظاهر است و شیخ ابو
الصلاح التقی بن نجم الدین الحلبی رحمه الله
در کتاب المسمی بالکافی گفته لا ینعقد الجمعه

الامام العادل او منصوب من قبله او من يكامل
له صفات امام الجماعة عند تعذر الامرين ووجه
دلالت اين كلام بر وجوب عينى بدون اشتراط
امام و نايب ظاهر است واما شيخ ابوجعفر طوسى
رحمه الله عليه پس او اول كسيست كه قايل باشتراط
امام يا نايب او شده ومتاخرين پيروى او درين
قول نموده اند وليكن كلامش صريحست در عدم
اشتراط امام يا نايب او در زمان تقيه و زمان
غيبت امام عليه السلام وظاهر است عبارتش
در وجوب عينى در صورتى كه ايمنى از خوف
وضرر حاصل باشد در كتاب نهايه بعد از آنكه
كه در اول باب شرط دانسته سلطان عادل
يا نايب را گفته كه ولا باس ان يجتمع المومنون
فى زمان التقية بحيث لا ضرر عليهم فيصلوا
جماعة بخطبتين فان لم يتمكنوا من الخطبتين

جاز

جاز لهم ان يصلوا جماعة اربع ركعات ووجه
دلالت اين كلام بر وجوب عينى اينست كه گفته
كه اگر متمكن از خطبه نباشند جايز است كه نماز
را چهار ركعت با جماعت بجاى آورند ومفهوم
ازين كلام اينست كه اگر متمكن باشند از خطبه
جايز نيست كه نماز را چهار ركعت بجاى آورند
و لفظ ولا باس منافات با وجوب عينى ندارد
بلكه چون از كلام سابقش توهم اين ميشود
كه بدون امام يا نايب خاص او نماز جمعه مشروع
نيست پس از براى رفع اين توهم اين كلام
مصدر بلفظ ولا باس ادا فرموده ودر كتاب
خلاف بعد از آنكه گفته كه در نماز جمعه اذن
امام يا نايب امام او شرط است كه گفته فان قيل
اليس قد رويتم فيما مضى من كتبكم انه يجوز لاهل
القرايا والسواد والمؤمنين اذا اجتمعوا العدد

الذی یعتقد بهم ان یصلوا الجمعة قلنا ذلک ماذون
فیه مرغب فیه فجری مجری ان ینصب الامام
من یصلی بهم انتهی ووجه دلالت این کلام
بر وجوب عینی اینکه گفته که اذن عامی که امام
علیه السلام داده واحادیث بران ناطق است
نایب مقام اذن خاص است و بی خلاف با اذن
خاص نماز جمعه واجب عینیست پس با اذن عام
واجب عینی خواهد بود ولفظ ماذون فیه مرغب
فیه هم دلالتی بر استحباب وعدم وجوب عینی
ندارد بلکه چون در اول باب اذن امام یا نایب
اورا شرط داشته واز آن توهم این میشود
که در زمان تقیه نماز جمعه بنا بر عدم وجود
امام یا نایب خاص او مشروع نیست بنابرین
خواسته که بیان کند که ترغیبات و اذن
عام که از اهل البیت علیهم السلام وارد شده

نایب مقام اذن خاص است ودر آخر باب این
کتاب گفته ولا باس ان یجتمع المؤمنون فی زمان
الغیبة بحیث لا ضرر علیهم فیصلون بخطبتین
فان لم یتمکنوا من الخطبة صلوا جماعة ظهرا
اربع رکعات ووجه دلالت این کلام بر وجوب
عینی از کلام سابق ما دانسته شد مخفی نماند
که بعضی از فضلا از این عبارات که از کتاب
خلاف نقل شد حرمت فهمیده اند و این
بغایت عجب است وجمعی از آن تخییر فهمیده
اند وگمان کرده اند که مذهب شیخ تخییر است
وبنا بر حسن ظنی که بشیخ رحمة الله داشته اند
قایل بتخییر شده اند ولیکن جمعه را افضل الواجبین
دانسته اند واز برای این مدعی چند وجه
ذکر نموده اند وجه اول اینکه دلیلی چند که
مذکور است از کتاب خدا واحادیث نبویه

دلالت بر وجوب دارند و وجوب اعم است
از وجوب عینی و تخییری و وجوب عینی را یك
زیادتی نیست که تخییری را نیست و آن زیادتی
اینست که چیزی عوض و بدل آن نمیتواند شد
و چون دلیلی برین زیادتی نیست پس واجب
عینی نباشد و شك نیست که این دلیل ایشان
در غایت ضعف است زیرا که بر هیچ صاحب
بصیرت پوشیده نیست که هر امری که تعلق
بفعلی بکیرد بی آنکه ذکر بدلی از برای آن شود
حقیقت در وجوب عینی است پس ایات
و احادیث مذکوره احتمال وجوب تخییری
ندارند و وجه دوم آنکه ایات و احادیث
صریحند در وجوب عینی و لیکن اجماع بر عدم
وجوب عینی مانعست از آنکه نصوص را
برظاهر خود بکذاریم پس آنها را از ظاهر خود

بلاغ

میکردانیم و حمل بر وجوب تخییری میکنیم و این
دلیل نیز ضعف است زیرا که بر عدم وجوب
عینی اجماعی متحقق نشده و دعوی اجماعی که
جمعی بر سبیل غفلت کرده اند اعتبار ندارد و اکثر
ما در بیان حال اجماع ذکر نموده ایم مستفاد
شد که دعوی اجماع حجت شرعی نیست و بدان
متمسك نمیتوان شد بلکه حق اینست که جمیع
اخباریین از قدما قایل بوجوب عینی اند زیرا که
مدار عمل ایشان بر احادیث بوده و احادیثی
که صریحند در وجوب عینی همکی نقل کرده اند
و بر خلافش چیزی نقل ننموده اند و چیزی که
دلالت کند بر اشتراط وجود امام یا نایب
او روایت نکرده اند و کلام ابن بابویه در فقیه
و امالی صریحست درین مدعی و همچنین
عبارات جماعتی از قدماء اصولیین مثل شیخ مفید

در مقنعه وکتاب اشراف وابو الصلاح تقی
بن نجم الحلبی در کامل وقاضی ابو الفتح الکراجکی
در کتاب تهذیب المسترشدین صریحست
در وجوب عینی وازمتاخرین جماعتی کثیر
این مذهب دارند ووجه سیوم انکه از حدیث
زراره وعبد الملک که درپیش مذکور شد
فهمیده شد که ایشان در نماز جمعه تساهل
میکرده اند وانرا بجا نمی آورده اند با انکه
از بزرگان فقها واصحاب ائمه علیهم السلام
بوده اند با وجود وجوب عینی چون تواند بود
که این دو بزرگ درباب نماز جمعه تساهل کنند
ودیگر انکه از امام علیه السلام درباره ایشان
انکار شدیدی واقع نشد وچون تواند بود
که ایشان مدتها ترک فریضه عظیمه عینیه
نموده باشند وبا این حال حضرت امام عم

برایشان انکار شدید نفرماید وامر بقضای
نمازهای چهار رکعتی که در ایام وجوب جمعه
بجا آورده اند نکنند پس معلوم شد که ایشان
مخیر بوده اند در میان جمعه وظهر وجواب شافی
ازین دلیل انکه چون زراره وعبد الملک
در کوفه می بوده اند که حاکمش همیشه مخالف
می بوده واز برای مساجد تعیین ائمه از
مخالفین می نموده اند وبنابرین نماز جمعه
برایشان واجب نبوده وچون نماز جمعه فریضه
است پر ثواب وعظیم الفایده حضرت امام
علیه السلام نخواست که امثال زراره وعبد
الملک ازین ثواب عظیم محروم وبی بهره باشند
ایشانرا تحریص وترغیب نمود بتحصیل مقدمات
وجوب این نماز باین روش که موضعی خلوت
که محل امن باشد باعدد معتبر شرعی تحصیل نمایند

یا انکه از جانب سلاطین مخالف ائمه مساجد شوند
یا از روی امنیت بی خوف و ترس این نماز را
بجا آورند پس بنا برین انچه کفته اند دلیل تخییر.
نتواند شد بلکه اکر دلیل تخییر نتواند شد دلیل
تخییر در زمان حضور امام خواهد بود تمام شد
انچه خواستیم که ذکر شود قبل از شروع در مقصد
و رسید وقت انکه عبارت مصنف را ذکر
نموده بعون الله الکریم جواب از ناصواب
ان بکوییم قال المصنف بدانکه نماز جمعه
بعد از هجرت خیر البشر بمدینه طیبه بدلا من
عن الظهر بر جمعی مخصوص بشرطی چند خاص
که یکی از انجمله امامت انحضرت است یا صاحب آق
مقدسا و یا نایب خاص ایشانست واجب
و بدون این حرام و فریضه ظهر کما کان متعین
کشت و برین اتفاق فرقه ناجیه طبقه بعد طبقه

وعص

وعصرا بعد عصر انعقاد یافت و بنقل متواتر علمای
اعلام و فقهای کرام ثابت و محقق شده و همچنین
اجماع کافه است منعقد شده که وجوب ان
عینی بوده و تخییری نبوده چنانچه من بعد
بظهور خواهد پیوست ان شا الله تعالی و تقدس
انتهی کلامه بدان ای طالب دین و جوینده
یقین که حاصل این کلام اینست که نقل علمای
امامیه طبقه بعد طبقه دانسته شده که بعد از
هجرت سید البشر صلی الله علیه و آله جمعه
واجب شده بر جماعت مخصوص بشرطی چند
خاص که از جمله ان شروط وجود نبی یا وصی
یا نایب خاص است و بدون آن شروط جمعه
حرام و ظهر واجبست و شك نیست که این
دعوی خلاف واقعست زیرا که امامیه
دو طایفه اند اخباریین و اصولیین چنانچه

از تتبع ظاهر و معلوم است و علامه حلی در کتاب
نهایه اصول و سید شریف در شرح مواقف
ذکر این نموده اند و اخباریون قدماء شیعه
و معاصرون ائمه علیهم السلام بوده اند و در
اصول کلام و فقه باحادیث صحیحه متواتره
عمل میکرده اند و در فروع باحادیث متواتره
و اخبار احاد که راویانش ثقات بوده اند
عمل میکرده اند و در حدیث کتابهای بسیار
تصنیف کرده اند تا انکه راویان حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام که یکی از ائمه شیعه
است چهارصد کتاب از احادیث انحضرت
تصنیف نمودند و این کتب در میان شیعه
باصول معروف بوده و همچنین در باب
بیان احوال راویان حدیث کتابها تصنیف
کرده اند و در ان کتب بیان کرده اند که کدام

راوی ثقه است و کدام غیر ثقه و کدام ممدوح است
و کدام مذموم و این قاعده در میان ایشان
مستمر بوده تا زمان شیخ مفید و سید مرتضی
و شیخ طوسی تا انکه سید مرتضی تتبع کتب معتزله
در کلام و کتب اهل خلاف در اصول فقه نمودند
و تصنیفات کردند و باصطلاحات ایشان
گفتگو نمودند و بسیاری از مطالب باطله
معتزله و سایر اهل خلاف را رد کردند و شبهات
ضعیفه ایشانرا بالحل نمودند ولیکن بر سبیل
غفلت بعضی از قواعد معتزله و سایر اهل
خلاف را در قواعد شیعه داخل ساختند
و بعد از ایشان جمعی دیگر از متاخرین که
در اصول تصنیف نمودند بسیاری از قواعد
اهل خلاف را رواج دادند پس بنا برین انچه
گفتیم ظاهر شد که وثوق و اعتماد بر اتفاقات

اخباریون که قدمای شیعه اند وبنصوص
احادیث عمل میکرده اند بیشتر است از وثوق
واعتماد بر اصولیین که متاخرین شیعه اند
وبرای خود بسیار عمل میکرده اند وبه شبه
عقلیه ظنیه متمسک می شده اند وبر خبیر بصیر
پوشیده نیست که علمای متقدمین امامیه که
اخباریوند همگی را اعتقاد اینست که نماز
جمعه واجب عینیست بی انکه وجود نبی یا وصی
یا نایب خاص یا نایب عام شرط بوده باشد زیرا که
همگی احادیث داله بر وجوب نماز جمعه
عینا بی اشتراط وجود نبی یا وصی یا نایب خاص
ایشان نقل نموده اند وحدیثی که دلالت کند
بر اشتراط نقل نکرده اند وایشانرا کتب فتوی
سوای کتب احادیث نبوده ومتون احادیث
فتوی میداده اند واین دلیلست برینکه مضمون

احادیث کثیره داله بر وجوب جمعه عینا بی
اشتراط وجود امام ونایب خاص اعتقاد داشته
اند واما اصولیون شیعه اول ایشان شیخ مفید
مفید است ودر کتاب مقنعه وکتاب اشراف
موافقت با اخباریون نموده جمعه را واجب
عینی دانسته وسوای شرایط امام جماعت
در امام جمعه شرطی اعتبار نکرده واما شیخ
طوسی که شیخ وعمده اصولیین است اگرچه
اعتبار کرده است وجود امام ونایب را در
زمان حضور واستیلای امام ولیکن در زمان
تقیه وزمان غیبت شرط ندانسته وچنانچه
از کتاب خلاف ونهایه وتهذیب ظاهر
میشود نماز جمعه را با امنیت وعدم خوف
واجب عینی میدانسته واصولیین وفقهاء
که بعد از شیخ بوده اند تابعان شیخند وتخلف

نکرده اند مگر بر سبیل ندرت ولیکن محقق
وجمعی از کلام شیخ تخییر فهمیده اند وگمان
کرده اند که شیخ نماز جمعه را در زمان تقیه و غیبت
افضل الواجبین میداند وما در فصل سابق
عبارات جماعتی از قدما ومتاخرین که صریحست
یا ظاهر در وجوب نماز جمعه عینا بی اشتراط
وجود امام یا نایب خاص ذکر نموده ایم واما
جماعت متاخرین جمعی از ایشان قایلند بوجوب
عینی وبعضی دیگر از ایشان قایلند بوجوب تخییری
پس از آنچه بیان کردیم ظاهر شد که دعوی
مصنف رساله که بنقل متواتر معلوم شده
که بی وجود نبی یا امام یا نایب خاص امام نماز
جمعه حرامست وظهر متعین محض غلط است
بلکه این قول ضعیف مخالف اقوال متقدمین
ومتاخرین است وبدین قول سخیف کسی

تصریح نکرده سوای ابن ادریس وظاهر قول
سلار نیز با قول ابن ادریس موافقست ولیکن
قابل تاویل است واما سید مرتضی رحمة الله علیه
اگرچه از وی نقل کرده اند که در جواب مسایل
میافارقیات گفته است لا جمعة الا مع امام
عادل او من نصبه الامام وبظاهر دلالت
دارد بر عدم جواز جمعه مگر با امام عادل یا کسی
که از جانب امام منصوب باشد ولیکن قابل
تاویلست وشیخ زین الدین رحمه الله علیه گفته
که مثل این قول شنیع مخالف جمهور مسلمین
وصریح کتاب وسنت سزاوار نیست که نسبت
داده شود بمثل این مرد فاضل بمجرد ظهور وبعد
از آن از او دو تاویل کرده یکی آنکه محتمل است
که مرادش این باشد که نماز جمعه جایز نیست
مگر با امام یا نایب امام در زمانی که امام حاضر

حاضر باشد و بعضی از فضلا تاویلی دیگر کرده
وگفته که محتمل است که مرادش از نایب نایب
خاص باشد یا نایب عام و مؤید این تاویل است
قول سید در کتاب فقه ملکی والاحوط ان
لایصلی الجمعه الا باذن السلطان وامام الزمان
ووجه تایید انکه این کلام دلالت میکند برآنکه
احوط انست که نماز جمعه بر اذن امام واقع
شود وخواه اذن خاص باشد وخواه اذن
عام ودر زمان غیبت امام اگرچه اذن خاص
حاصل نیست ولیکن اذن عام موجود است و
احادیث کثیره متواتره مذکوره وغیرها دانسته
شده پس با این حال که قایل بحرمت نماز جمعه
بدون حضور امام ونایب او وسوای این دو کس
کسی دیگر نیست ویک حدیث وارد نشده که دلالت
برحرمت کند وایات واحادیث متواتره از

از طریق موافق ومخالف دلالت بر مشروعیت
نماز جمعه دارند ودعوی حرمت کردن وگفتن
که حرمت جمعه بنقل متواتر علمای اعلام دانسته
شده خطائیست بغایت عظیم عصمنا الله بلطفه
من الشیطان الرجیم مخفی نماند که بنا برقاعدهٔ
اصولیین شیعه مشروعیت نماز جمعه
اجماعیست زیرا که مخالف در مشروعیت
نماز جمعه دو سه کس اند که معلوم النسب
اند وقائلین بمشروعیت نماز جمعه بعضی معلوم
النسب اند واکثر غیر معلوم النسب اند وبنا بر
قاعدهٔ اصولیین قولی که بعضی از قایلانش
غیر معلوم النسب اند اجماعیست ووجود
مخالف معلوم النسب ضرر باجماع ندارد
وقال المصنف اما در زمان غیبت اصحاب
رضوان الله علیهم ودر ان اختلاف نموده اند

بعضی انرا بدعت وحرام دانسته اند وبعضی
مستحب وگاهی ازان تعبیر بلفظ جواز نموده اند
واجماع جمیع ایشان انعقاد یافته که واجب
عینی نیست یا واجب مخیر است یا حرام وبسیاری
ازیشان اجماع مزبوررا دعوی نموده ودر کتب
خود آورده اند وبمعنی تا اواخر زمان شیخ
زین الدین ازمتاخرین مستمر بوده واوهم
اوّلا مخیر میدانسته ودر بعضی از کتب خود
گفته اگر اجماع بنفی عینیت منعقد نمی شد من
بوجوب عینی قایل می شدم ودو اجماع سابق را
هم در کتب خود مذکور ساخته ودر اصول خود
اجماع منقول بخبر واحد را هم حجت میدانند
وبا وجود اینها همه در اواخر مخالفت مشهور کرده
خود واجماعات مزبوره در رساله که باو منسوبست
قایل بوجوب عینی شده وبدان اکتفا ناکرده شرایط

مجتهد جامع الشرایط را در امامت ان نفی کرده
واکتفا بعادل نموده وبعضی بعد از وی پیروی
او نموده قایل بان شده اند ولکلٍّ وجهةٌ هو
مولّیها انشاالله بعد از نقل اقوال دایره ودلایل
اطراف ونقض وابرام آنها وترجیح مذهب
صحیح حق کما هو حقه کالشمس فی رابعة النها
ر او لوا الابصار منصف نه خفاش بصیر تان
متعسف ظاهر وباهر خواهد شد بتوفیقه عزّ
شانه وسطع برهانه انتهی کلامه اقول مصنف
رساله حصر کرده است اقوال علمای شیعه را
در نماز جمعه در زمان غیبت ورد و قول استحباب
وبدعت وگفته که اجماع اصحاب منعقد شده
که وجوبش عینی نیست وشك نیست که این
دعوی خلاف واقعست ودر جواب گفتگوهای
سابق مصنف بیان کردیم که مذهب جاربون

شیعه که قدمای شیعه اند وجوب عینیت
وهمچنین جماعت بسیاری از اصولیون شیعه
نیز این اعتقاد دارند وگفته که بسیاری از
اصحاب دعوی اجماع بر عدم عینیت نموده اند
مخفی نماند که مدعیان اجماع بسیار نیستند
بلکه این دعوی را صریحا علامه کرده وشیخ
زین الدین در اوایل حال گمان کرده که اجماع
منقول بخبر واحد حجت است دعوی اجماع
کرده اما بعد از آن که بمرتبه تحقیق رسیده
دانسته که اجماع منقول حجت نیست وقائلین
بوجوب عینی نماز بسیار یافته ودلیل وجوب
عینی را بغایت محکم دیده رجوع نموده حکم
بر وجوب عینی را بغایت محکم دیده رجوع
نموده حکم بر وجوب عینی کرده ووجود مجتهد
بنا بر عدم دلیل شرط ندانسته والله یهدی

من یشاء الی صراط مستقیم قال المصنف وچون
از ابحاث بر دلایل استحباب بسیاری از دلایل
تحریم ظاهر میشود بنابرین از تقدیم داد میگویم
که قائل باستحباب از اصحاب شیخ طوسی در
نهایه ومحقق در معتبر وعلامه در مختلف
وشیخ شهید در بیان وشیخ علی در رساله وشیخ
زین الدین در شرح لمعه وبر آن بعضی از ایشان
استدلال نموده اند بر آیه شریفه یا ایها الذین
امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا
الی ذکر الله وذروا البیع ذلکم خیر لکم وجه
استدلال آنکه حق سبحانه وتعالی مؤمنان را
امر فرموده که بعد از ندای برای نماز جمعه
باداء آن بشتابید وامر حقیقت در وجوبست
پس نماز مزبور بر جمیع مؤمنان واجب باشد
وخروج اهل زمان غیبت از آن دلیل تامی ندارد

پس بر ایشان نیز واجب باشد و هو المطلوب
و مارا بر استدلال ایشان سخن بسیار است
از انجمله چهارده بحث مذکور می سازیم البحث
الاول آنکه در کتب اصول مبیّن و مبرهن
شده که خطاب معدومین از هیچ عاقلی معقول
نیست و اگرچه بتبعیّت موجودین بوده باشد
چرا که اگر کسی در مجمع عقلا خطاب بمعدومی
کند و بگوید که ای زید معدوم فلان کار بکن
یا ای عمرو موجود و زید معدوم هر دو این کار
بکنید همگی عقلا او را سفیه و هرزه گو بلکه
از حلیه عقل عاطل و بری میشمارند پس خطاب
یا ایها الذین امنوا که خطاب مشافهه است
شامل معدومین نبوده باشد اگر کسی گوید
که بنابرین هیچ حکمی از احکام الله مستمر نبوده
باشد و شریعت پیغمبر آخر الزمان مؤبد نباشد

واین

واین خلاف اجماع مسلمانان است جواب آنست
که سخن ما اینست که خطاب مشافهه طلبی بنفسه
شامل معدومین نیست و ازان لازم نمی آید
که خطابات وضعی که بسیار و بیشمار است
مکلّف نشوند و همچنین لازم نمی آید که خطابات
طلبی بعد از وجود و اتصاف بصفات تکلیف
بدلیل دیگر مکلف نشوند و دلیل بر تکلیف ایشان
ببعضی احکام اجماع مسلمانانست که انعقاد یافته
که هر حکمی از احکام الله که نسخ و تخصیص بآن
راه نیافته باشد بهمان وجه که مفروض و مقرر
شده تا آخر الزمان مخلد و مؤبد است و آیندگان
بعد از خطاب بدلیل اجماع مزبور بدان تکلیف
مکلف میشود و تأبید شریعت اینمعنی دارد نه
اینکه در وقت نزول احکام جمیع معدومین
الی آخر الزمان بدان مکلفند بنابرین تکلیف

معدومین زمان خطاب باحکام طلبی بدیل الجماعت
و چون در مسئلهٔ نماز جمعه اجماعی نیست بلکه بسیاری
از علمای عظیم الشان انرا حرام میدانند پس
اهل این زمان بدان مکلف بوده باشند و هر
گاه بدان مکلف نباشند بدعت و حرام خواهد
بود انتهی کلامه اقول بدانکه بحث اول مصنف
نزد تامل بسیار بی صورتست چرا که در نظر عقل
قبح نیست که خطاب الهی شامل معدومین
بوده باشد زیرا که خطاب الهی نه از قبیل خطاب
بشراست که مشتمل بر صداء و ندا باشد بلکه کتاب
خدا دستور العملیست از برای عباد تا روز
قیامت که از حق سبحانه و تعالی صادر شده پس
خطاب الله نظر بعباد خطاب حقیقی نیست
و مناسب اینست که از برای توضیح این مطلب
مثالی ذکر نمایم هر گاه که عالمی در غایت دانایی

و زیرکی و خیرخواهی باشد و دستور العملی از
برای فرزندان او و فرزندزادگان خود نویسد ۴۰
و بدین نوع خطابات ایشانرا اگاه نماید و راه
نمایی کند و گوید که ای فرزندان من و ای
فرزندزادگان من باید که خداشناس شوید
و تحصیل معارف کنید و آداب بندگی بیاموزید
و از عقوبت الهی با حذر باشید شک نیست
که این نوع خطابات نظر بفرزندزادگان قبیح
نیست و هرچند که در وقت خطاب موجود نباشند
و چگونه خطاب الله نظر بمعدومین قبیح باشد
و حال انکه صریح قرانست که خطاب الست بربکم
قبل از خلق عباد واقع شده و اگر گوید که خطاب
بارواح شده در وقت خطاب موجود بوده
اند گوییم که در وقت نزول نیز ارواح موجود
بوده اند پس چرا نتواند بود که خطاب در وقت

نزول وحی نظر بارواح معدومین بوده باشد
مخفی نماند که انچه مصنف درین مقام گفته
از تدلیسات اهل سنت است چون خواستند
که بر بسیاری از خطابات قرانی که با مذهب
ایشان موافقت ندارد عمل نمایند بنا برین
این قاعده را وضع کرده اند وجمعی از اصولیون
شیعه بسبب تتبع کتب اهل سنت فریفته شده
این قاعده ضعیفه بی اصل را در کتاب خود ذکر
نموده اند وشک نیست که بنا برین قاعده لازم
می آید که جمیع اوامر ونواهی الهی شامل غیر
اهل زمان خطاب نباشد بلکه مخصوص
جماعت قلیلی باشند که در زمان خطاب
موجود بوده اند واین کلامیست بغایت
بصورت واینکه گفته که خطابات وضعی
بسیار وبیشمار است خلاف واقع است زیرا که

ایات احکام قریب بپانصد آیه است وغالب
ان در صورت امر ونهی است وخطابات
وضعیه بغایت کم است واینکه گفته که دلیل
بر تکلیف ایشان ببعضی احکام اجماع مسلمانانست
که انعقاد یافته که هر حکمی از احکام الله که نسخ
وتخصیصی بان راه نیافته باشد بهمان وجه
که مفروض ومقرر شده تا آخر الزمان مخلد ومؤ
بد است واینکه ان بعد از خطاب بدلیل اجماع
بدان تکلیف مکلفند صریحست در اینکه اجماع
منعقد شده که جمیع خطابات که نسخ وتخصیص
دران راه نیافته باشد عمل بدان لازمست
وبدان متمسک میتوان شد در مسایل خلافی
واجماعی پس بنا برین بایه جمعه استدلال
بر وجوب جمعه میتوان کرد زیرا که منسوخ
نیست ودلیل نیست که ان را تخصیص دهد

بنماز بپغمبر و امام و نایب خاص ایشان و اینکه
گفته که چون در مسئله نماز جمعه اجماع غیبت
الی آخر کلامه بغایت بی وجه است زیرا که منافی
اجماعیست که دعوی نموده و اگرچه بحسب غرضش
از عبارت اول خلاف ظاهرش باشد و مقصودش
این باشد که اجماع منعقد شده که هر آیه
که منسوخ و مخصص نباشد بدان عمل میتوان
کرد بشرطی که مدلولش اجماعی باشد پس برین
تقدیر آیات بی فایده خواهند بود زیرا که
عمل بآیات جایز نباشد مگر بعد از آنی که از
اجماع علم بمدلول آن بهم رسیده باشد پس آیات
برین تقدیر مفید علم نباشد و بیفایده و بیحاصل
باشند زیرا که تحصیل حاصل محالست زیرا که
برین تقدیر بر مصنف این رساله لازم می آید
که او را در هیچ مسئله فقهی دلیلی نباشد مگر

مسئله که دلیل ان خطاب وضعی باشد و این
بغایت کم است زیرا که خطابات قرانی بالخصوص
موجودین زمان خطاب میدانند و هیچ امر
و نهی را حجت نمیدانند مگر انکه مدلولش
اجماعی باشد و در بحث اجماع دانستی که طریق
معرفت اجماع مسدود است و انچه اصولیون
طریق معرفت اجماع میدانسته اند صورتی ندارد
و احادیث کتب اربعه را اخبار احاد میدانند
و عمل بخبر واحد جایز نمیدانند پس از انچه گفتیم
لازم آمد که مصنف رساله را در مسائل فقه
دلیلی نباشد مگر بر سبیل ندرت قال المصنف
البحث الثانی انکه اذا ادوات عموم نیست
و اقتضای کلیت مدخول نمیکند پس آیه
مذکوره عام در جمیع اوقات نبوده باشد اگر
کسی گوید پس چه میگویند در آیه اذا قمتم

الی الصلوة فاغسلوا برشما لازم آید که یک
وضو در مدت العمر با غلل احداث نماز توان
گزارد و این خلاف اجماعست جواب آنست
که اذا درین آیه بدلیل همین اجماع برخلاف
معنی حقیقی مجازا بمعنی کلما مستعمل شده است
و چون در آیه جمعه اجماعی نیست که موجب
عدول از معنی حقیقی باشد همان بمعنی خود
باقی خواهد بود انتهی کلامه اقول بدانکه اذا
گاه استعمال کرده میشود مثل اذ در زمان
ماضی مثل قول الله تعالی حتی اذا بلغ بین
السدین وغیر آن از ایات و گاه استعمال
کرده میشود در زمان مستقبل که باعتقاد متکلم
وقوع حدث دران زمان قطعی باشد و این
در کلام حق تعالی بسیار است مثل اذا وقعت
الواقعة و اذا الشمس کورت وغیر آن

از ایات و گاه استعمال کرده میشود او برای
استمرار در زمان مستقبل مثل قول حق تعالی
و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا یعنی
این عادت مستمرهٔ ایشان است و گاه استعمال
کرده میشود بمعنی متی و درین صورت افاده
عموم میکند و اذا که در ایات و احکام واقعست
ازین قبیل است و مفید عموم است مثل قول الله
تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم
و ایدیکم الی المرافق و قوله فاذا قرات القران
فاستعذ و قوله اذا حییتم بتحیة فحیوا فاذا
قضیتم الصلوة فاذکروا الله قوله فاذا افضتم
من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام
قوله فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب
و قوله فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی اهلها و قوله
یا ایها الذین امنوا اذا تداینتم بدین الی اجل

مسمّی فاکتبوه و آیه جمعه نیز ازین قبیل است
و دلیل بر دلالت این ایات بر عموم تبادر است
و شك نیست که نزد استماع این ایات متبادر
از آن بذهن عموم است و صحت استثنا
نیز دلیلست بر عموم نزد جمهور اصولیین و شك
نیست که استثنا درین ایات صحیحست و بر تقدیر
تسلیم که حقیقت در عموم نباشد میتوانیم گفت
که عمومش مثل آیه وضو باجماع معلوم شده
زیرا که جمیع قائلین بجواز و تحریم جمعه قایل
بعموم آیه هستند ولیکن قائلین بتحریم بنا بر
فقدان چیزی که انرا شرط دانسته اند بتحریم
قایل شده اند و بر تقدیری که قائلین بتحریم
آیه را عام ندانند منافی اجماع نخواهد بود زیرا که
ایشان دو سه معلوم النسب اند و بنا بر ضابطه
اهل اصول مخالفت معلوم النسب منافات

باجماع ندارد البحث الثالث انکه نودی فعل
ماضی مجهول است و معلوم نیست که فاعل آن
کیست و یقینا مراد منادی هر امامی نیست پس
از دلیل خارج مشخص نشود که امام منادی جز بنور
صلاحیت امامت و حضور نماز او واجبست
بر کسی سعی بان واجب نخواهد بود پس باین نبود
استدلال بر وجوب ان نتوان نمود انتهی کلام
اقول بدانکه این کلام مصنف مخالف قاعده
مقرره اهل استدلال است و تحقیق اینست
که از عموم این کلام مستفاد میشود که در هر جمعه
چون اذان گفته شود از برای جمعه مؤذن
هر که باشد واجبست سعی بنماز جمعه پس اذانی
که بدلیل دانسته شده باشد که بشنیدن
آن سعی و حضور واجب نیست چون اذان
نماز مخالف و فاسق از تحت عموم بیرون میرود

وهرچه خروجش بدلیل دانسته نشده باشد
در تحت عام باقی میماند قال المصنف البحث
الرابع انکه مراد از ندا اذان است و اذان
واجب نیست پس هرگاه که انرا ترک کنند بر کسی
سعی واجب نباشد چرا که تعلیق حکم بشرط
غیر واجب الحصول مستلزم واجب مشروطست
نه وجوب مطلق ومدّعی در نماز جمعه وجوب
مطلق است نه مشروط پس آیه دلیل مدّعی
نتواند بود اقول بر تقدیر تسلیم که اذان از برای
نماز جمعه واجب نباشد لازم نیاید که سعی
واجب مشروط باشد زیرا که تعلیق سعی باذان
نه از قبیل تعلیق حکم است بشرط چرا که بالاجماع
وقوع اذان شرط وجوب سعی نیست بلکه شرط
وجوبش دخول وقت است وچون وقت زوال
خفائی دارد و بر مکلفین خصوصا عوام معرفتش

متعسّر است و اذان دال بر دخول وقت است
بنابرین سعی را معلق بر اذان مؤذنین که امناء
مسلمین اند ساخته پس اذان نودی کنایه باشد
از دخول وقت البحث الخامس انچه ادعا نموده
اند که امر حقیقت در وجوب است ممنوعست
و دلایلی که بران اقامت نموده اند ناتمام است
و بسیاری از اصولیین بر انند که حقیقت در
مطلق طلبست اعم از وجوب و استحباب و این
قول در نظر ما اصح و ارجح است و اینجا جای
بیان نیست بلکه اتمام ان در ذمه کتب اصولیاست
اقول بر اهل بصیرت پوشیده نیست که امر
حقیقت است در وجوب زیرا که مولی هرگاه
عبد خود را مامور سازد بامری و قرینه نصب
ننماید که از ان رخصت ترک مستفاد شود مبادر
بذهن از ان امر وجوبست ولهذا اگر امتثال

نماید مستوجب سخط مولی و ملامت و مذمت
عقلا میشود و بر تقدیر تسلیم که امر در لغت از برای
وجوب نباشد جمیع اوامر خدا و رسول شرعا
محمول است بر وجوب مگر دلیلی دلالت کند
بر اراده استحباب و دلالت میکند بر این مدعی
قول حق تعالی فلیحذر الذین یخالفون عن امره
ان یصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم و وجه
دلالت اینکه درین آیه تهدید مخالف امر
واقع شده و این تهدید دلیل وجوبست و دلیل
دیگر قول حق تعالی است و من یعص الله و رسوله
فقد ضل ضلالا بعیدا و شک نیست که هر که
مخالفت امر خدا و رسول نماید بر او صادق است
که عاصی خدا و رسول است زیرا که عصیان
بمعنی نافرمانیست و دلیل دیگر برین مدعی
اینکه مسلمین از زمان حضرت رسول الله صلعم

تا زمان ما مدار استدلال ایشان بر اوامر خدا
و رسول بوده این دلیل را شیخ طوسی در عده
و سید مرتضی در ذریعه ذکر نموده اند و بر تقدیر
تسلیم که امر در لغت شرع حقیقت در وجوب
نباشد و باجماع مسلمین امر آیه جمعه از برای
وجوبست و احدی از مفسرین و سایر مسلمین
درین معنی خلاف نکرده البحث السادس
اینکه بر تقدیر تسلیم که امر مزبور درین آیه از برای
وجوبست اما وجوب آن هم بمقتضای صیغه
و هم باجماع جمیع مسلمین عینی است پس چون
بآیه استدلال بر وجوب تخییری توان نمود و بعضی
از متاخرین در جواب این بحث گلوگیر گفته اند
که آنچه مذکور شد حق است اما چون اجماع
منعقد شده است که نماز جمعه در زمان
غیبت عینی نیست بلکه تخییریست بنابرین ما

امر را طرح میکنیم واصل وجوب را مستمر میدانیم
الجواب اگرچه این سخن از آن نامعقول تر است
که مستحق جواب باشد اما چون اراده ما آنست
که درین مسئله حق بر جمیع مومنان از علما
وعوام ظاهر شود بنابرین میگوییم که اثبات
احکام شریعت باختیار کسی نیست بلکه موقوف
بر شرع شارعست که خطاب بوجه صواب
بران دلالت کند پس هرگاه شارع بندگانرا
بعبادتی مامور ساخته باشد که صریح در معنی
خاصی بوده باشد که دران معنی حقیقت بوده
باشد که ان تضییق وعینیت است واجماع هم
بران انعقاد یافته باشد که مراد الهی ان معنی
حقیقی است پس چون کسی را رسد که خلاف فرموده
خدای تعالی کند وعبارت صریح کلام معجز
نظام او را بمعنی که محتمل ان نباشد صرف نماید

و مردمان را بدان مکلف سازد پس البته میباید
که نماز جمعه در زمان غیبت بان طریق زمان
حضور واجب عینی بوده باشد یا حرام و وجوب
تخییری اصلا صورت ندارد چرا اگر وجوب عینی
بدلیل اجماع منتفی شود اصل وجوب که در ضمن
انست هم میباید که برطرف شود ضرورة انتفاء
الطبیعة التی فی ضمن الشخص بانتفاء مشخصاتها
پس بقای وجوب درینصورت صورتی ندارد
انتهی کلامه اقول بدانکه این بحث مصنف
که بر قائلین بوجوب تخییری کرده موجه است
ومؤید قول ماست که قایلیم بعینیت وجوب جمعه
قال المصنف البحث السابع انکه الف لام
الصلوة از برای جنس نیست بلکه از برای عهد است
قطعا وبیان معهود در آیه نشده بلکه موقوف
بر دلیل خارجست پس آیه مثبت مطلوب نباشد

انتهى كلامه اقول بدانكه دعوايى كه مصنف
كرده كه الف لام قطعاً از براى عهد است خلاف
واقعست زيرا كه اصل در الف و لام جنس است
ومتبادر از ان مطلق صلوة جمعه است ونماز
كسى كه بر صفات امام جماعت نباشد بدليل خارج
بيرون ميرود قال المصنف البحث الثامن انكه
وجوب سعى مشروط بنداست پس پيش از ندا
سعى واجب نباشد پس بر كسى كه منزل او نقد
دور باشد كه بعد از ندا بنماز نتواند رسيد
آمدن بنماز واجب نباشد با انكه همگى اتفاق
نموده اند كه سعى از دو فرسخ فما دون واجبست
ومقتضاى آيه كريمه خلاف انست چرا كه انتفا
شرط مستلزم انتفاء مشروطست اگر كسى گويد
كه سعى بر ايشان از مقدمه واجبست جواب
انست كه در وجوب مقدمه ميان اصوليين

خلافست ودلائل وجوب ناتمامست واصح
در نظر ما خلاف آنست وبر تقدير تسليم ان
مخصوص مقدمه واجب مطلق است وهيچكس
نگفته كه مقدمه واجب مشروط واجبست
وما نحن فيه سعى مشروطاست بندا كما لا يخفى
واين نه از باب رفتن براه مكه است چرا كه
امر بان مشروط بقطع مسافه نيست انتهى كلامه
اقول بدانكه گفتگوى مصنف در اين مقام مبنى
بر دو چيز است يكى بر حجيت مفهوم شرط وديگرى
عدم وجوب مقدمه واجب ومناسب انست
كه تحقيق اين دو مسئله اصولى بكنيم تا ضعف
وسستى كلام مصنف بر كسانى كه تتبع علم اصول
نموده اند ظاهر وهويدا شود بدانكه اصوليين
خلاف كرده اند در حجيت مفهوم شرط وتوضيح
كلام ايشان انست كه هرگاه حكمى معلق باشد

برشرطی آیا ازان تعلیق مفهوم میشود که با انتفا
شرط مشروط منتفیست یا نه پس بعضی ازایشان
اعتقاد اینست که مفهوم میشود و این مفهوم
حجت است وجمعی را اعتقاد اینست که مفهوم
نمیشود ومفهوم حجت نیست وبعضی را عقیده
اینست که اگر تعلیق را فایده سوای این مفهوم
نباشد حجت است والا فلا ومذهب مختار
نزد ما اینست زیرا که درین صورت اگر مراد
از تعلیق مفهوم نباشد لازم آید که تعلیق
عبث وبی فایده باشد واما مقدمه واجب
پس بدانکه واجب بر دو نوعست مشروط
ومطلق اما واجب مشروط آن واجبیست
که وجوبش مشروط باشد بشرطی مثل حج که
وجوبش مشروط است به استطاعت وواجب
مطلق آن واجبیست که وجوبش مشروط نباشد

بشرطی وبدانکه اصولیون همگی اتفاق کرده
اند که مقدمه واجب مشروط که شرطش باشد
واجب نیست پس واجب نمیدانند که کسی
تحصیل استطاعت نماید که تا حج بروی واجب
شود ولیکن بعد از حصول استطاعت مقدمات
فعل حج مثل شراء وزاد وراحله وقطع مسافت
را لازم میدانند ولیکن درین مقدمات
واجب مشروط ومقدمات واجب مطلق
خلاف کرده اند که متصف بصفت وجوب
میشوند یا نه وتحقیق اینست که متصف بصفت
وجوب نمیشوند زیرا که واجب فعلی می گویند
که از جانب شارع امری متوجه آن شده باشد
ومقدمه واجب ازین باب نیست پس متصف
بصفت وجوب نشود ولیکن این خلاف بی
فایده است چرا که همگی متفقند که وجود

مقدّمه ضرور و لازمست بفقدش واجب
مفقود میشود و عقوبت لازم میشود و چون
خلاف درین مسئله بی فایده و بی ثمره است
بنا برین قدمای شیعه مثل شیخ طوسی و سیّد
مرتضی در اصول خود بحث ازین مسئله نکرده
اند و چون این را دانستی پس بدانکه مصنّف
رساله بیان کرد که سعی بنماز جمعه مشروطست
بندا پس سعی از دو فرسخ قبل از ندا واجب
نباشد و حال آنکه باجماع مسلمین سعی از دو فرسخ
واجبست و مخفی نماند که این بحث مصنّف
و بعضی دیگر از بحثهای او فی الواقع برخداست
نه بر قائلین بوجوب جمعه و جواب ازین
اعتراضش اینست که بر تقدیری که ندا شرط
سعی باشد مفهومش حجّت نیست زیرا که انحصار
فایده تعلیق در مفهوم ممنوع است و میتواند بود

که فایده تعلیق بیان تأکید و مبالغه باشد در سعی
بعد از ندا پس از آیه مفهوم نشود که سعی قبل از
ندا واجب نیست و از طریق اجماع و اخبار
دانسته ایم که سعی قبل از ندا از دو فرسخ واجبست
و احتیاج نیست که آنرا ازین حیثیت که مقدّمه
واجبست واجب دانیم با آنکه ممکن است
که آنرا ازین جهت که مقدمه واجبست واجب
دانیم و بگوییم که سعی قبل از ندا مقدمه واجبست
که سعی بعد از ندا باشد و آنچه مصنّف گفته
که مقدمه واجب واجب نیست بی صورتست
زیرا که بیان کردیم که مقدّمه واجب ضرور
و لازمست و اگرچه متّصف بصفت وجوب
نشود و اینکه گفته که بر تقدیر تسلیم آن مخصوص
مقدّمه واجب مطلق است و هیچکس نگفته
که مقدّمه واجب مشروط واجبست و ما نحن فیه

سعی مشروط بندا است بغایت سخیف است زیرا که
قبل ازین بیان کردیم که سعی واجب مطلقست
نه مشروط و وقت ندا ظرف سعیست نه شرط
و سعی از دو فرسخ قبل از ندا مقدمه این سعیست
چنانچه عشر ذی الحجه ظرف حجست و سعی قبل از
وقت مقدمه حجست پس فرق نباشد در میان
سعی از دو فرسخ از ادراک جمعه و سعی از برای
ادراک حج مخفی نماند که از کلام مصنف که گفته
که سعی مشروطست بندا چنین مستفاد میشود
که مصنف از کلام اصولیین چنین فهمیده که
ایشان مقدمه واجب مشروط را مطلقا واجب
نمیدانند خواه شرط وجوب باشد و خواه غیر
شرط و این خلاف واقع است قال المصنف
البحث التاسع انکه فاسعوا امر مامومین است
بسعی بنماز امام و اصلا در آیت شریفه امر امام

بنماز

٥٩

بنماز مزبور نیست و یقینا مراد نماز هر امامی نیست
بلکه آن امامیست که صلاحیت امامت داشته
باشد پس تا از خارج ثابت نشود که امام متصف
بشرایط امامتست هیچکس را سعی بنماز او واجب
بلکه جایز نباشد پس از آیه شریفه استدلال
بر وجوب بر مامومین نمیتوان نمود انتهی کلامه
اقول لا نسلم که امر بمامومین باشد و به امام
نباشد بلکه خطاب هم شامل امامست و هم
مامومین و بر تقدیر تسلیم که شامل امام نباشد
بحسب اخلاق خطاب خواهد بود بمامومین
که سعی نمایند بنماز جمعه امام هر که باشد و بهر
صفت که باشد الا من اخرجه الدلیل که آن
امامیست که بر صفت امام جماعت نباشد پس
آیه دلیل باشد بر وجوب نماز جمعه بر مامومین
قال المصنف البحث العاشر انکه ماموربه سعیست

وسعی در لغت بمعنی سرعت و شتاب در رفتار است
و باجماع آن واجب نیست پس امر آیه از برای
ترغیب باشد نه وجوب فتدبر انتهی کلامه اقول
لا نسلم که سعی که سرعت رفتار است نزد دخول
وقت و وقوع اذان واجب نباشد و اجماعی
که دعوی نموده اصلی ندارد و بر تقدیر تسلیم این
اجماع قرینه است بر اینکه مراد از سعی طی مسافت
نه سرعت رفتار قال المصنف البحث الحادی عشر
آنکه در استدلال دور است و دور محال است پس
استدلال باطل باشد وجه لزوم دور آنست
که وجوب نماز موقوف بر وجوب سعی است
و وجوب سعی موقوف بر نداست و ندا موقوف
بر مشروعیت آن و مشروعیت آن موقوف بر وجوب
نماز که اگر نماز واجب نباشد ندا از برای آن
مشروع نخواهد بود پس وجوب نماز واجب

بچندین واسطه موقوف بر وجوب خودش باشد
و توقف شیء بر نفس محالست و هادم مبادی
استدلال انتهی کلامه اقول مخفی نماند که از استدلال
بر آیه بر وجوب نماز جمعه دور لازم نمی آید و کلام
مصنف مغلطه است زیرا که از استدلال بر آیه
بر وجوب نماز جمعه لازم نمی آید که وجوب نماز
موقوف بر وجوب سعی باشد تا مستلزم دور باشد
بلکه لازم موقوف بودن وجوب نماز جمعه است
بر خطاب فاسعوا و دلالت فاسعوا بر وجوب
سعی و خطاب فاسعوا و دلالتش بر وجوب سعی
موقوف بر ندا نیست پس دوری لازم نیاید
و خللی در استدلال راه نیابد قال المصنف البحث
الثانی عشر آنکه آیه کریمه صریح نیست و هیچکس در آن
سخن ندارد که مراد از صلوة صلوة حضرت
رسول است و باتفاق کافه مسلمین نماز آنحضرت

مشروط بامامت ان حضرت ودیکریرا تقدم
بروجایز نیست واجماع فرقه ناجیه منعقد شده است
که امام معصوم درحکم انحضرتست وامامت
ایشان بانایب خاص ایشان باجماع شرط بوده
واین در زمان غیبت مفقود است وانتفای
شرط مستلزم انتفای مشروط است پس جمعه
درین زمان حرام باشد اکر کسی کوید که زمان
غیبت مجتهد جامع الشرایط نایب عام حضرت
صاحب الامر علیه السلام است پس در زمان
نایب خاص نماز با او نیز واجب بوده باشد جواب
انست که این را کسی میتواند کفت که مجتهد جامع
الشرایط بوده باشد تا درین قسم مسئله معظله
که از صدر اسلام الی الآن معرکه علمای عظیم
الشان است سخن تواند کفت پس جمعی که هیچ
یک از شرایط اجتهاد در ایشان حاصل نیست

٥٣

ومیانه ایشان واجتهاد بعد المشرقین است چکونه
درین قسم مسئله مشکله کفتکو تواند کرد و مصدی
امامت این قسم نمازی تواند شد چرا اکر در اجتهاد
اولا تحصیل ده علم اتفاقا وسیزده علم علی الخلاف
شرطست که یکی از ان علوم علم کلام است که اثبات
واجب وعلم وقدرت وعدل وتوحید او ونبوت
وامامت ومعاد بدان میشود واین مسائل را
که اصول دین است می باید که دلایل قطعیه اثبات
تواند نمود وظن درینها کافی نیست وعلم دیکر علم
منطق است وهمچنین نحو وصرف وعربیت وتفسیر
وحدیث وغیر اینها که در جای خود مفصلا مبین
شده است وسوای اینها طبع وقاد وذهن
نقاد وقوه مشتعله که بعضی تعبیر ازان بنفس
قدسیه نموده اند در مجتهد شرط است وبعد از
حصول همه اینها از برای قبول مقلدین قول

قول ایشانرا ووجوب اتباع ایشان بصدیق
مجتهدین عظیم الشان ثابت الاجتهاد وفضلای
صاحب تمیز وصلاح وسداد شرطست که الیوم
در مصدیان امامت این نماز هیچ یک ازین
شرط تحقیق ندارد وهریک نافی دیگرند پس چون
جایز باشد که متصدی این قسم امرخطیر شوند
ومقلدین غیرقادر بر تمیز را اتباع واقتدا بایشان
چون مشروع بوده باشد چرا که اگر کسی خود
مجتهد ثابت الاجتهاد نبوده باشد ومقلد
مجتهد جامع الشرایط نباشد همچو ابنای این
زمان نماز او باطلست چنانکه شهید در اول
الفیه فرموده است که لاصلوة لمن پس کسی که
نماز خودش صحیح نباشد دیگری با وچون اقتدا
تواند نمود واگر کسی با ایشان نماز گزارد نماز
باطل خواهد بود وشریک آثام واجرام ایشان

خواهد بود بلی اگر کسی مجتهد ثابت الاجتهاد بوده
باشد وبدین حدیث که مذکور خواهد شد استد
لال برین مطلب نماید در جواب او هم خواهیم گفت
که این حدیث که شما انرا دلیل این قسم مطلبی
عظیمی که قریب باصول دین است ساخته ایدوان
حدیث عمر بن حنظله است که از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است ومضمون
ان اینست که به بینید شخصی را که روایت احادیث
ما کرده باشد وحلال ما را از ما دانسته باشد
حرام
من انشخص را بر شما حاکم کردم شما نزد او
محاکمه کنید یعنی مرافعه در دعاوی بکنید سخن
برین استدلال از چند وجه است اول انکه این
حدیث ضعیف است وحدیث ضعیف
باتفاق حجت شرعی نیست پس در خبر واحد
صحیح السند علما خلاف کرده بعضی انرا حجت

میدانسته و بعضی نفی حجیت آن نموده بنظر قیاس
فاسد الاساس میشمارند و این قول در نظر
ما اصح وارجحست پس چون این حدیث ضعیفست
اتفاقا استدلال بآن فاسد خواهد بود و اما ٥
ثانیا انکه نایب حکم منوب عنه دارد پس بنابر انکه
این وجه بغایت بی وجه است زیرا که لازم
نیست که نایب حکم منوب عنه داشته باشد
امامت نزد شیعه از اصول دین است باید که
بدلیل قطعی ثابت شود بخلاف نیابت چنانچه
امامت از اصول دین است باخبار احاد
ثابت نمیشود می باید که نیابت مجتهد نیز بدینها
ثابت نشود و اما ثالثا انکه مضمون این حدیث
اینست که شخصی که مسائل حلال و حرام را بطریق
علم از حضرت معصوم تحصیل نموده باشد و حضرت
صادق ع او را قاضی کرده باشد چون لازم نمی

که مجتهدی که در زمان غیبت بعضی احکام را
بدلایل ظنیه استنباط کرده باشد و ظن بآن
بهمرسانیده باشد و در بسیاری از مسائل
و تردد و اشکالات داشته ان هم در زیل صاحب
آن علوم حقه قاضی و نایب امام بوده باشد
و این قیاسیست مع الفارق بچندین وجه که
باتفاق باطلست و اما رابعا آنست که هرگاه
امامی شخصی را قاضی کند لازم نمی اید که نایب
انحضرت در امامت نماز بوده باشد و این قیاس
در رزیل قیاس عکسی است که اثبات امامت
زندیقی که ملقبش تصدیق کرده اند متعصبین
عامه نموده اند بنا برین حدیث ضعیف موضوعی
را که از ضبیته ملعونه او عایشه نقل کرده اند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در مرض
الموت امامت نماز فرمود پس هرگاه پیغمبر

٥٥

بابو بکر راضی برای دین ما که نماز است بوده باشد
پس ما چرا باو راضی برای دنیای خود که امامت
بوده باشد نباشیم وجواب ایشان انست که این
حدیث موضوعست وعایشه در نقل او متهم است
وجر نفع برای پدر خود وخود میکند ومع ذلک
معارض است بحدیثی که در صحیح بخاری نقل کرده
اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله بعد از علم با نفعی
اورا منع کرد وعزل کرد ودیگر انکه عامه علیهم
اللعنه امامت نماز هر فاسق وفاجری که خماد
ومقامر بوده باشد جایز میدانند پس چون
امامت کبری که ریاست دین ودنیاست
باجماع کافه مسلمین عدالت دران شرطاست
وباتفاق فرقه ناجیه عصمت دران معتبر است
بران قیاس توان نمود بلی امامت ان قسم زندقه
باین قسم تر زیقی می باید ثابت شود واما انکه

٥٦

انست که هرگاه امام خاصی شخصی را منصبی دهد
ازان لازم نمی آید که همان شخص بجای دیگری
کمان کند که مثل اوست از جانب امام دیگر منصوب
بوده باشد ولهذا اسامة بن زید را که حضرت
خیر البشر سردار وسپهسالار مسلمین کرد بود
وفرمود که جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف
عن جیش اسامه بعد از رحلت انحضرت با علی
علیین است انحضرت اسامه مزبور را امیر وسردار
خودندانسته وحکم کردند که بفوت انحضرت
او معزول شد اگر کسی گوید که از حضرت خیر
البشر روایت شده که حکمی علی الواحد وحکمی
علی الجماعه وحکم امام علیه السلام نیز همچو
حکم پیغمبر است جواب آنست که این خبر واحد است
که صحت سند او ظاهر نیست ودیگر انکه قیاس
جمیع احکام نبوت باطلست شاید که این از

لوازم نبوت انحضرت وتابید شریعت او بوده
باشد دیکر انکه یقینا مراد ازین حدیث معنی لول
ظاهری نیست چرا که قطعا هر حکمی از انحضرت
بر شخصی خاص سرایت بجمیع امت واصناف ایشان
الی یوم القیمه نمیکند بلکه هر صنفی از اصناف
بهر حالی از احوال بتکلیفی مکلفند که دیکران
بان مکلف نیستند مردان مخفی نماند که از اطلاق
کلام امام در حدیث مزبور مفهوم میشود که
عارف بحلال وحرام از جانب امام حاکمست
خواه در حیات امام وخواه بعد از وفاتش واین
نه از بابت دادن منصب است بشخص معین
وبر تقدیر تسلیم منصوب امام معصوم در
امور دین بفوت امام نزد شیعه معزول
نمیشود وانیکه کفته که حکم کرده اند که اسامه
بعد از وفات سید المرسلین معزول شد خلاف

وعمر

واقعست بلکه نزد شیعه وسنی سرداری اسامه
برقرار بود ولهذا ابوبکر بعد از انکه از لشکر
اسامه تخلف وورزید وبغیر حق خلیفه شد
رخصت عمر را از اسامه طلب نمود اسامه جواب
داد که ترا رخصت کرد که اکنون از برای
عمر طلب رخصت میکنی واز ابوهاشم که از
اکابر مخالفین است نقل کرده اند که مخالفت
رسول را بعد از وفاتش جایز دانسته ودلیل
خود را تخلف ابوبکر وعمر از جیش اسامه ساخته این
وزنان ومسافران وحاضران وتندرستان
وبیماران وغیر ذلک که تکلیف هریک غیر تکلیف
دیکریست پس چون حکم انحضرت بر یک شخص
حکم بر جمیع امت الی یوم القیمه بوده باشد
بنابرین اکر این خبر اکر مطابق واقع باشد مراد
ازان بعضی احکام است که جمیع امت از ذکور

واناث وشدردستان وبیماران واصحاب اعذار
وغیرهم دران شریک بوده باشد واین قسم حکمی
درمیان احکام بسیار نادراست ومع ذلک
بیان آن موقوف بردلیل خارج است بنابرین
ظاهر شد که نیابت عامه مجتهد جامع الشرایط
محض دعوائیست بی دلیل وانچه بدان استدلال
نموده اند ضعیف وعلیلست وانانی که ادعای
آن نموده اند خواسته اند که ریاست وبزرگی
بلکه پادشاهی خودرا که نیابت پادشاه من
عند الله است اثبات بدین لباس نمایند اما
مارا که منظور نظر بغیر از رضای خدای اکبر نیست
وزخارف کاسده فاسده دنیوی را معدوم
مطلق دانسته ایم بلکه بمقتضای کل شیء هالک
الا وجهه ذات خود را فانی محض شمرده ایم
توجه بوجه باقی آورده در شکست خود کوشیده ایم

وپشت

وپشت پای برجمیع اعتبارات مستعار دنیوی
زده خودرا لاشیء مطلق انگاشتیم بدین امید که
ببقای سرمدی او باقی باشیم بمنه وجوده اتمی کلامه
اقول دعوائی که نموده که مراد از صلوة نماز جمعه
حضرت رسولست ممنوعست بلکه همه مؤمنان
از ائمه ومامومین درتحت آیه داخلند وانیکه
گفته که باجماع وجود نبی یا امام یا نایب خاص
ایشان در جمعه شرطست خلاف واقعست
وقبل ازین بیان کردیم که هر یک که از متقدمین
این را نگفته ویک روایت درین باب نقل نکرده اند
بلکه ظاهر وصریح روایات دلالت برعدم اشتراط
دارند بدانکه قول کسی که وجود نبی یا امام
یا نایب خاص را شرط دانسته در زمان غیبت
امام وجود مجتهد را قایم مقام نایب خاص دانسته
بیوجه و بی صورت است و بدلیل ابطال آن

نموده ایم و با مصنّف در ابطال ان شریکیم ولیکن
چون مصنّف در ابطال ان گفتگوها کرده که
بعضی ازان مخالف حق است و اعتراضات
بران وارد است بنابرین متوجه شده اگر
از کلامش مردود باشد رد مینماییم بدانکه حاصل
بعضی از گفتگوهای مصنّف اینست که شخصی
میتواند گفت که مجتهد قایم مقام نایب خاص است
که مجتهد ثابت الاجتهاد باشد و مجتهد ثابت
الاجتهاد درین زمان موجود نیست پس نه
کسی را جایز است که امامت نموده این نماز را
بگزارد و نه کسی را جایز است که اقتدا نماید
و نماز هر دو را باطل دانسته و شک نیست که از قول
او که گفته که مجتهد ثابت الاجتهاد درین
زمان نیست و تقلید مجتهد ثابت الاجتهاد در
صحت عبادت شرط است لازم می آید که طاعت

ابنای

ابنای زمان تمام باطل باشد خواه جمعه گزارند
و خواه ظهر و خواه با جماعت گزارند و خواه تنها
و همچنین لازم آید که هر که حج کند یا عبادت
دیگر بجای آورد باطل باشد و شک نیست که این
اعتقاد باطل از درجه اعتبار ساقط است
و اولی اینست که درین مقام ذکر معنی اجتهاد
و مجتهد و فقه و فقیه و مفتی و مستفتی نماییم
و بیان کنیم که مذهب فرقه ناجیه اثنی عشریه
حق کدامست و باطل کدامست و بدانکه اجتهاد
تحصیل کردن ظن به احکام فرعیه شرعیه و مجتهد
کسیست که صاحب اجتهاد باشد و در مجتهد
شرط نداشته اند که بالفعل ظن بجمیع احکام
داشته باشد زیرا که مالک که باجماع اهل سنت
مجتهد بود چهل مسئله از وی پرسیدند
در سی و شش مسئله گفت که نمیدانم ولیکن

شرط دانسته اند که تحصیل همه انجا ظن بجمیع
احکام بران توقف داشته باشد نموده باشد
و این باب را مخالفین از برای این مفتوح
ساخته اند که مخالفتهای سلف خود را هموار
کنند و عذر بگویند که ایشان اجتهاد کرده اند
و نوادی که از اکابر اهل سنت است منع وصیت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از عمر
واقع شد دلیل علم و دانایی عمر دانسته و گفته
که میدانست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله وصیتی خواهد کرد که مردمان بدان
عمل نه کنند و مستحق جهنم شوند بنابرین او را
از وصیت منع نمود و اهل سنت از برای ترویج
باطل خود حدیثی وضع کرده اند که مجتهد
اگر مصیب باشد او را دو ثوابست و اگر مخطی
باشد یکثواب و علی علیه السلام را مصیب

وصاحب دو ثواب میدانند و معویه را مخطی
وصاحب یکثواب وجماعتی از اهل سنت هر مجتهد را
مصیب میدانند و گمان کرده اند که خدا را در
واقع حکمی نمیباشد بلکه حکم الله تابع رای
مجتهد است پس بنابرین قاعده ثواب حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام و معویه در
در اجتهاد برابر خواهد بود و اهل سنت پیغمبر را
نیز مجتهد میدانند و مخفی نماند که اجتهاد را
شیعه امامیه همیشه باطل میدانسته اند و عمل
بظن نمیکرده اند و ابطال اجتهاد را دلیل عمده
از دلایل امامت میدانسته اند و اما این
دلیل را در کتاب اربعین بشرح و بسط ذکر
نموده ایم و آیات کثیره و روایات متواتره
دلالت بر ابطال اجتهاد دارند و قدماء اصولیین
شیعه مثل سید مرتضی و شیخ طوسی رحمه الله

علیهما در کتاب ذریعه وعده تصریح ببطلان
اجتهاد کرده اند اری جماعتی از متاخرین تتبع
اصول مخالفین نموده بشبهه افتادند و از ایات
و روایات غافل گشته قائل باجتهاد و عمل
بظن شدند و شبهه عمده ایشان بر اجتهاد
اینست که گمان کرده اند که مردمان مکلفند
باحکام واقعه پس گفته اند که چون در زمان
غیبت راه علم بر ما مسدود است پس ما را
چاره نباشد سوای اینکه تحصیل ظن نمائیم باحکام
واقعیه انشاء الله گفتگوئی خواهیم کرد که از
ملاحظه ان گفتگو جواب ازین شبهه ظاهر
شود اگر کسی گوید که شك نیست که شیعه
همیشه بجز عمل بنصوص قاطعه قران و احادیث
متواتره میکرده اند همچنین عمل بظواهر قران
و احادیث متواتره و اخبار احاد مینموده اند

و از ظواهر و اخبار احاد غیر ظن حاصل نمیشود
پس قدماء شیعه نیز منفك از اجتهاد و عمل بظن
نموده اند جواب گوئیم که احکام الله دو نوع است
یکنوع احکام واقعه است که مردمان در حضور
رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام
بر تقدیر عدم خوف و تقیه و امکان تعلم بدان
مکلفند و نوع دیگر احکام اضطراریست که
مردمان در زمان خوف و تقیه و غیبت ائمه
علیهم السلام بدان مکلفند پس در زمان غیبت
ما مکلفیم که بمدلول ایات قرانی و اخبار ثقات
عمل نمائیم خواه در دلالت نص بوده باشند
و خواه ظاهر خواه ما را علم بالظن حاصل شود باحکام
واقعیه یا نه و اگر چنانچه مسئله باشد که دلیلی
بر ان از قران و احادیث نباشد در ان توقف
نمائیم و احتیاط کنیم و دلایل قاطعه برین مدعا

دارم پس عمل ما بظواهر قران واخبار واحادیث
ازین حیثیت باشد که ما را از ان ظن باحکام واقعیه
حاصل میشود پس عمل ما بمدلولات ایات
وروایات عمل بظن واجتهاد نباشد پس چون
دانستی که اجتهاد بمذهب شیعه باطلست پس
تقلید نیز بمذهب ایشان باطل خواهد بود زیرا که
تقلید عمل کردن عامیست بظن مجتهد پس بطلان
اجتهاد مستلزم بطلان تقلید باشد پس اگر
پرسند که شیعه هرگاه که اجتهاد را باطل دانند
وتقلید را جایز ندانند عمل عامیان شیعه پس
چگونه خواهد بود جواب گوییم که از تتبع اثار
شیعه معلوم شده که عوام این طایفه در هر
زمان در مسائل واحکام بفقها که حاملان
وراویان احادیث اهل البیت علیهم السلام اند
رجوع میکرده اند وبنقل وخبر ایشان عمل مینموده اند

وروایات درباب جواز رجوع بفقها وروایات
واستفتا از ایشان متواتر معنویست اگر پرسند
که عوام چگونه فقها ورواة وثقات را بشناسند
گوییم که تفحص وتجسس بر عامی احوال ثقات
فقها ورواة ظاهر میشود چنانچه احوال سایر
ارباب صناعات ظاهر میگردد ومخفی نماند که
بنا بر مذهب قائلین باجتهاد وتقلید لازم میاید
که عوام الناس همیشه حیران ومتحیر باشند
وعبادات ایشان باطل باشد زیرا که مجتهد
کسی را میگویند که تحصیل اسباب ظن بجمیع احکام
نموده باشد وصاحب نفس قدسی باشد وشک
نیست که تحصیل ظن بجمیع احکام شرعیه محال
عادیست خصوصا بمذهب شیعه که عمل بقیاس
واستحسان ومصالح مرسله جایز نمیدانند
واگر فرض کنیم که شیعه عمل بقیاس واستحسان

جایز داشتند که با ظن بجمیع احکام حاصل نمیتواند
شد زیرا که از قیاس و امثال ان ظنی حاصل نمیشود
چرا که بناء شرع بر فرق میان متماثلات است
مثل وجوب غسل بخروج منی و عدم وجوب غسل
بخروج بول با انکه هر دو از یک جا بیرون آیند
و غسل بول صبیه و نضح بول صبی و قطع سارق
قلیل و عدم قطع غاصب کثیر و وجوب حد بقذف
بزنا و عدم وجوب بقذف بکفر و حرمت صوم
اول شوال و وجوب صوم آخر ماه رمضان
و بر جمیع مختلفات مثل وجوب وضو از احداث
مختلفه و وجوب کفاره در ظهار و افطار و نساوی
عمد و خطا و وجوب قتل بزنا و رده پس هرگاه
که همچنین باشد از قیاس محالست که ظن حاصل
شود و از استحسان نیز نشاید که ظن حاصل شود
زیرا که حق تعالی در کتاب عزیز گفته و عسی

ان

٦٣ ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و در رد ابو حنیفه
که عمل باستحسان جایز داشته گفته‌اند که من
استحسن فقد شرع یعنی هرگاه کسی اثبات حکمی نماید
بسبب اینکه او را مستحسن داشته بی دلیل پس
ان شخص شارع ان حکم خواهد بود و بر تقدیری
که ظن بجمیع احکام ممکن باشد اثبات اجتهاد نمیشود
مگر بشهادت دو مجتهد عادل زیرا که غیر مجتهد
صاحب نفس قدسی بحسب عادت محالست
که احوال مجتهد را بداند بنا برین اثبات اجتهاد
شاهدین نیز موقوف بر شهادة دو مجتهد عادل
دیگر خواهد بود و این مستلزم تسلسل است
پس لازم آید که هرگز اجتهاد مجتهدی نزد عالم
ثابت نشود و اولی اینست که در دین مقام پاره
از ایات و روایات که دلالت بر بطلان اجتهاد
دارند ذکر نمایم اینست ایات قرانی لا تقف

ما ليس لك به علم ان الظن لا يغني من الحق شيئا
وان تقولوا على الله ما لا تعلمون ولا تقدموا
بين يدي الله ورسوله الله اذن لكم ام على الله
تفترون ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم
الفاسقون ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك
هم الظالمون ووجه دلالت همين ايات
بر عدم جواز عمل بظن باحكام الله ظاهر است
واما رواياتي كه اهل سنت در كتب خود روايت
نموده وبر خلافش عمل كرده اند از انجمله در فردوس
ديلمي از انس از ابي هريره روايت نموده قال
قال النبي صلى الله عليه واله تعمل هذه الامة
برهة بكتاب الله وبرهة بسنة نبيه ثم تعمل
بالراى فاذا عملوا به فقد ضلوا واضلوا واز جاحظ
در كتاب فتيا روايت شده قول ابي بكر اى
سماء تظلني واى ارض تقلني اذا قلت في كتاب الله

براى وقول عمر اياكم واصحاب الراى فانهم
اعداء السنن اعيتهم الاحاديث ان يحفظوها
فقالوا بالراى فضلوا واضلوا وقال اياكم والمكايلة
قالوا وما هي قال المقايسه واز كتاب فردوس
ديلمي نقل شده كه قال النبي صلى الله عليه واله
يا علي اياك والراى فان الدين من الله والراى
من الناس واما روايات شيعه در منع از عمل
بظن واجتهاد متواترات از انجمله در نهج
البلاغه از حضرت سيد الوصيين خطبه طولى
روايت شده كه بعضى از ان اينست ترد على
احدهم القضية في حكم من الاحكام فيحكم فيها
برايه ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم
فيها بخلاف قوله ثم تجمع القضاة بذلك عند
امامهم الذي استقضاهم فيصوب اراءهم
جميعا واٰلههم واحد ونبيهم واحد فامرهم الله

بالاختلاف فاطاعوه ام نهاهم عنه فعصوه ام
انزل الله سبحانه دينا ناقصا فاستعان بهم على
اتمامه ام كانوا شركاء فلهم ان يقولوا وعليه
ان يرضى ام انزل الله دينا تاما فقصر الرسول
صلى الله عليه وآله عن تبليغه وادائه والله سبحانه
يقول ما فرطنا في الكتاب من شيء وفيه تبيان
لكل شيء وذكر ان الكتاب يصدق بعضه بعضا
وانه لا اختلاف فيه فقال سبحانه وتعالى ولو كان
من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا
الى آخر الخطبه وعنه عليه الصلوة والسلام
في بعض خطبه فيا عجبا وما لي لا اعجب من خطا
هذه الفرق على اختلاف حججها في دينها لا يقتصون
اثر نبي ولا يقتدون بعمل وصي ولا يؤمنون
بغيب ولا يعفون عن عيب يعملون في الشبهات
ويسيرون في الشهوات المعروف فيهم ما عرفوا

والمنكر عندهم ما انكروا مفزعهم في المعضلات
الى انفسهم وتعويلهم في المبهمات على آرائهم
كان كل امرء امام نفسه الى آخر الخطبه واحمد بن
ابي عبد الله البرقي در كتاب محاسن بسند صحيح
از محمد بن مسلم روايت نموده قال قلت لابي عبد الله
عليه السلام ان قوما من اصحابنا قد تفقهوا
واصابوا علما ورووا احاديث فيرد عليهم الشيء
فيقولون فيه برايهم فقال وهل هلك من مضى
الا بهذا واشباهه ودر كتاب كليني از حضرت
ابي جعفر نقل شده انه قال من افتى برايه فقد دا
ن الله بما لا يعلم ومن دان الله بما لا يعلم فقد ضاد
الله حيث احل وحرم فيما لا يعلم باز در كتاب
كافي از عمر بن حنظله روايت نموده الامور ثلثة
امر بين رشده فيتبع وامر بين غيه فيجتنب
وامر مشكل يرد علمه الى الله ورسول الله ودر كتا

تهذیب الاحكام نقل شده از خراش عن بعض
اصحابی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت
له جعلت فداك ان هؤلاء المخالفین علینا یقولون
اذا اطبق علینا او اظلمت فلم نعرف السماء كنا وانتم
سواء فی الاجتهاد فقال لیس كما یقولون
اذا كان كذلك فلیصل لاربع وجوه وفی كتاب
المحاسن بسنده عن المعلی بن خنیس قال قال
ابو عبدالله علیه السلام ما من امر یختلف
فیه اثنان الا وله اصل فی كتاب الله ولكن لا
تبلغه عقول الرجال وفی المحاسن فی حدیث
طویل ولو كان الله رضی منهم اجتهادهم
وارتیاءهم فیما ادعوا من ذلك لم یبعث الیهم
فاصلا ولا زاجرا عن وصفهم وانما استدللنا
ان رضاء الله غیر ذلك ببعثه الرسل بالامور
القیمة الصحیحة والتحذیر عن الامور المشكلة

المفسدة ثم جعلهم ابوابه وصراطه والادلاء علیه
بامور محجوبة عن الرای والقیاس فمن طلب
ما عند الله بقیاس ورای لم یزد من الله الا بعدا
الی آخر الحدیث ودرین باب احادیث بسیار
در كتاب نجاة المتحیرین ذكر نموده ایم وچون
غرض درین رساله اختصارست بقلیل از ان
احادیث اكتفا نمودیم قال المصنف البحث الثالث
انكه هیچ شبهه درین نیست كه آیه كریمه بصفت
عموم نیست ومراد از صلوة صلوة هر كس نیست
بلكه آمر ومامور ومامور به همگی مخصصند
بمخصصات بسیار ومخصصند بمخصصات بیشمار
كه هیچ یك از انها در آیه شریفه مذكور نیست
ودر اصول مبین ومبرهن شده است كه هرگاه
عامی مخصص باشد بنا بر قول بحجیت آن وقتی
بان استدلال می توان نمود كه جمیع مخصصات

وتشخصات ان از دلیل خارج ثابت شود واین
معنی شامل اوامر قرانی وحدیثی است ولهذا
بر مجتهدین واجبست که اولا تحقیق عام وخاص
ومطلق ومقید ومجمل ومبین ومحکم ومتشابه
وغیر ذلک مما بین فی الاصول نمایند تا بعد
از ان دلیل بر مسئله اقامت توانند نمود بنا بر این
با جمیع مخصصات ومشخصات وشروط نماز
جمعه از دلایل خارجه ثابت نشود بهیچ وجه
من الوجوه نه با این آیه ونه با حادیث وارده
بران استدلال نمیتوان نمود انتهی کلامه اقول
بدانکه این کلامیست در غایت ضعف وسخافت
که از هوای نفس ناشی شده بدانکه حاصل
کلام مصنف اینست که آیه کریمه بر عموم خود
باقی نمانده وتخصیصات یافته پس بدان
استدلال بر وجوب نتوان کرد واین کلامست

بی صورت ودعوائیست بی دلیل واین که گفته که
در اصول مبین ومبرهن شده غیر واقعست
ونسبتش باصولیین غلطست بلکه انچه در اصول
تحقیق شده اینست که عام بعد از تخصیص در ما بقی
حجت است پس اگر آیه عام باشد یا حدیثی عام
باشد تتبع میکنیم اگر مخصصی یافتیم انرا در ما بقی
حجت میدانیم واگر مخصص نیافتیم بعموم شرع
عمل میکنیم پس آیه جمعه که بظاهر عامست
در مامور ومامور به انچه اخراج ان بدلیل شرعی
ظاهر شده اخراج میکنیم وانرا در ما بقی حجت
میدانیم ودلیل شرعی ظاهر نیست که این نماز
مخصوص است به نبی یا امام یا نایب خاص
ایشان پس آنرا واجب میدانیم بر جمیع مومنین
بشروطی که بدلیل معلوم شده قال المصنف
البحث الرابع عشر انکه لفظ خیر درین آیه

شریفه بمعنی افعل تفضیل است یعنی نماز شما
بهتر از تجارت ولهو است واین قسم امری از
برای ترغیب است نه از برای وجوب هذا
اقول مخفی نماند که بیان کردیم که امر از برای وجوب است
پس از امر سعی وترک بیع وجوب فهمیده
میشود واینکه در آخر آیه فرموده که ذلکم خیر
لکم قرینه استحباب نمیشود واین کلام ازین قبیل است
که نماز بهتر از خواب است اخرت بهتر از
ازطلب دنیا وایمان بهتر از کفر است ودیگر
انکه باجماع جمیع مسلمین دانسته ایم که نماز جمعه
در زمان نزول آیه مستحب نبوده پس باید که
امر از برای وجوب باشد قال المصنف
وبدانکه سبب انکه برین استدلال انهمه سخن
می آید آنست که مستدلین بآیه مزبوره انرا
نفهمیده دلیل وجوب جمعه دانسته اند وبان

استدلال

استدلال نموده اند بنا برین این سخن از برای خود
ساخته اند واگر نه بر آیه شریفه هیچ سخنی نمی آید
وانچه غرض از نزول آنست واضح الدلالة وتام
الفایده است بیان نزول آیه شریفه انست
که مدتی بعد از انکه نماز جمعه حسب الفرمان
واجب الاذعان پیغمبر آخر الزمان واجب شده
وجمیع شرایط وارکان واحکام انرا بیان فرموده
بودند بعضی از جهال صحابه اعتنایی تمامی بدان
نمینمودند بلکه گاهی تکاهل نموده حاضر نمی شدند
وگاهی بعد از حضور قطع آن نموده از پی کار
های بیحاصل لاطایل خود میرفتند بنا برین
آیه کریمه بسر زنش واهانت ایشان نازل شده
چنانچه آخر آیه صریحست که حضرت خیر البشر
بربالای منبر یا در نماز علی اختلاف القولین
ایستاده بودند که درین هنگام اصحاب جهالت

ما آب صدای نقاره لهو و تجارت تجار شام را
شنیدند و آن صدای لهو را بر ادای نماز با آن
حضرت ترجیح نموده بدان شتافتند و آنحضرت
را ایستاده گذاشتند چون از آن عوام کالانعام
این قسم قباحتی صادر شد این آیه کریمه بسر
زنش و اهانت ایشان نازل شد نه اینکه
از برای وجوب نماز مزبور نازل شد چنانچه
بعضی این گمان غلط کردند و اینهمه بحث بر خود
وارد ساختند فاعتبر و تبصر و تدبر و لا تغتر
انتهی کلامه اقول بدانکه چون مصنف درین
آیه بر حق تعالی اعتراضات کرده خواسته
که عذری از برای آن بگوید و بر خبیر بصیر پوشیده
نیست که این عذر پوچست و دعوایی که کرده
که بعد از نزول آیه مدتی این نماز میکرده اند
و این از برای سرزنش نازل شده بی اصلست

و دلیلی ندارد آری در تفسیر مذکور است
که آیه آخر جمعه در سرزنش جهال صحابه که بیع
تجارت و لهو را بر نماز جمعه اختیار مینموده اند
نازل شده و شک نیست که آیه اول دلیل است
بر وجوب جمعه و اعتراضات مصنف همه
غیر وارد است و بعون الله جواب از همه
آن اعتراضات گفتیم والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم قال المصنف دلیل دیگر
بر وجوب نماز مزبور که درین زمان بدان
استدلال نموده اند اخبار احادیث که از
مختار و ائمه اطهار در نماز مزبور نقل شده
که بسیاری از آنها مشتمل بر اوامر و زواجر
و ترغیب و ترهیب است بحدی که بعضی
متفقهه نادان گمان کرده اند که احادیث
داله بر وجوب آن بحد تواتر رسیده است

وارده وبیت کذشته بصدر ودویست نزدیك
شده ودر مجالس ومحافل ومشاعر ودروس
منابر تکثیر سواد نموده وبه تعداد ان میکوشند
وبدینها تهویل عوام کالانعام وتخویف جهال
عدیم الافهام نموده هنکامه سازند ومعرکه پردازی
میکردند واین سخن بی درایت وبی اصولیست
که اصلا از علم درایت واصول خبر نداشته باشد
چراکه در علم اصول ودرایت ثابت ومعین
شده است هرکاه در اسناد اخبار متعدده
یك راوی مشترك شود خواه در آخر سند وخواه
در وسط وخواه در اول ان همکی ان اخبار متعدده
بسبب اتحاد ان راوی از تعدد ظاهری منسلخ
شده منحصر در یك خبر میشود وچون جمیع روایات
که در اصول اربعه مسطور است بمحمدین ثلاثه
که محمد بن یعقوب ومحمد بن علی بن بابویه قمی

ومحمد بن الحسن الطوسی اند منتهی میشود واکثر
آنها اخر بشیخ طوسی منتهی میشود پس بنابرین
ممکن نباشد که درین کتب در یك مطلب چهار
حدیث یا بیشتر ازان وارد شده است وفقیر
با همه تتبعی که دارم درخاطر ندارم که سه حدیث
همه بریك مطلب وارد شده باشد که از اول سند
تا آخر ان هیچ اشتراکی نداشته باشد هذا انتهی
کلامه اقول بر متتبع بصیر پوشیده نیست که امر
بنماز جمعه واذن در فعل آن متواتر است ومخالف
وموالف در کتابهای خود روایت کرده اند
بلکه قطع نظر از روایت مخالف در میان شیعه
نیز متواتر است واز اینکه اسناد احادیث منتهی
بسه محمد شده ضرری ندارد زیرا که بر تتبع داشته
ام که این که سه شیخ جلیل القدر این احادیث
را بمعرفت جمعی از علما وفضلا ومعاصرین از کتب

تر ما نقل نموده و خود وضع این احادیث نکرده‌اند
و اگر اینچنین میبود بر علمای شیعه مخفی نمیماند و این
سه شیخ جلالت قدر و عظم شان در میان
طایفه شیعه مشهور و معروف نمی‌شدند و این
معنی کمال ظهور دارد نزد کسی که هوای نفس
وی غالب نباشد و بر تقدیر تسلیم که امر بجمعه
متواتر نباشد و احادیث وارده در باب جمعه
اخبار احاد باشد باز عمل بدان واجبست زیرا که
بسیاری از آن احادیث صحیح السند واقع شده
اند و در هیچ بابی از ابواب فقه این مقدار حدیث
صحیح واقع نشده و قبل ازین بیان کردیم که
باخبار احاد صحیح عمل جایز است قال المصنف
آمدیم بر سر جواب از استدلال باحادیث بر وجوب
آن در زمان غیبت اما اولا آنکه هیچکس را
سخنی درین نیست که نماز مزبور واجب بوده

واحا

و احادیث و اخبار بسیار از سید ابرار و ائمه اطهار
بامر بآن و ترغیب بر فعل و تخویف از ترک آن
شده است و چون این معنی مسلم است هیچ احتیاج
بنقل احادیث و بحث بر هر یک سند او نشاندادیم
و اگر موجب تطویلست طی نموده بجواب مجمل
اکتفا می‌نمایم که وجوب مسلم است اما بی دغدغه
مشروطست بشرط بسیار که از آنجمله حضرت معصوم
یا نایب اوست و آن وجوب عینی است نه تخییری
و در زمان غیبت شرط اول مفقود است و انتفاء
شرط مستلزم انتفاء مشروطست و وجوب نیز
باجماع که جمع کثیر از فقهای امامیه در کتب خود
ادعای آن نموده اند و از ایشان بر حد تواتر
رسیده است و این در زمان منتفی است و هر کس
را که حضرت ائمه معصومین امر فرموده اند نایب
ایشان بوده و نماز مزبور عینا بر او واجب شده

وان سرایت باهل زمان غیبت نمیکند اقول
الحمد لله که مصنّف اقرار نمود که مسلّم است
و هیچ سخن درین نیست در اینکه اخبار بسیار
از سیّد ابرار و ائمه اطهار علیهم السلام در این
نماز جمعه و ترغیب بر فعل و تخویف از ترك آن
وارد شده است و اینکه گفته که وجوب جمعه
مشروطست بوجود معصوم یا نایب او و این
شرط در زمان غیبت مفقود است دعوائیست
بی دلیل و از ینکه بر بعضی فقهای شبهه شده باشد
و از روی شبهه گفته باشند که شرط واجب
عینی بودن نماز جمعه وجود امام یا نایب خاص
او قول ایشان دلیل این مدّعی نمیشود و از
اطلاق آیه کریمه و احادیث خلاف آن مستفاد
میشود پس عمل بمفاد آیه و احادیث با عدم معارض
شرعی لازم است و دعوای اجماعی که معروفی

از فقهای متأخرین کرده باشند که نماز جمعه در
زمان غیبت واجب عینی نیست معارض بایه کریمه
و احادیث کثیره دالّه بر وجوب و فتاوی اخباریین
و قدمای شیعه نمیکند و قبل ازین بیان کردیم که
اجماع منقول از ادلّه شرعیه نیست قال المصنّف
و اما ثانیا انکه این احادیث همگی اخبار احادست
و حجّیت خبر واحد مختلف فیه است و اکثر فضلا
ی متقدّمین امامیه مثل سیّد مرتضی و ابن ادریس
و غیرهما انرا نظیر قیاس فاسده الاساس
میدانند و دلایل مستدلّین بر حجّیت آن اگرچه
خبر صحیح باشد در نهایت ضعف است و فقیر
اخبار احاد را حجّت نمیداند و استدلال بر انها را
باطل و از طیه اعتبار عاطل میداند و توضیح آن
در ذمه کتب اصول ماست انتهی کلامه اقول
پوشیده نماند که بیان کردیم که احادیثی که در باب

جمعه وارد شده وطوایف اسلام در کتب خود
ذکر کرده اند در وجوب نماز جمعه ومشروعیتش
متواتر المعنی است وبر تقدیر تسلیم که اخبار احاد
باشد خبر واحد حجت است چنانچه قبل ازین
بیان کردیم وانچه گفته اکثر متقدمین خبر واحد
را نظیر قیاس میدانند خلاف واقعست وسید
مرتضی اگرچه خبر واحد را حجت نمیداند ولیکن
اعتقادش اینست که اکثر احادیث شیعه که در
کتب بصورت احادست در واقع متواتر است
ودر مسائل تبانیات تصریح باین معنی نموده
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم قال
المصنف واما ثالثا انکه سابقا مذکور شد
که ثبوتی ندارد که امر حقیقت در وجوب
بلکه حق آنست که از برای قدر مشترکست
وبر تقدیر تسلیم ان مخصوص او امر قرانیست

ودر او امر حدیثی ممنوعست چرا که از بس که در
احادیث او امر از برای استحباب وارد شده است
گمان میشود که حقیقت عرفیه در ان بوده باشد
وحقایق عرفیه ومجازات شایعه موجب
عدول از حقایق لغویه میشود کما بین فی موضعه
انتهی کلامه اقول قبل ازین بیان کردیم که امر
از برای وجوبست وبر تقدیر تسلیم که در لغت
از برای قدر مشترک باشد چنانچه مصنف
اختیار کرده باز مدعا حاصلست زیرا که عرف نیز
وتهدیدی که در احادیث نظر تارک جمعه
واقع شده قرینه است بر انکه مراد از او امر
استحباب نیست پس رسید که از برای وجوب
باشد وانچه مصنف گفته در میان فرق میان
او امر قرآنی وحدیثی صورتی ندارد زیرا که
استعمال او امر حدیثی در استحباب بحدی نرسیده

کهحقیقت در استحباب باشد نهایتش اینست
که از مجازات شایعه باشد در استحباب ومجازات
شایعه موجب عدول از حقایق لغویه نیست
و بر تقدیر تسلیم تهدیدات وارده در احادیث
قرینه است بر اینکه مراد از اوامر وجوب است
نه استحباب چنانچه مذکور شد قال المصنف
اگر کسی گوید که شما جمیع احادیث را اخبار احاد
ساختید و خبر واحد را از رتبه حجیت انداختید
پس استنباط مسایل فرعیه شرعیه غیر مسایل فقهیه چون
میکنید و چگونه اجتهاد در آنها مینمایید جواب
اینست که آن میکنیم که اکابر متقدمین مجتهدین
امامیه کرده اند چرا که دلایل شرعیه منحصر
در اخبار احاد نیست و نفی حجیت یک دلیل مستلزم
نفی سایر دلایل نیست انتهی کلامه اقول بر مصنف
رساله لازم می اید که او را معرفتی در فروع بناشد

مگر بر سبیل ندرت زیرا که احادیث کتب شیعه را
از درجه اعتبار ساقط میداند و امر مشافهه را
مخصوص موجودین زمان خطاب میداند و هر
گاه خبر واحد را حجت نداند بروی لازم می آید
که بطریق اولی اجماع منقول بخبر واحد را حجت نداند
و بروی لازم می آید زیرا که علم باجماع نظری است
و خبر حسی است و اجماع متواتر نمی تواند بود بنابرین
انتفاء شرط تواتر که محسوس بودن مخبر عنه است
و دلایل شرعیه منحصر است در انچه مذکور شد
و مصنف از همه ان محروم است والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم قال المصنف و ایضا
استدلال نموده اند که هیچ شبهه نیست که نماز
جمعه واجب بوده و بحکم استصحاب وجوب
ان مستمر است الی اخر الزمان پس درین
زمان نیز بطریق زمان حضور واجب بوده

تخییری بوده باشد فهولنا لا علینا کما لا یخفی انتهی
کلامه اقول بدانکه استصحاب بر دو نوع است
یکنوع متنازع فیه است و تحقیق اینست که حجت
نیست مثالش اینست که کسی با تیمم داخل نماز شود
و در بین اثنا آب بهم رسد پس بعضی که استصحاب
را حجت دانسته اند حکم کرده اند بر وجوب اتمام
نماز و بعضی که حجت ندانسته اند اتمام نماز را
بتیمم جایز ندانسته اند و تیمم را باطل دانسته اند
و نوع دیگر در شریعت معتبر و ظاهر الثبوت
است مثل اینکه هرچه را طاهر دانستیم حکم
بر طهارت آن میکنیم تا نجاست معلوم شود
و هرچه معلوم النجاسه است حکم بر نجاست
آن میکنیم تا زوال ان معلوم شود و هرچه حلال
دانستیم حکم بر حلیت ان میکنیم تا حرمت ظاهر
شود و هرچه را واجب دانستیم حکم بر وجوب

باشد الجواب انکه در حجیت استصحاب سخن
بسیار است و بر تقدیر تسلیم میگوییم که هرکه معنی
استصحاب را فهمیده است میداند که ازین دلیل
دلیل وجوب عینی نمیشود بلکه دلیل تحریم است چراکه
معنی استصحاب بقای ما کان است علی ما کان
علیه یعنی هر حکمی از احکام شریعت که مفروض
و مقرر شده باشد بهمان وجهی که مقرر شده است
مستمر و مؤبد است سابقا دانسته شد که نماز
جمعه واجبا عینا بر جمعی مخصوص بشروط مخصوصه
که از انجمله امامت حضرت امام علیه السلام
یا نایب خاص اوست مفروض شده و بحکم استصحاب
این شریعت مستمر است که انشاالله وقتی که
حضرت صاحب الامر علیه السلام ظهور فرمایند
در خدمت انحضرت بر ما واجب عینی خواهد بود
نه اینکه با فقدان شرط در زمان غیبت واجب

آن میکنیم تا نفع ان ظاهر شود پس استحباب
کہ مستدل بدان متمسک شده از قسم ما نیست
و اینکہ گفته کہ نماز جمعہ واجبا عینیا بر جمعی
مخصوص و بشروط مخصوصہ است کہ از انجملہ
امامت امام یا نایب خاص اوست مفروض
شده خلاف واقعست و از هیچ دلیل این اشتراط
مستفاد نمیشود و دعوی بعضی از فقها کہ وجوب
عینی مشروطست بوجود امام یا نایب خاص
حجت شرعی نیست قال المصنف و ایضا از
بعضی منقولست کہ اصل در نماز جمعه جواز است
چرا کہ ما دلیل بر تحریم ان نداریم پس جایز
بوده باشد و جواز بمعنی تساوی الطرفین است
در عبادات معقول نیست و همچنین کراهت
بمعنی مرجوحه پس جواز بمعنی اعم خواهد بود
و چون استحباب بمعنی مشهور هم معنی ندارد

پس بمعنی اکمل فردین واجب خواهد بود و هو
المطلوب الجواب هر کہ ادنی سوادی و استعدادی
داشته باشد فساد و کساد این گفتگو واضح
از انست کہ محتاج بیان و مستحق جواب باشد
اما چون غرض ما درین رساله افهام خاص
و عام از علما و عوام است میگوییم کہ اصل جواز
در عبادات اصلا معنی ندارد بلکہ اصل تحریم
آنست و اگر ان معقول بودی همه کس بر اصل
جواز وضع عبادات و شرایع می توانست کرد
بلکہ دعوی نبوت هم میتوانست نمود چرا کہ
هیچ عبادتی اقوی از رسالت و ارشاد خلایق
و تکمیل ناقصان نیست نعوذ بالله من هذه
الهفوات الهادمة لارکان النبوات و بنابرین
کہ اتفاق علما شده است کہ عبادت توقیفی است
یعنی می باید کہ شارع ما را بدان واقف سازد

وموقوف بتلقی ازجناب اوست وبدون آن
بدعت وتشریع است وواضع مشرع آن مصداق
آیه کریمه ومن لم یحکم بما انزل الله فا ولئك
هم الكافرون میشود واشنع وابدع ازین گفتگو
انست که این دانشمند باین هذیان اکتفا
نکرده بترتیب آن مقدمات اصل بوجوب
رسانیده است وعبادتی چنین باین قسم گفتگوی
واجب ساخته است وهذا مما یضحك به
الثكلی والی الله المشتكی ومن دهر اضحك
وابكی وما بكائی الا علی الدین المبین والشرع
المستبین صانه الله تعالی عن انتحال المبطلین
وتحریف الغالین فما لحری ان یسمون الناس
اولادهم فی هذا الزمان الخوان بمات الدین
کما وقع قبل هذا البعض السالفین اینست
دلایل قائلین باستحباب جمعه درین زمان

ومتحلین وجوب عینی ازمتاخرین هم باینها
استدلال نموده والجواب الجواب مع ضم مخالفة
اجماع الاصحاب هذا انتهی کلامه اقول اگر کسی
استدلال برمشروعیت جمعه بروجهی که مصنف
ذکر نموده باشد بوجه وبی صورت است
وبروی اعتراضات وارداست قال المصنف
المذهب الثانی من مذاهب الاصحاب وهو
التحریم والقائلون منهم بذلك شیخ الطایفه
شیخ طوسی است وسید مرتضی وسلار بن عبد
العزیز وابن ادریس وابو الصلاح علی ما روی
عنه وعلامه در تذکره ومنتهی وشیخ شهید
در ذکری وشیخ طبرسی وقاضی نور الله وشیخ
زین الدین در بعض مؤلفات وغیرهما یطول
الكلام بذکرهم وهو الاقوی فی نظری لكثیر
من الدلایل الاول منها ملخص بعض سخنانت

کرد ضمن قدح بر بعضی از ادله سابقه مذکور
شد که عبادات توقیفی است و می باید از شارع
متلقی شود یعنی از جناب شارع بر ما بدلایل
شرعیه ثابت شود و چون دانسته شد که همگی
دلایل مستدلین بر جواز آن درین زمان ضعیف
و علیل است پس عبادت مزبوره درین زمان
حرام بوده باشد انتهی کلامه اقول پوشیده
نماند که نسبت تحریم بشیخ طوسی غلط و خلاف
واقعست و قبل ازین بیان مذهب شیخ کردیم
و عبارت او را ذکر نمودیم و اما سید مرتضی
پس ذکر نمودیم که عبارتش صریح در تحریم نیست
و اما ابو الصلاح اگرچه شهید بوی در بیان
نسبت تحریم داده و لیکن در شرح ارشاد بوی
نسبت استحباب داده و شیخ زین الدین رحمه الله
گفته که هر دو نسبت غلط است بلکه عبارت

و

او صریح در وجوب عینیست و مخفی نماند که عبارتش
اگرچه صریح در وجوب عینی نیست و لیکن ظاهر
در وجوب عینیست زیرا که عبارتش چنانچه علامه
در مختلف نقل نموده برین وجه است لا ینعقد
الجمعة الا بامام الملة او منصوب من قبله او بمن
یتکامل له صفات الجماعة عند تعذر الامرین
و بی شبهه این عبارت ظاهر است در وجوب
عینی و علامه رحمه الله در منتهی و تحریر نه
تصریح بحرمت کرده و نه بجواز و در مختلف
موافقت با مشهور کرده و نسبت حرمت بشهید
خلاف واقعست زیرا که عبارتش در ذکری
برین وجه است و اما مع غیبته کهذا الزمان
ففی انعقادها قولان اصحهما و به قال معظم
الاصحاب الجواز و در بیان گفته و فی الغیبة
او العذر یسقط الوجوب لا الجواز و نسبت

تحریم شیخ زین الدین محض غلط است بلکه اولی
شبهه از قائلین بوجوب عینیست و اما شیخ
طبرسی ظاهر عبارت او در تفسیر عدم وجوب
عینیت نخواست زیرا که در تفسیر خود گفته
لا تجب الا عند حضور السلطان العادل
او من نصبه السلطان للصلوة و اما قاضی
نور الله بر تقدیری که این غلط کرده باشد
از وی بر دور نیست زیرا که غلطهای عظیم کرده
که این در جنب آن نمیاید و از انجمله انکه علاء
الدوله سمنانی را که از سنیان متعصب است
در بعضی از تصنیفات خود ذکر کرده که حسن
عسکری که رافضیان را اعتقاد اینست که بی
اعتقاد بوجود او ایمان درست نیست فوت شد
و این دروغ را سوای این ابله هیچکس نگفته
و شیخ محی الدین حنبلی مذهب در فتوحات دعوی

ختم ولایت کرده گفته که انا الختم الولایه دون
شک و دعوی نموده که خاتم الانبیاء از مشکوة
خاتم الاولیا اکتساب علم میکند و شک نیست
که این دعوی محض کفر است و قاضی نور الله این
دو کس را با این حال در کتاب مجالس از اکابر
و اهل کشف شمرده و از جانب ایشان عذر
گفته که در کشف ایشان غلطی واقع شده
و شناعت این قول بر خبیر بصیر پوشیده نیست
پس از فقهاء کسی قایل بتحریم نیست سوای سلار
و ابن ادریس و انچه مصنف در بیان تحریم
گفته دلایل جواز ضعیف است پس میباید
که حرام باشد باطل و خلاف حق است و دلایل
جواز جمعه چنانچه مذکور ساختیم در غایت
استحکام و متانت است و دلیل کم مسئله از
مسائل فقه در ظهور بدلایل جواز جمعه میرسد

قال المصنف الثانی آنست که شیخ طوسی بر تحریم
بان استدلال نموده است که شرط انعقاد نماز
جمعه امامست یا هر که او را بان مامور سازد و این
اجماع است چرا که زمان پیغمبر الی یومنا هذا
هیچکس بغیر از آن حضرت و خلفا و امرا و مامورین
از جانب ایشان نماز جمعه نگذارده پس معلوم
شد که اجماع جمیع مسلمانانست و اگر این نماز
بر غیبت منعقد می شد ایشان هم از آن طریق
دیگر نمازها میگذاردند پس معلوم شد که
اجماع جمیع مسلمانانست و ابن ادریس گفته است
که اقوی نزد من مذهب شیخ طوسی است
بسبب آن دلایلی که بر تحریم آن استدلال نموده
است از اجماع اهل اعصار و امصار و نزد ما
باتفاق ما که خلاف در میان ایشان نیست
شرط صحت جمعه امامست یا نایبی که برای آن

تعیین نماید و الیوم آن شرط منتفی است و هرگاه
شرط عبادت حاصل نباشد حرام خواهد بود
و اگر مجتهد در زمان غیبت امامت تواند کرد
بر او واجب عینی خواهد بود و نماز ظهر صحیح نخواهد
بود و این خلاف اجماعست انتهی کلامه اقول
پوشیده نماند که این دلیل که شیخ طوسی نسبت
داده نسبتش خلاف واقعست و عبارات
شیخ را درین رساله ذکر نموده ایم که ظاهر آن
وجوب عینیست و احتمال وجوب تخییری نیز دارد
و این دلیل که بغلط بشیخ نسبت داده و در کتاب
سرائر ابن ادریس اقوی ازین نیست و کتابی دیگر
با بن ادریس در فقه نسبت نداده اند در غایت
ضعف است زیرا که مبنی بر دعوی اجماعیست
که قبل ازین بتفصیل بیان بی اصلی و بی اعتباری
آن نموده ایم قال المصنف الثالث استدلال

علامه است در تذکره که اصل در وجوب نماز
ظهر است و بدلیت جمعه مر او را در زمان غیبت
ثابت نیست و احادیث که بر آن وارد شده تاویلات
دارد و شرط وجوب امام اصل است یا نایب
او اجماعا پس شرط جواز هم خواهد بود و در منتهی
المطلب فرموده است که حرامست چرا که شرط
انعقاد آن امام اصل یا نایب اوست باجماع
علمای ما در زمان غیبت آن شرط مفقود است
پس جمعه حرام باشد و ظهر متعین الوجوب
و هو المطلوب هذا ای عزیز بعین بصیرت
در کلام این دانشمند نظر کن که چگونه ظهر را
اصل در وجوب دانسته و چون اصلا آیه شریفه
را دلیل وجوب ندانسته و چون ادعای اجماع
بر اشتراط امام اصل یا نایب خاص او کرده و
مجتهد را نایب ندانسته و اینها همه موافق نیست

که سابقا مذکور شد تا واضح باشد انتهی کلامه
اقول مخفی نماند که این دلیلی که بعلامه نسبت
داده بغایت ضعیف است اولا اینکه گفته که
اصل در وجوب نماز ظهر است غلط است بلکه
اصل در روز جمعه وجوب نماز جمعه است چنانچه
در زمان پیغمبر و ائمه علیهم السلام بوده و بر تقدیر
تسلیم که اصل در وجوب ظهر باشد بدلیت جمعه
بدلایل واضحه معلوم شده چنانچه قبل ازین
بیان آن نموده ایم و دعوی اجماعی که از منتهی نقل
نموده نه اصل و نه اعتباری است چنانچه قبل ازین
بیان کردیم قال المصنف الرابع ملخص استدلال
شیخ شهید است بهمان نحو که از ابن ادریس
گذشت که امام یا نایب امام شرط است و در
زمان غیبت مجتهد را صلاحیت این امر نیست
والا بر او واجب عینی خواهد بود و این خلاف

اجماعست پس حرام خواهد بود انتهی کلامه اقول
بطلان این دلیل نیز ظاهر است زیرا که مبنی بر دعوی
اجماع بی اعتبار است قال المصنف الخامس
قول امام العلام زین العابدین وقبلة الساجدین
علیه الصلوة والسلام است فی زبور آل محمد
وهو الصحیفة السجادیة که در دعای جمعه وعیدین
فرموده اللهم ان هذا المقام لخلفائک واصفیائک
ومواضع امنائک فی الدرجة الرفیعة التی
اختصصتهم بها قد ابتزوها الی ان قال حتی
عاد صفوتک مقهورین مبتزین یرون حکمک
مبدلا وکتابک منبوذا وفرایضک محرفة
عن جهات شرایعک وسنن نبیک متروکة
اللهم العن من الاولین والاخرین ومن رضی
بفعالهم واشیاعهم واتباعهم یعنی خداوندا
این مقام که امامت نماز جمعه وعیدین است

مخصوص

مخصوص خلیفها و برگزیدگان تست واین مقام را که
جای امینان تست در درجه بلندی که مخصوص
ایشان ساخته دیگران بخلاف حق غصب
کرده اند تا انکه بسبب غصب این منصب جلیل
القدر عظیم الخطر خلفای تو مغلوب ومقهور
شدند وحق ایشان مغصوب شد وبدینجهت احکام
شریعت تبدیل یافت وکتاب تو دور افتاد
فرایض تو محرف شد وسنتهای پیغمبر تو متروک
شد خداوندا لعنت کن دشمنان خلفای ترا که
غصب حق ایشان کردند از اولین که سابق
کاند اند و اتباع ایشان از بنی امیه وبنی العباس
واز آخرین که پیروی ایشان کرده اند وهمچنین
لعنت کن بر کسانی که پیروی این عاصیان کنند
واقتدا بنماز ایشان بکنند وهمچنین لعنت کن
بر کسانی که راضی بافعال این جماعت باشند

چه جای کسانی که ممد و معد و معاون ایشان
باشند پس ای مؤمن طالب حق تأمل در کلام خجسته
فرجام این امام معصوم بکن که چگونه اولا حکم
فرموده است که امامت نماز جمعه و عیدین
مخصوص خلیفه خدای تعالی است و هر که سوای
ایشان متصدی آن شود غاصب منصب ایشان
است و چون فرموده است که بسبب غصب
این منصب جلیل القدر احکام الهی تبدیل یافت
و کتاب او دور افتاد و شریعت پیغمبر او محرف
شد چگونه لعنت کرده بر غاصبان منصب مزبور
اولین و آخرین و بر آن جماعتی که بایشان اقتدا
نمایند و همچنین لعنت کرده بر جماعتی که راضی
بافعال این غاصبان بوده باشند چه جای
آنکه بایشان اقتدا کنند و اعانت نمایند پس
ای مؤمن طالب حق رحم بر خود کن و خود را مستحق

لعن خدا و رسول و ائمه معصومین مساز و بعضه
ظهیر پد غرغره مجزی را بفعل آر من انچه شرط
بلاغست با تو میگویم و من انذر فقد اعذر هذا
انتهی کلامه اقول بدانکه مصنف رساله بنابر
غفلتی که از هوای نفس ناشی شده گفتگوهای
ناخوش کرده و صلحا و اتقیای شیعه را که از
جمله ایشان والد او است سب و لعن کرده زیرا که
کم کسی از فقهای شیعه و مجتهدین که بصفت
تقوی و صلاح آراسته بودند در عصر ما و قبل
از عصر ما ترک نماز جمعه کرده اند و عبارات
دعا را غلط تفسیر نموده که شاید بعضی از جاهلان
بی توفیق را اغوا توانند نمود و ایشان را بشک
توانند انداخت بلکه هذا المقام اشارتست
بمقامی که بنی امیه و بنی العباس غاصب آن
بودند که آن خلافت و امامت علیا است

نه بامامت جمعه وعیدین وقرینه برانچه کفتیم
این عبارتست که فرموده که حتی عاد صفوتك
مقهورین مبتزین یرون حکمك مبدلا وفرایضك
محرفة وسنن نبیك متروکة چرا که انچه سبب
این شده که ائمه اهل بیت مقهور باشند
وبه بینند حکم الله را مبدل وفرایض الله را
محرف وسنتهای حضرت را متروک غصب
خلافتست نه غصب امامت جمعه وعیدین
وبر تقدیری که هذا المقام اشاره باشد
بامامت جمعه وعیدین مراد ازان امامت
بر سبیل استقلال خواهد بود زیرا که معلوم است
که نایبان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وآله وحضرت مرتضی علی علیه السلام در
بلاد مسلمین امامت نماز جمعه وعیدین میکرده
اند پس شیعیان در زمان غیبت امام جمعه

وعیدین را بر سبیل استقلال نمیکنند بلکه خود را
مطیع ومنقاد اهل بیت علیهم السلام میدانند
وباذن ایشان این نماز را میکنند پس مستحق
لعن وسب نباشند بلکه مستحق لعن وسب
بنی امیه وبنی العباس وتابعان ایشان باشند
وبر تقدیری که ظاهر این دعا ایشان باشند
که مصنف رساله فهمیده کجا معارضه با قرآن
واحادیث متواتره میکنند والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم قال المصنف وبدانکه علمای
امامیه قاطبة از قائلین بتحریم وجواز هر کی
ادعای اجماع اعصار وامصار بر اشتراط امام
اصل او نایب خاص او کرده اند از الجمله شیخ
طوسی وابن ادریس ومحقق وعلامه وشیخ
فخر الدین وشیخ شهید وشیخ علی وشیخ زین الدین
وقاضی نور الله وشیخ حسین وغیرهم مما یطول

بذکرهم واجماع مزبور بنقل وشهادت این
علمای عظیم الشان متواتر وقطعی شده است
ونیابت مجتهد چنانکه سابقا دانسته شد
ثابت نیست خصوصا در امامت نماز جمعه
پس البته بسبب انتفاء شرط مشروط حرام
خواهد بود اقول قبل ازین ذکر کردیم عبارت
شیخ طوسی را وبیان نمودیم که ظاهر از عبارت
او وجوب عینی است وجماعت دیگر از قائلین
بجواز مثل محقق وعلامه وغیرهم دعوای
اجماع کرده اند برانیکه وجود امام ونایب
خاص شرط وجوب عینیت پس بر تقدیر
صحت دعوی ایشان بانتفاء شرط حرمت
لازم نیاید بلکه لازم عدم عینیت وانیکه
گفته که اجماع بنقل وشهادت این علمای
عظیم الشان متواتر وقطعی شده کلامیست

و

واهی وبصورت زیرا که بیان کردیم که در تواتر
شرط است که مخبر عنه محسوس باشد واجماع
نظری وغیر محسوس است پس متواتر نتواند
شد وایضا بعضی استدلال بر تحریم باستصحاب
نموده که از تذکر کلام سابق ما وجه استدلال
ظاهر میشود اقوال اثبات حرمت از طریق
استصحاب بر تقدیری که استصحاب حجت شرعی
باشد بصورت وبی معنیست چرا که نماز جمعه
قبل ازین حرام نبوده تا حکم توانیم کرد پس بر
بقای او بر ما کان علیه بلکه استصحاب
مقتضی وجوب عینیت زیرا که در زمان
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
وائمه علیهم السلام واجب عینی بوده واصل
بقای وجوبست علی ما کان قال المصنف
وایضا استدلال نموده اند بعضی از دلیل عقلی

که حکما و متکلمین بر وجوب نصب امامت اقامت
نموده اند و ملخص آن اینست که اجتماع بنی نوع
انسان در یک مکان که هر یکی مختلف الآرا
و الدواعی اند و طبایع بشری انسان مقتضی
انواع شرور و آفات و مؤدی بتغلب متغلبان
و تسلط ظالمان و ظلم بر ضعیفان میشود
و گاه باشد که مؤدی بخروج خوارج و سلطنت
اشرار بشود و اینها مستلزم ریختن خونها
و فساد عرضها و تلف مالهاست بلکه گاه
باشد که موجب تبدیل ملل و ادیان حقه
بمذاهب فاسده بشود همچنانکه بر عارفین
بتواریخ ازمنه ماضیه مخفی نیست بنابرین حکمت
کامله شامله الهیه اقتضای نصب امام
عادل و پادشاه قادر قاهری نمود که در میان
ایشان بقانون عدالت شرعا عمل نماید

دفع

دفع شر اشرار و دفع این مفاسد بشمار بکند
و امور دنیوی و اخروی عالمیان را بقانون
عقل قویم و شریعت مستقیم نظام بخشد
و فرقه ناجیه امامیه بهمین مقدمه اثبات
وجوب عصمت امام مزبور نموده اند که این
پادشاه والاجاه میباید که معصوم از فسق
و فجور و مبرا از سهو و نسیان بوده باشد
و الا ظلم و خطا بر وهم دیگران جایز خواهد بود
و او هم در زلل ایشان محتاج بامامی دیگر خواهد
بود و تسلسل لازم خواهد آمد و این محال است
بنابرین واجب شد که آن امام معصوم باشد
و چون عصمت امریست خفی و بغیر از خدای
تعالی کسی آنرا نمی تواند دانست واجبست که
آن امام من عند الله منصوب باشد تا دانسته
شود که او معصومست پس اختیار خلق را

چنانکه علمای عامه بان قایل شده اند در نصب
امام مدخل نباشد و نصب پادشاه دین پناه
معصوم قرینه ارسال رسل و انزال کتب است
بلکه در اخبار و اثار روا رد شده است و علما
نیز بدان قایل شده اند که منکر امامت ابرار
منکر نبوتست چرا که نبوت ریاست دین است
و امامت ریاست دین و دنیاست و آن لطف
خاص است و این لطف عام و منکر لطف عام
ابرار منکر لطف خاص است و چون ثابت شد
که اجتماعات موجب نصب امام معصوم است
که در میان ایشان باشد و اجتماعات جمعات
و اعیاد از اکبر اجتماعاتست چرا که هرگاه از
فرسخ مما دون جمیع مکلفین را الا ما استثنی
در یک مکان جمع باید شد بنابرین دایره رسم
میشود که قطر آن چهار فرسخ و محیط آن دوازده

این

پوشیده نماند که این فرق که مصنف در میان
نبوت و امامت کرده در اینکه نبوت ریاست دین
و دنیاست بوجه و بصورت نبوت بلکه در دنیا
هر دو یک مرتبه دارند و اینکه نبوت را لطف
عام دانسته اند که نبوت لطف است [illegible]
و واجبات عقلیه نه در واجبات شرعیه و تمکین
بلکه نبوت در واجبات در واجبات شرعیه
و امامت لطف است در واجبات اصطلاح متکلمین
و عقلیه زیرا که لطف [illegible]
هو ما یقرب الی الطاعة و یبعد عن المعصیة
و لا یکون له نصیب من التمکین [illegible]
گفتگوی متکلمین و تحقیق تردد ما اثبت
که امامت لطف است در واجبات عقلیه
و بعضی از واجبات شرعیه و تمکین است
در بیاری از واجبات شرعیه که دلایل
عقلیه بر آن قایم نباشد و در کتاب
اربعین بیان این نموده ایم
[illegible]

فرسخ و کوهی باشد که هر که داخل این دایره است
از دو فرسخ که نصف قطر است بمرکز آن که مکان
امامست واجب الحضور باشد و این اجتماع نزد در
زنل دیگر اجتماعاتست که هر کسی بحال خود باشد
بلکه درین اجتماع لازم است که بر سر یک کس
بوده باشد که همگی آن خلق او را پیشوا و مقتدای
خود دانند پس هرگاه طبایع بشری همگی مقتضی
انواع فساد بوده باشد و این امام مقتدای
ایشان هم در زنل ایشان جایز الظلم و الخطا بود
باشد و امام معصوم ظاهر نبوده باشد ظاهر است
که ازین قسم اجتماعی که چندین هزار کس جمع شوند
و یک کسی را که معتقد بوده باشند مقتدای خود
دانند فتنها روی نماید که پادشاهان عظیم
الشان با شمشیر خون آشام اطفای نایره ایشان
نتوانسته بود و مدتها ی مدید سلطنت

در سلسله ان شغلبان ماند وخوابها از ایشان
بدین مبین ودنیای عالمیان رسیده بنابرین است
که انعقاد این قسم اجتماعات بدون ظهور امام
معصوم جایز نیست وملخص انچه مذکور شد
شیخ رئیس حکمای اسلام ابو علی الحسین بن عبدالله
بن سینا البخاری در مبحث امامت از کتاب
شفا بعبارتی شافی وافی مختصر ادا نموده است
که ترجمه ان اینست که بر پیغمبر واجبست که عباداتی
چند قرار دهد ومفروض سازد که ان عبادات
بدون خلیفه او منعقد نشود وان امور جامعه است
مثل صلوة اعیاد که جمعه از انجمله است واین
اجتماع که بر سر آن خلیفه واجب میشود موجب
اعتبار واقتدار وارتفاع شان او میشود ومستلزم
اتباع وانقیاد خلق مر او را میشود در کلام
این حکیم عظیم الشان تامل نمایید که چون نماز

جمعه

جمعه وعیدین را بدلیل عقلی بواسطه اعتبار خلیفه
پیغمبر واجب ساخته است وچگونه اثبات
نموده که این اجتماع بر سر امام که خلیفه پیغمبر است
میباید بشود وبدون حضور انحضرت جایز نیست
وچون حکم کرده است که این قسم اجتماعی بر سر
امام موجب ارتفاع شان واعتبار واقتدار
میشود ومستلزم اتباع خلق وانقیاد ایشان
مر او را میشود ونعم ما قیل کلام الحکما ملغوز
مرموز اگر کسی گوید که بنابرین چه میگویند
در همه اجتماعات که در اطراف عالم از اصناف
بنی آدم بهم میرسد خصوصا هر ساله که در مکه
معظمه ومدینه مقدسه که از اطراف عالم یکساله
راه وبیشتر وکمتر چندین هزار کس از اصناف
امم مختلفه در یک وقت ویک مکان مثل عرفه
ومشعر ومنی جمع میشوند وملاقی با هم میباشند

و اصلا فساد و شورش و خروج و عروجی هم
نمیرسد و احوال ایشان بخیر و خوبی میگذرد
پس دلیل شما بر وجوب نصب امام معصوم
ناتمام باشد جواب آنست که دفع بعضی مفاسد
در بعضی احوال از سلاطین جور و حکام عرف
اگرچه کافر بوده باشد هم میشود اگر گویند
بنابرین سلطان جایر بلکه کافر هم کافی باشد
هیچ احتیاج بامام معصوم نباشد جواب آنست
که این سخن خلاف اجماع فرقهٔ ناجیه امامیه است
و مخالف اصول ایشانست ~~که این سخن خلاف~~
و هر که متدین بدین اثنا عشری بوده باشد
این سخن را نمیتواند گفت و اگر سنی یا کافری اینرا
بگوید در جواب او میگوییم که ما اینجا وجوب اینرا
عقلا و شرعا اثبات نمودیم تحصیل این نظامیست
که عقل متین و شرع مبین اقتضای آن کند

که احوال و امور دنیوی و اخروی عالمیان بآن
منتظم شود و ظاهر است که این قسم نظامی از سلاطین
جور و کفره ممکن الحصول نیست و آن نظامی را
که نوعی حصول آن با آن سلاطین کرده اند نیز آن
نظامیست که ما وجوب حصول آنرا اثبات نمودیم
بلکه این نظام که بر قانون عقل و شریعت است
عین مفسده است و حق سبحانه و تعالی حصول آنرا
حرام ساخته است و اگر نظام است که از
سیاستهای بسیار و جریمهای بیشمار که همگی
مخالف شرع و عقلست و عین مفسده است
بسیاری از مفاسد دفع میشود و اما از مقوله
دفع الفاسد بالافسد است والمستعیذ من
الرمضاء بالنار است و آن هم که نوعی حصول آن
کرده اند در امور دنیوی است و ما وجوب نصب
امام را بواسطهٔ نظام و انتظام احوال دنیوی

واخروی عالمیان بقانون عقل قویم وشرع
مستقیم اثبات نمودیم واظهر من الشمس است
که این قسم نظامی از غیر امام معصوم ممکن الحصول
نیست هذا بدانکه از انچه بیان نمودیم فساد کلام
منسوب ببعضی علمای ما ظاهر میشود بمقتضای
حبك الشئ یعمی ویصم وحب جاه وریاست
وپیشوایی وامامت که موجب حصول زخارف
کاسده فاسده دنیویست دیده بصیرت ایشانرا
پوشیده مصداق ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم
وعلی ابصارهم غشاوة شده گفته اند که ما جماعات
عظیمه را می بینیم بدون امام معصوم در مواقف
عظیمه مثل عرفه ومشعر ومنی ومانند اینها هیچ
مفسده وفتنه واشوب بهم نمیرسد لیکن مظنه
فتنه بر تقدیر حضور امام معصوم اظهر است
چنانکه مخفی نیست بر کسی که واقف بر سیرت

حضرت امیر المؤمنین است که در زمان خلافتش
چهار شد از ریختن خون مسلمانان وفتنهای بی
پایان وخروج خارجیان واختلاف مردمان
وراویان وانچه بخلاف اینها در زمان اول
وثانی بهم رسیده از اتفاق مسلمانان ونظام انتظام
احوال ایشان وفتح بلاد بی پایان بشمشیر ایشان
در اسلام ونصرت اسلام ومسلمانان وانتشار
کلمه اسلام در میانه عالمیان انتهی بدانکه بر هر کسی
که ادنی شعوری داشته باشد ظاهر است که
سخن اول را چنانچه بیان شد کسی که شیعه اثنا
عشری باشد نمیتواند که مخالف اصول امامیه
است وسخن اخر را کسی که متدین بدین اسلام
باشد هم نمیگوید چرا که اجماع جمیع مسلمانان
منعقد شده است که خلافت بعض منعقد
میشود اثنا عشریه واسماعیلیه ازاسعین

میدانند و غیر معصوم را جایز الامامه نمیدانند
و بقیه فرق اسلامیه او را بهتر از خلفا باتفاق
مسلمانان میدانند چنانکه شیخ ابو علی در بحث
امامت شفا کفته که خلافت بهر دو روش
منعقد میشود اما خلافت بنص اقوی و صواب
تر است و هیچ کس از مسلمانان قایل نشده است
که خلافت امام معصوم قبیحست و مستلزم خراب
عالم و هلاک بنی آدم و ضعف اسلام است
و خلافت غیر معصوم که به بیعت دو سه کس
بوده باشد یا بوصیت یک کس مثل ابو بکر و عمر
علیهما اللعنه بهتر است و موجب انتشار صیت
اسلام و قوت او و فتح بلاد و اتفاق مسلمانانست
نعوذ بالله من هذه الهفوات الهادمه لارکان
النبوات و الامامه ببین که حب جاه و اعتبار
کار بنی آدم را بکجا میرساند که از علمای عظیم

الشان

الشان این قسم سخنان سر میزند خدای تعالی
تعالی جمیع بندکانش را از شر شیطان و نفس
اماره حفظ کند انه علی ما یشاء قدیر و السلام
علی من اتبع الهدی و خشی عواقب الردی
انتهی کلامه و تمت الرساله اقول ای عزیز من
بدانکه مصنف رساله دعوی عظیمی کرده و از
بی دلیلی زحمت بسیاری کشیده و کفتکوهای
بسیار که هیچ نوع دلالت بر مدعای وی ندارد
کرده در واقع چه منافات میان اینکه وجود
امام معصوم ضرور باشد از برای نظام عالم و میان
اینکه وجود امام معصوم و نایب خاص او در
انعقاد جمعه دخلی نداشته باشد چه مانعست
از اینکه امام معصوم مرخص و ماذون
سازد شیعه خود را در نماز جمعه در حالتی
که خوفی نباشد در واقع جمعه مفسده

بران جمعیت مترتب خواهد شد بلکه
تحقیق اینست که این نوع جمعیتها وسیله
آگاهی غافلان و ازدیاد آگاهی
آگاهانست در واقع این استحسانات
عقلیه که مصنف ذکر نموده و از ابو علی
نقل کرده چون تواند بود که دلیل
حکم شرعی شود با آنکه خود پیش ازین
ذکر نموده که احکام الله توقیفی است
یعنی موقوف است بر حکم شارع پس هر که
بی نص شارع حکمی کند مصداق
این آیه خواهد بود و من لم یحکم بما
انزل الله فاولئك هم الفاسقون بدانکه
درین مقام گفتگوهای بسیار میتوان کرد
ولیکن اختصار نمودیم تا موجب
ملال خاطرها نشود
م م م
م م
م

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله
الطاهرین پوشیده نماند که در شب
شنبه بیست ویکم شهر ربیع الثانی سنه ست
وسبعین بعد الالف بعد از ادای عشاء من
یکی از صلحاء اخبار نمود که فاضل مشهور
معروف مولانا خلیل وفقه الرب الجلیل کتبا
برساله که در تحریم نماز جمعه نوشته نموده
در ین ولا تکفیر جمعی میکند که بمدد توفیق رب

العزت بنماز جمعه اشتغال دارند والتماس نمود
که در رد کلمات او تالیف رساله نماید حسب
الالتماس ان مرد صالح بعد از استخاره این رساله
در ابطال غلطهای این مرد فاضل وبیان وجوب
نماز جمعه تالیف نمود وانرا بهجاء الحق موسوم
گردانید والله المستعان اگر پرسند که دلیل شما
بر وجوب نماز جمعه چیست در جواب گوییم
که دلیل بر وجوب نماز جمعه کلام خدا واحادیث
صحیحه صریحه حضرت مصطفی ومرتضی وائمه
هدا علیهم السلام است وبر متتبع صاحب بصیرت
پوشیده نیست که این مقدار احادیث صحیحه
صریحه که در باب وجوب نماز جمعه وارد شده
در کم مسئله از مسائل فقهی روایت شده
وما دلایل وجوب جمعه را بر سبیل تفصیل
در رساله رد رساله فاضل مرحوم مولانا حسن

علی بن المرحوم ملا عبد الله شوشتری ذکر نموده
ایم و درین رساله نیز انشا الله دلایل وجوب
جمعه را بر وجه اختصار مذکور خواهیم ساخت
ومیتوان گفت که نماز جمعه صاحب اعجاز است
و از اعجاز او همین بس است که این مرد فاضل
جلیل القدر چون در مقام نگارش در آمده
غلطی چند از وی صادر شده که نسبت یکی از این
غلطها را با دنی شاگرد انش نتوان کرد بلکه
رسوائی آن غلطها در مرتبه ایست که هرگاه
آنها را اگر نویسند و باطراف عالم فرستند
پس هر که آنرا بخواند و بهبیند بعد از تعجبات
بسیار بی تامل حکم بر بطلانش نماید شک نیست
که صدور این نوع غلطها در تحریم نماز از این
نوع مرد فاضل با صحت مزاج دماغ نیست
مگر از اعجاز نماز جمعه مخفی نماند که رساله

این فاضل اگرچه بصاحبش ضرر دینی و دنیوی
رسانید ولیکن بنماز جمعه ضرری نرسانید بلکه
رواجش را زیاده گردانید زیرا اگر جمعی که شکی
در نماز جمعه داشتند ببرکت مطالعه این رساله
شک ایشان زایل گردید و امید هست که این
فاضل نیز اگر نفس را از هوا نهی نماید و بچشم انصاف
رساله خود را مطالعه فرماید از گفتهای خود
پشیمان شود و از معتقدان وجوب نماز جمعه
گردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
اگر پرسند که غلطهای این فاضل که از اعجاز
نماز جمعه دانسته اید کدامست در جواب گوییم
که غلط اولش اینست که گفته که نماز جمعه
با کسی که غیر امام وغیر نایب خاص امام باشد
مستلزم فسادست زیرا که مردم از چهار فرسخ
در چهار فرسخ جمع میشوند و کثرت میشود پس

ازین کثرت فتنه وفساد ناشی میشود وهرچه
مستلزم فتنه وفساد باشد واجب نباشد
واین دلیل درغایت ضعف وسستی است
زیراکه احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم
السلام درباب ترغیب مومنین بنماز جمعه
وارد شده پس اگر نماز جمعه مستلزم فساد
می بود مومنانرا بدان ترغیب نمیفرمودند و بر
عاقل متتبع پوشیده نیست که در زمان بنی امیه
وبنی عباس وسایر ملوك اهل سنت جمعیتهای
عظیم از برای نماز جمعه واقع میشده وبا انکه
پیشمازان ایشان فسقه وفجره بوده اند از آن جمعیت
ایشان فتنه وفسادی لازم نیامده پس چه
گنجایش دارد که جمعیت با پیشمازان شیعه
که عدالت وصلاح وتقوی در ایشان معتبر است
مستلزم فتنه وفساد باشد واز قول این

فاضل لازم اید که نماز جماعت نیز جایز نباشد
زیراکه در شهرهای معظم پیشمازی که بزیور
صلاح وتقوی اراسته باشد مردمان از برای
ادراك ثواب جماعت جمیت عظیم با وی
میکنند وزیاده از جمعیت نماز جمعه زیراکه
جماعتی بنا برغلبه هوای نفس حکم بر حرمت
نماز جمعه میکنند ومردمانرا از کردنش منع میمایند
بخلاف نماز جماعت که اهل هوا بر مضایقه
در کردنش ندارند وعنقریب مذکور خواهد شد
که اعتقاد این مرد فاضل نیست که هرگاه هفت
کس جمع شوند در روز جمعه چهار رکعتی را
با خطبتین سنت موکد است وثوابش مثل
ثواب نماز جمعه است که با نایب خاص امام
گزارده شود وهرکه در سه جمعه متوالی نماز
چهار رکعتی با لخطبتین حاضر نشود حق تعالی

طبع و مهر میکند پس بی شبهه مردمان از برای
تحصیل ثواب عظیم از ترس و بیم اینکه مبادا
دلهای ایشان را مانند دلهای منافقان طبع
و مهر نماید در نماز چهار رکعتی با خطبتین حاضر
میشوند و کثرت عظیم حاصل میشود پس آنچه
این مرد فاضل بر معتقدان وجوب نماز جمعه
لازم آورده بر خودش نیز لازم می آید و مخفی
نماند که عنقریب بیان خواهیم کرد که حکم بر
استحباب نماز چهار رکعتی با خطبتین بدعت
و اختراع است و احدی از اهل اسلام قائل
بان نشده و دیگر از قول این فاضل لازم
آید که جمعیت بر سر امیران حاج نیز جایز نباشد
زیرا که کثرت و جمعیت حجاج بغایت عظیم است
این طرفه است که این مرد فاضل با آنکه منکر
اهل اجتهاد است و بر ایشان طعنه می زند

که بدلایل عقلیه ظنیه عمل میکنند و با این حال
خود این نوع اجتهادی کرده و بدلیلی متمسک
شده که از آن ظن ضعیفی نیز حاصل نمیشود والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

از غلطهای او غلطیست که در تفسیر آیه سوره
جمعه کرده حضرت حق سبحانه و تعالی در این
سوره فرموده که یا ایها الذین آمنوا اذا نودی
للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله
وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون فاذا
قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا
من فضل الله و ترجمه این آیه چنانچه مفسرین جمیع
فهمیده اند و حدیث در بیانش وارد شده
اینست که هرگاه ندا یعنی اذان واقع شود از برای
نماز در روز جمعه سعی کنید بسوی ذکر خدا
و بیع را واگذارید این نماز از برای شما بهتر است

اگر بدانید و هرگاه نماز تمام شود منتشر و پراکنده
شوید و طلب فضل الهی نمایید مفسّرین و علما
و فقها اتفاق کرده اند که مراد از ذکر الله که در این
آیه واقع شده نماز جمعه است با لخطبه نماز جمعه
و شک نیست در اینکه این آیه را هرکه
بخواند که ادراک و وقوفی و معرفتی بزبان عرب
داشته باشد سوای امر بنماز جمعه چیزی نمی فهمد
و این مرد فاضل در تفسیر این آیه گفته که مراد
از صلوة درین آیه نماز غیر جمعه است که اولش
شنبه باشد و آخرش پنجشنبه و مِن را که در مِن
یوم الجمعه است از برای بیان ندانسته بلکه
از برای ابتدا دانسته و بی شک این تفسیر
غلطی که بخاطر این مرد فاضل رسیده از روزی
که قرآن نازل شده تا این زمان هرگز بخاطر
کسی نرسیده و احدی از هفتاد و سه گروه

امت بآن قایل نشده و گمان اینست که تا زمان
ظهور حضرت صاحب الامر علیه السّلام که آخر
ایام دنیاست بخاطر کسی نخواهد رسید بدانکه
ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب من لا یحضره
الفقیه حدیثی روایت کرده و حدیث اینست
که سال ابو ایوب الخزاز ابا عبد الله علیه السلام
عن قول الله عزّ و جلّ فاذا قضیت الصلوة فانتشروا
فی الارض و ابتغوا من فضل الله فالصلوة یوم
الجمعه و الانتشار یوم السّبت معنی حدیث
اینست که ابو ایوب ازین آیه پرسید حضرت
در جواب گفت که نماز در روز جمعه است
و انتشار در روز شنبه است این مرد فاضل بعد
از آن که این حدیث را نقل کرده ذکر حکایتی
نموده و گفته که بر شخصی که این حدیث مستند
ساخته بود و میگفت که مراد از فانتشروا انتشار

در روز شنبه است گفتم که بنا برین مخاطبانرا در
آیه فاذا طعمتم فانتشروا میرسد که گویند که بعد از
خوردن طعام که امشب اینجا میخوابیم و فرداش
انتشار خواهیم کرد خدایش خیر دهد که ساکت
شد مخفی نماند که این اعتراضی که این مرد فاضل
کرده در واقع اعتراض بر حضرت امام جعفر
علیه السلام است که عارف بمرادات الحدیث
بلکه در واقع اعتراض بر خداست بنا برین
انشخص سکوت اختیار نموده و این مرد فاضل
را جواب نگفته و جوابش با خدای عز و جل
و امام علیه السلام واگذاشته والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم   از غلطهای
او اینکه نماز جمعه را سه قسم کرده دو رکعتی
با دو خطبه و چهار رکعتی با دو خطبه و چهار
رکعتی بی خطبه و گفته که در وقتی که نماز جمعه

دو رکعتی صحیح باشد با امام مبسوط الید یا مامور
بخصوصه از جانب او میسر نباشد ثواب نماز
چهار رکعتی بالخطبتین بمنزله ثواب دو رکعتیست
که با مامور بخصوصه از جانب امام است بی شبهه
کسی از علما و فقهای هفتاد و سه گروه نماز چهار
رکعتی با دو خطبه را از اقسام نماز جمعه ندانسته
و بی شبهه اگر کسی با نماز چهار رکعتی در روز
جمعه دو خطبه بخواند از اهل بدعت خواهد
بود و همچنین کسی که فتوی دهد بر استحباب
دو خطبه با نماز چهار رکعتی از اهل بدعت
خواهد بود والله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم   اینکه این مرد فاضل
بنا بر اینکه گمان کرده که نماز چهار رکعتی
بالخطبتین از اعمال مشروعه است و دلیل
این حدیث صحیح که محمد بن مسلم از احدهما ع

روایت نموده قال سالته عن اناس فی قریة
هل یصلون الجمعه جماعة قال نعم یصلون اربعا
اذا لم یکن من یخطب و ترجمه این حدیث اینست
که گفت که پرسیدم از حضرت امام محمد باقر
یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السّلام
که جماعتی از مردمان در قریه هستند آیا نماز
جمعه را بالجماعت بجای آورند حضرت گفت
آری نماز چهار رکعت بجای آورند اگر کسی نباشد
که از برای ایشان خطبه بخواند یعنی اگر کسی
باشد که خطبه بخواند نماز چهار رکعت نکنند
بلکه دو رکعت بگذارند و چون این مرد فاضل
این حدیث را غلط فهمیده گفته که اگر شخصی
که جامع شروط خطبه است نباشد اکتفا بچهار
رکعت میکنند و اگر باشد ضم خطبه بچهار
رکعت میکنند بی شك این غلط را از زمان

ائمه علیهم السّلام تا امروز کسی نکرده و معلوم نیست
که تا قیامت کسی این غلط از وی صادر شود
بی شبهه این حدیث دلیل است بر اینکه نماز
جمعه بر اهل قریه واجبست بشرطی که کسی در
میان ایشان باشد که قدرت بر ادای خطبه
داشته باشد اگر پرسند که این مرد عزیز این غلط
عظیم که حکم باستحباب نماز چهار رکعتی با خطبتین
باشد چگونه کرده و از کجا فهمیده با آنکه مخالف
اجماع جمیع اهل اسلام است در جواب گوییم
که در رساله خود تصریح نموده که این را از کلام
شیخ طوسی علیه الرّحمه در کتاب خلاف
فهمیده پس مناسب اینست که درین مقام
عبارت شیخ طوسی را نقل نماییم و بیان کنیم
طریق غلط او را بدانکه شیخ طوسی در کتاب
خلاف بعد از آنکه شرط دانسته در نماز جمعه

وجود امام را یا کسی که امام اورا امر کرده باشد
بامامت جمعه برخود اعتراضی کرده وجوابی
از ان گفته وعبارتش اینست فان قیل الیس
قد رویتم فیما مضی وفی کتبکم انه لا یجوز لاهل
القرایا والسواد والمؤمنین اذا اجتمعوا العدد
الذی ینعقد بهم ان یصلوا الجمعة قلنا ذلک
ماذون فیه مرغب فیه فجری مجری ان ینصب
الامام من یصلی بهم ومعنی این کلام اینست
که اگر گفته شود که ایا نه شما خود روایت
کرده اید در زمان گذشته ودر کتابهای شما
مذکور است که جایز است اهل قری ومؤمنین را
که نماز جمعه بجای آورند هرگاه اجتماع کنند
وعدد ایشان عددی باشد که جمعه بدان
منعقد شود درجواب گوییم درجواب گوییم
که اهل قری ومؤمنان ماذونند ازجانب ائمه

علیهم

علیهم السلام ودرین باب ترغیب کرده اند واین
اذن وترغیب ائمه بمنزله اینست که کسی را نصب
نمایند از برای نماز جمعه واین مرد فاضل کلام
شیخ را بعنوانی تفسیر کرده که هرگز بخاطر شیخ
وغیر او نرسیده وبخاطر کسی نخواهد رسید گفته
که رویتم که در کلام شیخ است بتشدید واو است
که مصدرش ترویه باشد بمعنی سیراب ساختن
وحاصل آنچه ازین کلام فهمیده وگمان کرده
که مراد شیخ اینست که اگر گفته شود که شما سیراب
ساختید یعنی تقویت نمودید در پیش این مذهب را
که شرطست که در نماز جمعه وجود امام یا کسی
که مامور باشد ازجانب امام وحال آنکه در کتابهای
شما هست که مؤمنین واهل قری نماز جمعه بجای
آورند هرگاه عدد جمعه بهم رسد واین مستلزم
فتنه وفساد است درجواب میگوییم که ان نماز

كه در كتابها مذكور است كه انرا بايد كزارد از نماز
چهار ركعتى با خطبتين است وان مستحب است
وثوابش مثل ثواب جمعه دو ركعتيست كه با نايب
خاص امام كزارده شود وچون مستحب است
مستلزم فتنه وفساد نيست بر اهل بصيرت
پوشيده نيست كه اين غلط بغايت عظيم است هركز
كسى رويتم را بتشديد وا نخوانده اگرچه اين فاضل
از لفظ رويتم با تشديد فهميده هركز كسى نميفهمد
واز عبارت ذلك ماذون فيه مرغب فيه استحباب
نماز چهار ركعتى با خطبتين فهميده ومحال است
كه كسى اين معنى را ازين عبارت بفهمد واز اين
عبارت كه تجرى مجرى ان ينصب الامام من يصلى
هم فهميده كه نماز چهار ركعتى با دو خطبه
ثوابش مثل ثواب نماز جمعه دو ركعتى با خطبه است
كه با نايب خاص امام كزارده شود وممكن نيست

كه احدى

كه احدى از اهل بصيرت اينچنين بفهمد وچون
اين مرد فاضل عبارت شيخ را غلط فهميده بنا
برين استحباب نماز جمعه چهار ركعتى با خطبه را
مذهب خود ساخته وچنانچه مذكور خواهد شد
شرط دانسته در استحباب چهار ركعتى بالخطبه
اينكه عدد جماعت پنج كس باشد واكر هفت كس
باشد استحباب چهار ركعتى بالخطبه را مؤكد
دانسته ولازم دانسته كه خطبه نماز چهار ركعتى
را بعد از نماز بجاى اورند چنانچه مذكور خواهد
شد وكفته كه هركاه دو كس امامت كنند
ونماز چهار ركعتى با خطبتين بكزارند بايد كه
فاصله ميان اين دو امام يك فرسخ باشد واكر
كمتر از يك فرسخ باشد انرا مكروه دانسته و مستحب
دانسته كه از براى رفع كراهت در يك جا جمع
شوند ونماز كنند شك نيست در اينكه اين غلطها

بغایت رسواست و مخالف اقوال جمیع اهل اسلام است
و بدعت محض است اگر پرسند که این غلطهای عظیم
این مرد بزرگ از چه کرده در جواب گوییم که چون
عبارت شیخ طوسی را در کتاب خلاف غلط فهمید
و گمان کرده که شیخ نماز چهار رکعتی با خطبتین را
مستحب دانسته چنانچه مذکور شد بنابرین اکثر
احادیث را که در باب وجوب جمعه و شروط جمعه
وارد شده بر نماز چهار رکعتی با خطبتین حمل کرده
و بنابرین در آن شرط دانسته که عدد جماعت
پنج باشد یا هفت و شرط دانسته که عدد جماعت
پنج باشد یا هفت و شرط دانسته که فاصله در میان
دو جماعت یک فرسخ باشد و چون در بعضی از
احادیث ذکر نماز پیش از خطبه واقع شده مثل
اتمم بعضهم و خطبهم بنابرین لازم دانسته که خطبه
بعد از نماز چهار رکعتی باشد والله یهدی

من یشاء الی صراط مستقیم   از غلطهای
او غلطیست که در حل این حدیث کرده عن زراره
عن ابی جعفر علیه السلام قال فرض الله علی الناس
من الجمعة الی الجمعة خمساً و ثلثین صلوة فیها
صلوة واحدة فرضها الله فی جماعة وهی الجمعة
ووضعها عن تسعة عن الصغیر والکبیر
والمجنون والمسافر والعبد والمراة والمریض
والاعمی ومن کان علی راس ازید من فرسخین
و ترجمه این حدیث اینست که فرض کردانیده است
الله تعالی بر مردمان از جمعه تا جمعه سی و پنج
نماز و از جمله این سی و پنج نماز یک نماز را الله
تعالی فرض کردانیده است در جماعت که آن
نماز جمعه باشد و از نه کس آنرا ساقط ساخته
و آن نه کس صغیر است و پیر و دیوانه و غلام و زن
و بیمار و کور و کسی که منزلش زیاده از دو فرسخ

دور باشد بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست
که این حدیث دلیل است بر وجوب نماز جمعه
بر هر کس سوای این نه کس و این مرد فاضل خود سلم
که این حدیث از دلالت بیرون برد گفته فرضها
الله تعالی فی جماعة دو احتمال دارد اول
اینکه فرضها بمعنی قطعها یا بقا باشد بهمین معنی
وفی از برای سببیت یا بمعنی مع باشد و جماعة
بتشدید میم بصیغه مبالغه مثل علامه بمعنی خطبه
امام مفترض الطاعه مبسوط الید و صاحب
مملکت باشد و خطبه او بغایت جمع کننده خلایق
است و باعث قصر رباعیه ظهر است و دوم آنچه
متبادر با قلام کاتبان و اذهان عامیان است
و آن اینست که فرضها بقا باشد بمعنی اوجبها
و اوعد علی ترکها وفی برای ظرفیت باشد
جماعة بتخفیف میم باشد و بنابرین سیاق این

حدیث

حدیث رکیک میشود و دلالت میکند بر اینکه
ظهر آدینه مفروض نیست بر این نه کس زیرا که
بر تقدیر ظرف برای بیان شرطست مخفی نماند
که حاصل این معنی حدیث بر وجهی که این مرد
فاضل فهمیده اینست که فرض گردانیده است
الله تعالی بر مردمان از جمعه تا جمعه سی و پنج
نماز و در آن یک نماز است که الله تعالی فرض
و قطع نموده است آنرا یعنی قصر گردانیده است
آنرا بسبب جماعة بتشدید یعنی خطبه امام بی شبهه
این غلط بغایت رسواست بی شک این حدیث
بر وجهی که ترجمه نمودیم معنیش رکیک نمیشود
و از آن فهمیده نمیشود که ظهر آدینه از نه کس
ساقط میشود بلکه بنا بر تفسیر این مرد فاضل
معنی این حدیث رکیک خواهد بود بی شبهه
این غلطیست بغایت رسوا کسی هرگز فرضها را

فرضهما با قاف نخوانده وفرضها را با فا بمعنی
فرضهما بقاف ندانسته واحدی از اهل بصیرت
جماعه را بر وزن علامه نخوانده وخطبه امام ازان
نفهمیده این غلطها غلطی چند است که ممکن نیست
که از اهل معرفت صادر شود واین نیز طرفه است
که گفته مراد از صغیر که نماز جمعه از وی ساقط است
کسیست که در اوایل بلوغ باشد وهنوز موی روی
ندارد باعتبار آنکه داخل شدن او در هجوم مأموم
عام جمعه امام باعث ضرر عظیم است وگفته
که مراد از مجنون کسیست که جنونش دوری
باشد این فتواها بغایت غریب است ومخالف
مذهب جمیع اهل اسلام است والله یهدی
من یشاء الی الصراط مستقیم
غلطیست که در حل این حدیث کرده که انما
وضعت الرکعتان اللتان اضافهما النبی صلی الله

علیه وآله یوم الجمعة للمقیم لمکان الخطبتین مع
الامام فمن صلی یوم الجمعة فی غیر جماعة فلیصلها
اربع رکعات کصلوة الظهر فی سایر الایام
وترجمه این حدیث اینست که ساقط میشود دو
رکعت که اضافه نموده آنحضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله در روز جمعه از برای مقیم بواسطه
وجود دو خطبه با امام پس هر که نماز کند در
روز جمعه در غیر جماعت پس باید که از چهار
رکعت بگذارد مثل ظهر در باقی ایام بی شبهه
این حدیث دلالت میکند بر وجوب نماز
جمعه که دو رکعت باشد با دو خطبه هر که
نماز کند در جماعت واین مرد فاضل خواسته
که نوعی کند که این حدیث دلالت بر این مدعا
نداشته باشد بنا برین گفته که در فی غیر جماعة
دو احتمال دارد اول اینکه غیر منون باشد

وتوین عوض مضاف الیه محذوف باشد
بتقدیر غیر مکان الخطبتین مع الامام وجماعه
بفتح میم والف وعین بی نقطه وتاء وحدت
منصوب ومفعول صلی باشد ومراد غاز
جماعت باشد پس ضمیر فلیصلها راجع بجماعة
باشد واین از قبیل اکتفا بفرد خفی باشد برای
انکه حکم منفرد معلوم شود بطریق اولی دوم
اینکه غیر مضاف باشد وجماعه بفتح جیم
وتخفیف میم والف وعین وتاء وحدت وتنوین
تعظیم واختصاص باشد یا بجای تا ضمیر راجع
بامام باشد وضمیر فلیصلها راجع بمفعول صلی
باشد که محذوف است الجماع انچه مشتمل بر علای
واگر جماعة بتاء بدو نقطه در بالا باشد وتنوین
از برای تعظیم واختصاص نباشد لازم می اید
که فرد جلی مذکور وفرد خفی متروک باشد

وان

وان فرد خفی جماعتیست که جامع عدد وشروط
جمعه دو رکعتی در حضر نباشند در جواب میگوییم
که بی شبهه عارفان بلغت عرب هرگز تقدیر
مضاف الیه از برای غیر درین مقام نمیکنند
وهرگز جماعة را با ضمیر نمیخوانند هرچند بی نقطه
نوشته شود واگر کسی با های ضمیر انرا بخواند
هرگز عارفان بلغت از ان چیزی نمیفهمند بلکه
حکم بر خطای قاریش میکنند اگر این احتمالات
بگوش زبان دانان عرب برسد بسی تعجبات
از ان خواهند نمود والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم غلطیست
که بغایت رسواست که در حل این حدیث صحیح
عمر بن یزید کرده عمر بن یزید از ابی عبد الله
علیه السلام روایت کرده قال اذا کانوا سبعة
یوم الجمعه فلیصلوا فی جماعة ولیلبس البرد

والعمامة ویتوکا علی قوس او عصاء لیقعد
قعدة بین الخطبتین ویجهر بالقراءة ویقنت
فی الرکعة الاولی منهما قبل الرکوع وترجمه این
حدیث اینست که هرگاه هفت کس باشند در روز
جمعه پس باید که نماز کنند در جماعت و باید که
بپوشد یعنی پیشنماز برد و عمامه و تکیه کند
بر کمان و عصا و باید که بنشیند در میان دو خطبه
و قراءت را بلند بجای آورد و قنوت را در رکعت
اول پیش از رکوع بجای آورد مخفی نماند که این
حدیث دلالت واضح دارد بر وجوب نماز جمعه
این مرد فاضل خواسته که بیان کند که این
حدیث دلالت بر مدعا ندارد گفته که این حدیث
چند احتمال دارد از انجمله که ظاهر تر است اینکه
ضمیر کانوا راجع بمؤمنان باشد و سبقه بفتح با
یکنقطه و قاف باشد و مقصود تعلیم کیفیت

پیشنمازی مؤمنان برای مخالفان باشد در نماز
جمعه در وقت تقیه و از انجمله اینکه ضمیر کانوا
راجع بامام و عاملان او باشد و سبعه بسکون
بای یکنقطه و عین بی نقطه باشد مخفی نماند که
این غلط مثل باقی غلطها بغایت زشت و قبیح است
شک نیست که سبعه را محدثین خلفا عن سلف
ضبط نموده اند پس با این حال از سبقه بقاف
خواندن و گفتن که سبقه بمعنی پیشنماز آن است
با آنکه سبقه بقاف را هرگز بمعنی پیشنماز آن
استعمال نکرده و این نه در حدیث وارد شده
و نه در غیر حدیث این غلط را هرگز کسی نکرده
و هرگز کسی نخواهد کرد والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم   غلطیست
که در حدیث کرده که شیخ طوسی در تهذیب
از او ذکر نموده قال اذا کان بین الجماعتین

ثلث امیال فلا باس ان یجتمع هؤلاء و یجتمع
هؤلاء ولا یکون بین الجماعتین اقل من ثلث
امیال ترجمه این حدیث اینست که امام گفت
که هرگاه باشد در میان دو جماعت سه میل
که یکفرسخ باشد بد نیست که هر دو جماعت نماز
جمعه کذارند و در میان دو جماعت کمتر از سه
میل نباشد بی شبهه این حدیث نیز دلالت تمام
دارد بر وجوب نماز جمعه و اگرچه امام و نایب
خاص او نباشد در جواب این حدیث گفته
که این حدیث صریح است در اینکه جمعه یعنی
قدر مشترک میان دو رکعتی در حضر بالخطبتین
و چهار رکعتی بالخطبتین است واو مخصوص
امام مفترض الطاعه است یا مامور مخصوصه
از جانب اوست و در آن صورت مردم چهار
فرسخ در چهار فرسخ تقریبا واجبست که نزد

جمعه

جمعه او حاضر شوند دوم مخصوص او نیست و مستحب است
اینکه در کمتر از یک فرسخ مثل ان جمعه دیگر نباشد
پس مجموع ان دو طایفه می باید که یکجا مجتمع شوند
برای رفع کراهت اگر مانعی نداشته باشند با وجود
انکه ماذون فیه است مخفی نماند که قبل ازین
بیان کردیم که احدی از هفتاد و سه گروه قایل
باین نشده که نماز چهار رکعتی بالخطبه مستحب است
واحدی از اهل اسلام نگفته که اجتماع پنج کس
یا هفت کس شرطست در چهار رکعتی بالخطبتین
شک نیست در اینکه صاحب این قول و مذهب
از اهل بدعت است و همچنین احدی از اهل
اسلام قایل باین نشده که فاصله در میان
دو نماز چهار رکعتی که بالخطبه باشد باید که
کمتر از یکفرسخ نباشد این نیز بدعتی دیگر است
که گمان تازگی دارد واحدی از اهل بدعت

نیز با وی درین قول باطل شریك نیست والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
این غلط است که درین حدیث کرده ابن بابویه
رحمه الله علیه در کتاب من لا یحضره الفقیه
بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده و او از
حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده
قال اذا کان بین القریتین ثلثة امیال فلا باس
ان یجمع هؤلاء وهؤلاء ولا یکون بین الجماعتین
اقل من ثلثة امیال و ترجمه این حدیث اینست
که هرگاه درمیان دو قریه سه میل باشد که یك
فرسخ باشد پس تصور ندارد که اهل دو قریه
نماز جمعه بجای آورند و حال آنکه نباشد در
میان دو جماعت کمتر از سه میل که یك فرسخ
باشد این حدیث نیز دلالت صریح دارد که اهل
دو قریه نماز جمعه بجا می آورند اگر چه امام و نایب

خاص امام درمیان ایشان نباشد در جواب
این حدیث گفته که تجمیع بمعنی گزاردن جمعه
چهار رکعتی با دو خطبه است از برای رفع که
معتبر است بعد یك فرسخ درمیان دو جماعت
قبل ازین بیان کردیم که این قول مخالف اقوال
جمیع اهل اسلام و بدعت محض است والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
غلطیست که درین حدیث کرده که شیخ طوسی
در تهذیب از فضل بن عبد الملك روایت
نموده قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
اذا کان قوم فی قریة صلوا الجمعة اربع رکعات
فان کان لهم من یخطب بهم جمعوا اذا کانوا خمسة
نفر وانما جعلت رکعتین لمکان الخطبتین
ترجمه اش اینست که شنیدم که ابا عبد الله
میگفت که هرگاه قومی در قریه باشند نماز

چهار رکعت میگزارند پس اگر ایشان را کسی باشد
که خطبه بخواند باید که نماز جمعه بگزارند هرگاه
پنج نفر باشند و نماز جمعه دو رکعت شده بواسطه
وجود خطبتین این حدیث دلالت صریح دارد
بر وجوب نماز جمعه و این مرد فاضل در جواب
گفته که مقصود ازین حدیث تقسیم جمعه باشد
که نماز چهار رکعتی میکنند بدو قسم اول اینکه
چهار رکعتی بی خطبتین کنند دوم اینکه چهار
رکعتی بالخطبتین کنند و در صحت آن خمسه
شرط است و در استحباب مؤکد آن سبعه
شرط است و مکان بمعنی جاست و اشارتست
باینکه قصر رباعیه ظهر جمعه بسبب دوری
جای خطبتین یا امام مفترض الطاعه از منزل
بعضی ماموین بقدر دو فرسخ چنانچه بیان
شد ای عزیزان تعجب کنید و ببینید که این

مرد فاضل حدیث اهل عصمت را چگونه تفسیر
میکند هرگز کسی مکان خطبتین را بدوری
جای خطبتین تفسیر نکرده و هرگز کسی نخواهد
کرد و اگر کسی کند انگشت نمای اهل عقل و معرفت
خواهد بود بلکه مکان درین مقام مصدر میمیست
و بمعنیش کون است و عقلا و اهل معرفت
غیر این نمی فهمند و عبارت حدیث عبدالله
بن سنان که از حضرت امام جعفر علیه السلام
روایت نموده شاهد است بر بطلان کلام این
فاضل در تفسیر مکان و عبارت حدیث اینست
و انما جعلت الجمعه رکعتین من اجل الخطبتین
فهی صلوة حتی ینزل الامام بر اهل بصیرت پوشیده
نیست که این حدیث صریح است در اینکه دو رکعت
در نماز چهار رکعتی تخفیف یافته از برای
وجود خطبه و خطبتین بمنزله دو رکعت است

وابن فاضل غلط فهمیده وگمان کرده که کسانی
که از دو فرسخ حاضر میشوند مسافرند بنا برین قصر
در نماز واقع شده وعنقریب نقل کلام او درین
باب خواهیم نمود والله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم   اینکه محمد بن مسلم از ابی
جعفر علیه السلام روایت کرده قال یکون بین
الجماعتین ثلثة امیال یعنی لا یکون جمعة الا فیما
بینه وبین ثلثة امیال ولیس یکون جمعة الا
بخطبة قال فاذا کان بین الجماعتین فی جمعة
ثلثة امیال فلا باس ان یجمع هؤلاء ویجمع هؤلاء
وترجمه اش اینست که گفت که می باشد میان
دو جماعت سه میل یعنی نمی باشد جمعه الا اینکه
باشد در میان این جماعت وجماعت دیگر سه میل
که یک فرسخ باشد ونمی باشد جمعه مگر بالخطبه
وگفت که پس هرگاه باشد میان دو جماعت

در جمعه سه میل پس قصور ندارد که این جماعت
نماز جمعه بجای آورند واین جماعت دیگر نیز نماز
جمعه بجای آورند پس این حدیث صریحست در
جواز وصحت نماز هر دو جمعه جماعت بی آنکه
وجود امام ونایب خاص او شرط باشد واین مرد
فاضل چون در مقام اینست که احادیث را
ضایع سازد واز دلالت بیندازد ودرین مقام
بدعتی کرده وگفته که در موضعی که امام بنماز
استاده تا آخر صفها باید که سه میل باشد که
یک فرسخ باشد وزیاده ازین نباشد پس اگر کسی
حاضر شود که نماز جمعه با امام زمان کند وصفها
بمقدار یک فرسخ کشیده شده باشد ودر میان
این صفها طول وعرضش یک فرسخ باشد جای نماز
که نماز کند باید که نماز جمعه نگزارد باید که نماز
چهار رکعتی تنها یا بجماعت بجای آورد وگمانش

اینست که این معنی را از حدیث فهمیده و کفته
که مراد ازین دو جماعت صف اول و صف
آخرست بی شبهه حمل جماعتین بر صف اول و صف
آخر کردن بی معنی و بی صورتست هر که کسی چنین
نفهمیده و هر که کسی اینچنین نخواهد فهمید و کفته
که خطبه بخای مضمومه نیست بلکه بفتح خاء با نقطه
و سکون طاء بی نقطه و ضمیراست که راجع باشد
بامام الخطب شان عالی و کار عمده و مراد اینجا
ظهور و استقلال قایم آل محمد است علیهم السلام
و لشکرش بغایت بسیار است و مقصود بذکر
این الفاظ در سر تجویز سه میل میان دو صف
یا دو پهلوست و کفته که اگر خطبه بضم خا
باشد چنانچه متبادر باقلام کاتبان و اذهان
عامیان میشود کلام نامربوط میشود بر غافل
زبان دان مخفی نیست که اگر کسی بفتح خا و ضمیر

بخو

کلام بی معنی و بی صورتست و این غلطیست
که از عامیان نیز سر میزند والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم اینکه شیخ طوسی
رحمة الله علیه بطریق صحیح از حلبی روایت کرده
عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی صلوة
العیدین اذا کان القوم خمسة او سبعة فانهم
یجمعون الصلوة کما یصنعون یوم الجمعه
و ترجمه این حدیث بر وجهی که ارباب طبایع مستقیمه
می فهمند اینست که آنحضرت کفت در نماز عیدین
هرکاه جماعت پنج کس یا هفت کس باشند بدرستی
که ایشان نماز عیدین را بالجماعت بجا می آورند
چنانچه در روز جمعه میکنند مخفی نماند که این
حدیث دلالت صریح دارد بر اینکه هرکاه در
روز جمعه قومی یعنی جماعتی باشند که عدد ایشان
پنج کس یا هفت نماز جمعه میکنند و از این حدیث

اشتراط وجود امام ونایب خاصش فهمیده
نمیشود مثل سایر احادیث واین مرد ناصل خواسته
که بزور این حدیث را مثل باقی احادیث از دلالت
بیرون برد گفته که جواب اینست که قوم بضم
قاف وتشدید واو مفتوحه جمع قایم است بمعنی
ایستاده کنندگان بکار مملکت ورعیت
مثل امام وقاضی او ودو مدعی حق ودو شاهد
وضارب حدود ومستدل خیال کرده که قوم
بفتح قاف وسکون واو است وایضا بر تقدیر
تسلیم میگوییم که تجمیع عبارت از گزاردن
نماز جمعه مقارن خطبتین است باعتبار اینکه
تجمیع مبالغه جمع است ودر نماز جمعه مقارن
خطبتین کثرت عدد شرط است تا پنج یا هفت
پس تجمیع اعم از گزاردن نماز جمعه دو رکعتی
در حضر است وجواز اعم لازم ندارد جواز اخص

را زیرا که میتواند بود که در ضمن نماز جمعه
چهار رکعتی مقارن خطبتین متحقق شود مخفی
نماند که محالست که صاحب طبع مستقیم قوم را
بضم قاف وتشدید واو بخواند ومحالست که از
قوم بتشدید که جمع قایم باشد امام وعاملان
امام بفهمد هرگز کسی این غلط نکرده واینکه
گفته که تجمیع اعم است بغایت بی صورت
است زیرا که قبل ازین بیان کردیم که ادای
خطبتین با نماز چهار رکعتی از اعمال شرعیه
نیست بلکه از اعمال عرفیه است پس بنا بر این
مراد از تجمیع سوای نماز دو رکعتی جمعه چیزی
نمیتواند بود والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم   از غلطهای او
غلطیست که در حل این حدیث صحیح کرده
که شیخ طوسی اینرا در تهذیب از ابی جعفر

علیه السّلام روایت کرده قال من ترك الجمعه
ثلث جمع متوالیات طبع الله علی قلبه ترجمه
این حدیث اینست که هر که ترك سه جمعه متوالی
نماید الله تعالی طبع و مهر کند قلب او را این
مرد فاضل گفته که مراد از جمعه نماز چهار رکعتی
باخطبتین است یا اعم از انست و ما بیان
کردیم که این غلط بغایت عظیم است و این
اعتقاد بدعت است و بر تقدیر تسلیم و فرض
محال که نماز چهار رکعتی باخطبتین مستحب
باشد چون میشود که الله تعالی دل تارك
او را طبع نماید و حال انکه در قران طبع قلوب
از صفات اهل نفاق شمرده و بر تقدیر تسلیم
که ترك نماز چهار رکعتی را باخطبتین مستلزم
طبع قلوب باشد ازین لازم آید که کثرت
عظیم درین نماز مستحب واقع شود و کثرت

بگمان این فاضل باعث فتنه و فساد است پس
لازم آید که نماز چهار رکعتی باخطبتین نیز فی نا
خاص امام جایز نباشد پس انچه قائلین بر وجوب
نماز جمعه لازم آورده بر خودش نیز لازم می اید
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
این غلطست که در کلام رسول الله
صلی الله علیه و اله کرده ان حضرت در خطبه
طویله فرموده که ان الله قد فرض علیکم الجمعه
فمن ترکها فی حیوتی او بعد موتی استخفافا بها
او جحودا لها فلا جمع الله شمله ولا بارك له
فی امره الا ولا صلوة له الا ولا زکوة له الا
ولا حج له الا ولا صوم له الا ولا بر له حتی یتوب
معنیش اینست که بتحقیق فرض کرد اینده بر شما
جمعه را پس هر که ترك کند جمعه را در حیاتم یا بعد
از موتم از روی استخفاف یا از روی انکار

بس خدا جمع نکند پراکندکی اورا ومبارک نسازد
امر اورا ونمازی نیست اورا وزکاتی نیست اورا
وحجی نیست اورا وصومی نیست اورا ونیکوئی نیست
اورا تا انکه توبه نماید این مرد فاضل در جواب
کفته که مراد بجمعه اینجا کلمه و ترک تفرق واختلاف
در فتواست پس فرض بتشدید را از باب تفعیل است
از برای مبالغه است بر عاقل صاحب بصیرت
پوشیده نیست که بطلان این قول در غایت
ظهور است وکسی از جمعه درین مقام سوای
نماز جمعه نمی فهمد وبر تقدیری که مراد از جمعه
کلمه وترک تفرق باشد بر این فاضل صادقست
که تارک اتفاق کلمه است زیرا که اقوال او
در بیان تحریم نماز جمعه چنانچه مذکور شد
مخالف اقوال جمیع عقلا وعلماست والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

این غلطست که درین حدیث کرده شیخ طوسی
رحمة الله علیه در کتاب تهذیب از حضرت
ابی جعفر علیه السلام روایت کرده انه قال لعبد
الملک مثلک یهلک ولم یصلی فریضة فرضها الله
علیه قال قلت کیف اصنع قال صلها جماعة یعنی
الجمعه ترجمه این حدیث اینست که حضرت ابی جعفر
علیه السلام بعبد الملک کفت که مثل تو مردی
هلاک میشود حال انکه نکزارده است فریضه ا
که الله تعالی بروی فرض کردانیده است عبد الملک
کفت که باحضرت کفتم که چکنم کفت بکزار فریضه
را بجماعت یعنی جمعه شک نیست در اینکه این
حدیث دلالت صریح دارد بر وجوب نماز جمعه
واین مرد فاضل خواسته که این حدیث را از
دلالت بیندازد کفته که مراد ازین حدیث
ترغیب در نماز چهار رکعتیست که بجماعت

کزارده شود فرضها از باب تفعیل است از برای
مبالغه ولم یصل بفتح یا وکسر صاد وتخفیف لام است
واشارتست باینکه نماز منفرد موصول بامثال
خود نمیشود ونماز جماعت موصول بربیست و
پنج مثل خود میشود باعتبار ثواب ومراد بصلوة
الجمعه نماز ظهر آدینه است برارباب بصیرت
پوشیده نیست که این نوع تصحیف خوانی از احدی
صادر نشده بی شبهه ارواح طاهره مطهره
ائمه علیهم السلام را باین غلط وسایر غلطها
رنجانیده زیرا که کلام معجزبیان ایشان را بی صورت
وبی معنی کردانیده والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم   غلطیست
که درین حدیث صحیح کرده که ابن بابویه رحمه الله
علیه روایت کرده قلت لابی جعفر علیه السلام
علی من تجب الجمعه قال تجب علی سبعة نفر

من

من المسلمین ولاجمعة لاقل من خمسة من المسلمین
احدهم الامام واذا اجتمع سبعة ولم یخافوا امهم
بعضهم خطبهم ترجمه این حدیث اینست که کفتم
بابی جعفر علیه السلام که نماز جمعه برچه کسان
واجبست انحضرت کفت که واجبست برهفت
کس از مسلمانان ونماز جمعه نیست از برای
کمتر از پنج کس از مسلمانان که یکی از ایشان پیشنماز
باشد وهرکاه جمع شوند هفت کس ونترسند
یکی از ایشان پیشنمازی ایشان کند واز برای
ایشان خطبه بخواند بی شبهه این حدیث
دلیل صریح است براینکه نماز جمعه واجبست
بی اشتراط امام ونایب خاص واین مرد فاضل
درجواب کفته که مراد ازین نماز جمعه چهار رکعتی
باخطبتین است بقرینه اینکه ذکر خطبهم بعد از
امهم شده زیرا که درجمعه دو رکعتی درحضر

خطبه مقدم است بر اهل عقل و بصیرت پوشیده
نیست که این غلط بغایت عظیم است و قبل ازین
بیان نمودیم که این قول بدعت است و در غایت
سخافت است و آنچه از قرینه این غلط دانسته
قرینه نیست زیرا که واو افاده ترتیب نمیکند
پس میتواند بود که تقدیم اهم بر مهم بنا برین
باشد که نماز اعظم است از خطبه والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم این
غلط است که گمان کرده که ظهر جمعه که دو رکعت
واقع میشود بنا برین است که خطبتین قایم مقام
دو رکعت است بلکه بنا برین است که جمعی
از دو فرسخی آیند مسافرند زیرا که اقل مسافت
که موجب قصر است چهار فرسخ است چنانچه
از چند حدیث مستفاد میشود پس کسی که از دو
فرسخی بنماز حاضر میشود مسافر است بنا براینکه

مسافت چهار فرسخ طی میکند دو فرسخ در آمدن
و دو فرسخ در برگشتن و بعد از آنکه گفته که مومنان
بمنزله نفس واحده‌اند و دفع ضرر از بعض ایشان
بمنزله دفع ضرر از کل ایشانست پس اگر بعضی
ایشان بحکم امام مفترض الطاعه از سر دو فرسخ
آمده باشند باقی ایشان در آن حکم بعض میشوند
یعنی آن جماعت که حاضرند حکم ایشان حکم مسافران
میشود و بعد از آن گفته که مخفی نماند که بنا برین
محتمل است که اگر امام مفترض الطاعه مبسوط
الید نماز جمعه مقارن خطبتین گزارد در روزی
که داند که هیچیک از مأمومان از سر دو فرسخ
نیامده چهار رکعتی گزارد و محتمل است که دو
رکعتی گزارد بنا بر الحاق حکم فرد نادر بحکم اکثر
افراد پوشیده نماند که این غلط نیز غلطی عظیم است
که هرگز احدی از اهل اسلام قایل باین نشده

که در دو فرسخ موجب قطع است واحتمالی که راه
داده که در صورتی که احدی از ماموین از دو
فرسخ موجب قصر است بیا مده باشند امام ع
با ماموین نماز چهار رکعتی میکذارند ظاهر البطلان
است ومخالف مذهب جمیع اهل اسلام است
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
این غلطست که کفته که حضرت
نقل شده که حضرت صاحب الزمان علیه السلام
در زمان غیبت کبری در زمین مدینه در بین
المسجدین که مسجد مدینه ومکه است میباشد
وبا او همیشه سی کس از موالی او هستند پس
میکوییم که اکر نماز جمعه دو رکعتی در حضر
میکند با وجود عدم اطلاع مخالفان بر حال او
وشیعه مخلص او که در بلاد دیکر نزد موافقت
او میکنند پس برای دیکران جایز نخواهد بود

اصلا مکر در صورت تقیه واکر نماز دو رکعتی
میکند صادق است بر جمیع اهل بلاد دیکر آنکه
دورند از جمعه دو رکعتی صحیح در حضر بقدر
زیادتر از دو فرسخ پس از ایشان ساقط است
وارتکاب ساقط بدعت است الا ما اخرجه
الدلیل واصل عدم آنست تا معلوم شود مخفی
نماند که این استدلال او در غایت سخافت است
زیرا که آیه واحادیث صریحه واضحه دلالت
بر وجوب نماز جمعه دارند چنانچه دانسته شد
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
غلطیست که در فهمیدن
این حدیث کرده که ابن بابویه رحمة الله علیه
از او روایت کرده روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر
علیه السلام قال تجب الجمعة علی سبعة نفر من
المؤمنین ولا تجب علی اقل منهم الامام وقاضیه

ومدّعیا حق وشاهدان ومن یضرب الحدود بین
یدی الامام ترجمه این حدیث بروجهی کر اصحاب
طبایع مستقیمه میفهمند اینست کر واجب میشود
جمعه بر هفت نفر از مؤمنین و واجب نمیشود
بر کمتر از ایشان واین هفت نفر امامست
وقاضیش ودو مدّعی ودو شاهد وکسی کر
در پیش امام حد میزند پس حاصل معنی این حدیث
اینست کر نماز جمعه واجب میشود بر امام و شش
کس کر با وی باشند وبر کمتر ازین عدد واجب
نیست پس این حدیث دلیل است بر وجوب
نماز جمعه بر جماعتی کر عدد ایشان هفت باشد
زیرا کر مفهوم ازین قول کر ولا تجب علی اقل
منهم اینست کر هرگاه عدد جماعت کمتر از هفت
نباشد نماز جمعه بر ایشان واجبست خواه
هفت کس باشند خواه زیاده از هفت واین

مرد فاضل خواسته کر این حدیث را موافق
مدعای خود بسازد گفته کر علی دید بن داود این
هر دو جا بنا بنه است وصله تجب نیست پس مقصود
اینست کر حضور جمعه واجب مطلق میشود بر
هر مسلم بنا بر استقلال امام مفترض الطاعه
بقاضی ودو مدّعی حق او ودو شاهد وضارب
حدود خواه ایشان حاضر شوند نزد نماز جمعه
وخواه مانعی داشته باشند مطلقا اگر یکی از اینها
را نداشته باشد بر هر مسلم حضور جمعه واجب
مطلق نخواهد بود واگر واجب مشروط باشد
وبر تقدیری باشد کر امام احتیاط آن کند و اعلام
کند مخفی نماند کر صاحب طبع مستقیم هرگز این
غلطی نمیکند واین حدیث را بر وجهی کر این
فاضل فهمیده نمی فهمد وعلی را بنا بنه نمیداند
بلکه از اصله تجب میداند والله یهدی

من یشاء الی صراط المستقیم از
غلطهای این فاضل این غلطست که در فهمیدن
عبارت دعای صحیفه کرده حضرت زین العابدین
علیه السلام در دعای عید اضحی و در دعای
روز جمعه گفته که اللهمّ انّ هذا المقام لخلفائک
واصفیائک ومواضع امنائک فی الدرجة
الرفیعة التی اختصصتهم بها قد ابتزوها و بعد
ازان با اندک فاصله گفته حتی عاد صفوتک مقهورین
مبتزین یرون حکمک مبدّلاً وکتابک
منبوذا وفرایضک محرّفة عن جهات شرایعک
وسنن نبیک متروکة اللهمّ العن اعداءهم
من الاولین والآخرین ومن رضی بفعالهم
یعنی خداوندا این مقام که مقام خلافت وامامت
وپیشوایی باشد مخصوص خلیفها وبرگزیدگان
تست ومواضع امینان تست در درجه رفیعه

که مخصوص ایشان ساخته دیگران آنرا غصب
نموده اند تا آنکه برگزیدگان تو مغلوب ومغصوب
الحق گردیده اند می بینند که حکم تو تبدیل وتغییر
یافته وکتاب تو دور افتاده وفرایض تو تغییر
یافته وسنتهای پیغمبر تو متروک شده خداوندا
لعن کن دشمنان ایشانرا از اولین وآخرین
وهر که راضی بفعال ایشان شده باشد این ترجمه
است که این مرد فاضل باین عبارت دعا استدلال
کرده است بر مدعای خود باین روش که امام
فرموده که این مقام یعنی مقام نماز جمعه وعیدین
مخصوص خلفاست پس بنا برین غیر امام را
جایز نباشد که نماز جمعه وعیدین را بگزارد
از کلام او لازم می آید که نایب خاص را نیز جایز
نباشد که این نماز را بجای آورد واین خلاف
مذهب او ومذهب جمیع علماست بر ارباب

طبایع مستقیمه پوشیده نیست که مشار الیه هذا
نماز جمعه و عید نیست بلکه مشار الیه مقام خلافت
و امامت است که مخالفان از او غصب نمودند و این
کلام قرینه است بر این مدعا حتی عاد صفوتک
مقهورین مبتزین تا آخر زیرا که مقهور و مغصوب
بودن ائمه علیهم السلام و تبدیل احکام و فرایض
و ترک سنتهای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بسبب غصب امامت و خلافت واقع شده
نه بسبب کردن نماز جمعه و عیدین و بر تقدیری
که مشار الیه هذا نماز جمعه و عید باشد میگوییم
که بی شبهه هرگاه امام معصوم حاضر باشد
منصب پیشنمازی مخصوص اوست پس هر که
با وجود امام علیه السلام امامت کند و نماز
جمعه و عید بجای آورد غاصب و ظالم خواهد
بود خصوصاً در صورتی که پیشنماز سنی و مخالف

مذهب باشد که شرایط امامت که ایمان و عدالت
است در وی موجود نباشد اما در صورتی
که امام غایب باشد پس اگر شیعیان و دوستان
اهل البیت علیهم السلام بنا بر اینکه دیده اند آیات
و احادیث صحیحه دلالت صریحه بر وجوب نماز
جمعه دارند و اکابر علمای امامیه از متقدمین
و متأخرین حکم بر وجوبش نموده اند اگر جمعیت
نمایند و باذن خدا و رسول و ائمه علیهم السلام
نماز جمعه بگذارند ظالم و غاصب حق اهل البیت
علیهم السلام نخواهند بود و بی شبهه عبارت
دعا دلالت بر ظالمیت و غاصبیت این نوع کسان
که نماز جمعه گزارند ندارد بلکه دلالت دارد
بر مذمت مبدلان حکم الله و نابذون کتاب الله
و محرفون فرایض الله و تارکون سنن نبی الله
بی شک گفتگوهای این فاضل در ابطال

دلایل وجوب جمعه و اثبات چهار رکعتی با خطبتین
و قصر نماز جمعه بسبب آمدن از دو فرسخ و غیر
آن از بدعتهای مذکوره مستلزم تبدیل حکم الله
و نبذ کتاب الله و تحریف فرایض الله
و ترک سنت نبی الله است و الله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم
غلطیست که در فهمیدن این آیه و حدیث نموده
که دلیل قائلین بوجوب جمعه است حق سبحانه
و تعالی در سوره احزاب فرموده که لقد کان
لکم فی رسول الله اسوة حسنة و از حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده
که صلوا کما رایتمونی اصلی قائلین بوجوب
جمعه در زمان غیبت گفته اند که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله همیشه در ظهر
جمعه نماز دو رکعتی با خطبتین میکرده پس

بعضی

بمقتضای این آیه و حدیث تاسی و پیروی آنحضرت
واجب باشد و در ظهر جمعه بر امت لازم باشد
ادای دو رکعت با دو خطبه زیرا که در ظهر جمعه
دو رکعتی با خطبتین بجا نیاورند بر ایشان
صادق خواهد بود که تاسی بحضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله نکرده اند و صادق نخواهد
بود که نماز را بجا آورده اند چنانچه دیده اند
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بجای آورده پس بنابرین عاصی و مخالف امر
باشند و این مرد فاضل درباب آیه گفته که
ازین آیه وجوب تاسی و پیروی فهمیده نمیشود
بلکه مراد از اسوه حسنه درین آیه حضرت
مرتضی علیست که فتح جنگ احزاب بدست
او شد و درباب حدیث گفته که حرف تشبیه
ظاهر در عموم وجه شبه نیست بلکه مصروف بفرد

اوصاف مشبه به واعرف اوصاف صلوة رسول الله
صلی الله علیه وآله خشوع ورعایت آداب
صلوة است وبر اهل بصیرت پوشیده نیست
که گفتگوی این مرد فاضل درباب این آیه وحدیث
بغایت بی صورت است وکسی از مفسرین
اسوه را درین آیه بر خشیت ونماز خوب تفسیر
نکرده واگر کسی اینچنین تفسیر کند کلام نامربوط
میشود بلکه همگی ازین آیه ترغیب بتاسی وپیروی
فهمیده اند ومتبادر از حدیث عموم است
بی شبهه اگر مولی بعبد خود گوید که بکن آنچه
دیدی که من میکنم پس اگر عبد بجا نیاورد
بعضی از افعال را که از مولای خود دیده عقلا
آن عبد را عاصی ونافرمان بردار می شمارند
وبر تقدیر تسلیم که مراد اعرف اوصاف باشد
بی شبهه اعرف اوصاف صفت وهیئات

واجبه است نه صفت مستحبه که خشوع باشد
ومخفی نماند که بآیه وافی هدایه قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله استدلال بر
وجوب نماز جمعه میتوان کرد باین روش که این
آیه دلالت میکند بر وجوب متابعت حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله در جمیع امور پس
بنابرین واجب باشد در روز جمعه ادای رکعتین
با خطبتین زیرا که آن حضرت در حضر نماز جمعه را
باین کیفیت همیشه میکرده پس متابعتش درین
باب واجب باشد ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ
هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

غلط بسیار رسوا

دیگر که بعضی از ثقات فضلا از شرح کلینی
آخوند ملا خلیل وفقه الله بیرون نوشته بعد
از تالیف این رساله بنظر رسیده در شرح این

این حدیث است علی بن ابرهیم عن ابیه عن
حماد بن عیسی ومحمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن
عیسی بن اسمعیل عن الفضل بن شاذان جمیعا
عن حماد بن عیسی عن حریز عن زراره قال سالت
ابا جعفر علیه السلام عما فرض الله من الصلوة
فقال خمس صلوات فی اللیل والنهار فقلت هل
سمیهن الله تعالی وبینهن فی کتابه فقال نعم
قال الله لنبیه صلی الله علیه وآله اقم الصلوة
لدلوك الشمس الی غسق اللیل ودلوکها زوالها
وفیما بین دلوك الشمس الی غسق اللیل اربع
صلوات سمیهن الله تعالی وبینهن ووقتهن
وغسق اللیل هو انتصافه ثم قال وقران الفجر
ان قران الفجر کان مشهودا فهذه الخامسة
وقال تعالی فی ذلك اقم الصلوة طرفی النهار
وطرفاه المغرب والغداة وزلفا من اللیل وهی

صلوة

صلوة العشاء الاخرة وقال الله تعالی حافظوا
علی الصلوات والصلوة الوسطی وهی صلوة
الظهر وهی اول صلوة صلاها رسول الله صلی الله
علیه واله وهی وسط النهار ووسط الصلوتین
بالنهار وصلوة الغداة وصلوة العصر وفی بعض
القراءة حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
صلوة العصر وقوموا لله قانتین قال ونزلت
هذه الایه یوم الجمعه ورسول الله صلی الله
علیه وآله فی سفره فقنت فیها رسول الله صلی الله
علیه وآله وترکها علی حالها فی السفر والحضر
واضاف للمقیم رکعتین وانما وضعت الرکعتان
اللتان اضافهما النبی صلی الله علیه وآله
یوم الجمعه للمقیم لمکان الخطبتین مع الامام
فمن صلی یوم الجمعه فی غیر جماعة فلیصلها اربع
رکعات کصلوة الظهر فی سایر الایام کلینی

بدانکه علماء بثبتین صلوة الجمعه بیه آیه
قرآنی استدلال بر وجوب مطلق ان کرده اند
اول آیه در سوره جمعه ودوم در سوره منافقین
وتفسیر این هر دو درین رساله گذشت
وسیوم آیه حافظوا علی الصلوات والصلوة
الوسطی وقوموا لله قانتین است در سورة
البقره امام محمد باقر علیه السلام درین حدیث
که هم در کلینی وهم در من لا یحضره الفقیه
واقع است گفته که صلوة وسطی صلوة ظهر است
که در وسط روز ووسط دو نماز روز
که صلوة الغداة وصلوة العصر باشد واقع
شده واین نماز وسطی اول نمازیست
که رسول الله صلی الله علیه وآله بجا
آورده است ونزول این آیه در روز جمعه
بوده ورسول الله صلی الله علیه وآله در سفر

بوده واین نماز را با قنوت بجای آورده ووا
گذاشته انرا بحال خودش که دو رکعتی
باشد در سفر وحضر واضافه کرده از برای
مقیم دو رکعت که چهار شود اما در
روز جمعه که این دو رکعت اضافه شده
ساقط شده برای بودن دو خطبه چنانچه
امام علیه السلام بقولش فرموده که انما وضعت
الرکعتان تا آخر حدیث پس از تفسیر انحضرت
معلوم شد که صلوة الوسطی نماز جمعه است
در روز جمعه وظهر است در سایر ایام واخوند
ملا خلیل وفقه الله در شرح فارسی در باب
نماز جمعه چنین گفته واما احادیث از جمله
احادیثی است که دلالت میکند بر اینکه نماز
جمعه دو رکعتی در حضر در زمان عدم استقلال
امام مفترض الطاعه نماز متجاوز ان از حد خود

یا دشمنان اهل البیت علیهم السلام است
مثل آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث
اول باب سیوم که باب فرض الصلوة است
که وسط الصلوتین بالنهار صلوة الغداة
وصلوة العصر و بیان شد مفصلا مجمل آن اینکه
غداة اینجا بفتح عین بی نقطه جمع غادیست
و مقصود اینست که نماز ظهر روز جمعه که
جماعت شرط صحت آن نیست صلوة وسطی است
که مذکور است در آیه سوره بقره حافظوا
علی الصلوات والصلوة الوسطی و مرتبه
تاکید جماعت در آن میان مرتبه تاکید جماعت
در دو نماز است اول نماز جمعه دو رکعتی
در حضر که در زمان عدم استقلال امام
مفترض الطاعة شعار متجاوزان از حد خود
یا دشمنان اهل البیت علیهم السلام است

ودر

ودر زمان استقلال امام فرض است بشروط
مقرره و جماعت شرط صحت آنست دوم نماز
عصر روز جمعه و بدانکه علماء متقدمین و متأخرین
که این حدیث را در کتب احادیث صلوة الغداة
بغین یک نقطه ضبط کرده اند و از زمان
تصنیف کلینی و ملا بحضره تا حال که سال هزار و
هفتاد و پنج است خلف از سلف این لفظ را بدین
طریق که در شرح مذکور ترجمه شده نقل نکرده
اینچنین معلوم میشود که العداة
بعین بی نقطه که در شرح آورده اند
زاده طبع ایشان باشد و احدی با او
شریک نباشد نعوذ
بالله من شرور
انفسنا
و سیئات
اعمالنا
کم

[illegible]